

شماره ۱
زمستان ۶۵

میگرد



شماره ۱
زمستان ۶۵

میرنگ



فهرست

صفحه

مطالب



۱ در ابتدای کار (ب ، م ، خسروشاهی)

سازمانها و احزاب سیاسی بعد از ۱۵ خرداد ۴۹ تا

۵ بهمن ماه ۵۷ (دکتریونس پارسا بناب)

برخی نکات دربارۀ ره تکامل جنبش کمونیستی در

۴۹ ایران (رزمندگان آزادی طبقه کارگر)

۵۹ آذربایجان و زبان آن از گذشته تا حال (دکتر عباسعلی جوادی)

شکاف هسته‌ای و استفاده آن در راکتورهای اتمی

۷۸ و بمب اتمی (حیدر حسینی)

B. Khosrochahi
Postfach 300 803

جهت همکاری با نشریه میزگرد

با این آدرس میتوانید مکاتبه نمایید 5000 Köln 30

در ابتدای کار

سخنی است کوتاه در پاسخ به سوالاتی که طبیعتاً با شما هده نخستین شماره " میزگرد " در ذهن هر خواننده‌ای بوجود می‌آید. چرا چنین نشریه‌ای؟ چه هدفهایی را تعقیب میکند؟ چه کسانی در تهیه آن دست دارند و اساساً برای چه کسانی و به چه منظوری منتشر میشود؟

هدف اساسی این نشریه خدمتی هر چند کوچک به دامن زدن بمبارزه سیاسی و نظری در عرصه‌های مختلف (سیاسی، ادبی، هنری، فرهنگی و اقتصادی) در میان افراد، محافل و جریان‌های صاحب‌نظر درون طیف چپ است. شعور سیاسی، احساس مسئولیت اجتماعی، عشق به زحمتکش‌ان و نفرت عمیق به همه دشمنان توده‌ها محروم و تحت ستم، هر انسان شریف و آزادخواه و آگاه و مترقی را بر آن می‌دارد تا علیه سمومی که مدافعان رنگارنگ نظام مبتنی بر ستم و اختناق و چپاول دسترنج توده‌های زحمتکش، می‌پراکنند بهر شکل ممکن و به هر درجه که میتواند دست به مبارزه بزنند.

مبارزه عنصر انقلابی و آگاه در هر دوره و عصری از تاریخ پیشروی بشریت و تکامل اجتماعی همواره با شکست و پیروزی عجیب بوده است. ولی آنچه منحنی صعودی تاریخ را بر صفحه‌های پراز درد ورنج آن حکاکی کرده است و چرخهای جامعه بشری را بجلورانده است نه طبقات حاکمه و مرتجعین و آنانکه از قبل چپاول دسترنج دیگران زندگی کرده‌اند، بلکه زحمتکش‌ان و آفرینندگان اصلی ثروت در جامعه و مبارزات آنان بوده است.

اکنون نیز علی‌رغم عقب نشینی موقتی جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم، آنانند که نقش اصلی را در درگیری‌های اوضاع فعلی و پایان دادن به این زندگی و جامعه دون‌شان انسانی برعهده دارند چه ما بخوایم و چه نخواهیم.

این اصلی خدشه ناپذیر در کل تاریخ مبارزه طبقاتی و تحولات اجتماعی بوده است. که مبارزه و حرکت را بآید شروع کرد و بقول صمدبهرنگی " بسراه بیفتیم و همه چیز در جریان حرکت درست میشود".

جنگ را در جریان جنگ با آید آموخت. آستین ها را بالا بزنیم و با نفسی دیالکتیکی انحرافات و کجروی ها و نارسائی های گذشته و با توجه به واقعیات کنونی جنبش انقلابی و توده ای ایران در خدمت به زحمتکشان فعالیت هایمان را ادامه مییم. ایستادن و توقف در این شرایط حساس از تاریخ مبارزاتی حکم مرگ است.

* * *

نشریه، میخواهد که عرصه ای و ابزاری در خدمت طرح مباحث و نظرات مختلف همه آن رفقائی باشد که علیرغم اختلاف نظرات و اختلاف سلیقه های متنوع و مختلف انگیزه شان در بدست گرفتن قلم، برداشتن گامی در خدمت متحد کردن صفوف جنبش چپ و رهائی زحمتکشان باشد.

بنا بر این گرچه این نشریه هیچگونه محدودیتی بر سر راه انتشار نظرات، طرح ها و ترزهای مختلف و نقدهای نویسندگان و صاحب نظران جنبش چپ ایران قائل نخواهد شد و برعکس وسیله ای است در خدمت فعالیت همه آنها و بقول معروف بگذار صد گل بشکفت، بگذار صد مکتب با هم رقابت کنند! اما شاخص و قطب نمای حرکت نشریه پایبندی اش به ابر و منافع زحمتکشان و توده های تحت ستم است.

* * *

* نشریه ای با این اهداف هنگامی می تواند واقعاً موثر افتد که در شکلی مناسب و با شیوه و نظمی معین انتشار یابد. اما با توجه به امکانات و اوضاع و احوال کنونی، مجبوریم بصورت گاهنامه آغا ز کنیم تا تدریجاً شرایط برای نشریه ای مطلوب فراهم شود.

* با حرکت از واقعیات عینی و ذهنی جنبش کنونی، ما آنچه را که بدستمان برسد صرف نظر از نظرات و عقاید مطروحه، در زمینه های گوناگون تئوریک، سیاسی، فرهنگی و ادبی منتشر می کنیم. با این آرزو که نشریه در جریان زندگی

خودبا شرکت فعال نویسندگان و خوانندگان بتواند نقش اساسی خود را در خدمت به انقلاب ایفاء نماید.

* دوستان و رفقای از جریانات مختلف جنبش انقلابی همه بما قول همکاری داده اند و همه ما را در انتشار این نشریه تشویق کرده و جای آنرا خالی می بینند برخی با اولین گام عملی خود در انتشار اولین شماره، ما را دلگرم کرده اند. با آنها آغاز کرده ایم تا تدریجا رفقای دیگری به جرگه محدود ولی مصمم مسما بپیوندند و همراه خواننده گان منقد و نظرده انتشار شماره های بعدی را نیز امکان پذیر سازند.

* مخاطب ما افراد گروهها و عناصر چپ و دمکرات مترقی هستند که آینده ایران و آزادی خلقهای آنرا در پیروزی دمکراسی بر استبداد و حاکم ریشه ای رفاه اجتماعی بسود زحمتکشان می بینند و زامپریالیسم و کلیه نظام های ارتجاعی و استعمارگر نفرت داشته و قلبشان با قلب میلیونها توده زحمتکش و انسانیت مترقی می تپد.

ما طبعاً برای " همه " نمی نویسیم، چون نیک میدانیم از آنچه که ما خواهم نوشت " همه " خرسند نمی شوند. چه میان ما و همه آنانی که ا دامه حیات خود را در نا آگاهی و بی خبری توده های محروم از حقایق و علم رها می آنان می دانند همیشه در راهی از دشمنی و نفرت وجود دارد.

* نشریه ای می تواند خصوصیت دمکراتیک بویژه شیوه کار دمکراتیک خود را حفظ نماید که خوانندگانش بتوانند چنین رابطه ای را با نشریه برقرار سازند و این مسئولیتی است مشترک که نویسندگان و خوانندگان بعهده دارند و شاید پیروزی یا شکست نشریه نیز در همین نکته نهفته باشد.

* حرف آخر اینکه به مشکلات آگاهیم، میدانیم اختلافات در جنبش چپ بسیار است و این شاید یکی از عللی است که ما نشریه ای با اسم " میزگرد " برای بحث اصولی و علمی این اختلافات اختصاص داده ایم. گرچه دشمنان مردم ممکن است از طرح اختلافات موجود در میان ما بوجد آیند و خیال خود بخواهند از این امر علیه خودمان استفاده کنند اما ما باید متین، استوار و اصولی و بدور از برچسب زنی، تهمت و ناساز برای حل مشکلات و اختلافات درون خودمان گام برداریم و برای یکی شدن و یگانگی جنبش چپ حرکت

نمایم .

نمی شود در برابر این همه ظلم و ستم ، جنگ و آوارگی ، فقر و بدبختی ، زندان و شکنجه و اعدام ها بصرف داشتن اختلاف نظر و اختلاف سلیقه هر کس ، هر گروه و یا هر محفل به تنهایی عمل نماید که بقول معروف یک دست صدا ندارد .
باید برای پایان دادن به تمام نا بسامانیا ، این جویبارهای کوچک را به روی خروشان تبدیل کرد ، به امید این اهداف و آرمانها به پیش .

ما زنده بر آنیم که آرام نگیریم
موجیم که آسوده گی ما عدم ما ست

کلن نیمه اول دسامبر ۱۹۸۶
ب - م - خسرو شاهی

سازمان‌ها و احزاب سیاسی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷

شکست قیام پانزده خرداد، به یک دوره از مبارزات پارلمان‌ناریستی و مسالمت‌آمیزی پایان داده و زمینه تدارک و انجام یک دوره از مبارزات مسلحانه در تاریخ معاصر ایران را آماده ساخت. با اینکه در دوره ۱۳۴۲-۱۳۳۹، شرایط اقتصادی بد و بحران‌های سیاسی توده‌ها را بحرکت درآورد ولیکن رهبری جنبش بخاطر محبوس بودن در درون قیودات سنتی، نتوانست از این موقعیت عینی عالی نتیجه مطلوب یعنی استقرار دولت ملی و مردمی را کسب کند. همان‌طور که قبلاً اشاره رفت، جبهه ملی دوم که از درون متلاشی شده بود، در جریان او جگیری مبارزات در بهار ۱۳۴۲ در نتیجه سرکوب رژیم و خفقان، عملاً از بین رفت. بعضی از اعضای رهبری کننده این سازمان نظیر الهیار صالح، اصغر پارسا و غلامحسین صدیقی، کناره‌گیری کرده و عملاً غیرفعال شدند. دیگر اعضای رهبری با اینکه "جبهه ملی سوم" را در بهار ۱۳۴۳ بنا نهادند ولیکن دیگر در داخل ایران بعلت سرکوب و خفقان، قادر به فعالیت نبوده و بخارج منتقل گشتند. جبهه ملی در خارج برای سال‌ها در بین اعضای "کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی" به فعالیت خود ادامه داد. حزب توده نیز که اصلاً در جریان سال‌های بحران ۱۳۳۹-۴۲ کوچکترین نقشی بازی نکرده بود، بعد از سرکوب جنبش مردم در پانزده خرداد به بی‌عملی خود در خارج از ایران مثل سال‌های قبل ادامه داد!

بطور کلی در عرض یکسال بعد از سرکوب قیام، تمام نیروها و سازمان‌های دمکراتیک ملی و اسلامی، یا سرکوب گشتند و یا مجبور شدند که زیرزمینی شوند. شخصیت‌های ملی و بعضی از علمای مذهبی زندانی گشته و یا تحت پیگرد قرار

گرفتند خود آیت الله خمینی که نقش بزرگی را در جریان قیام ۱۵ خرداد بازی کرده بود، ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد. رژیم شاه برای تسلط و اعمال دیکتاتورانه بیشتر، برنامه ضد مردمی "انقلاب سفید" را که توسط ساواک و به پشتیبانی آمریکا، پیاده شده بود بسط داد، تا تحت پوشش آن عملاً از ظهور و رشد جنبشهای رها ئی بخش در روستاهای ایران جلوگیری کند.^۲

بعد از سرکوب جنبش مردم و از بین بردن احزاب ملی و مخالف رژیم، شاه به ایجاد و ترمیم دو حزب سلطنتی - "حزب مردم" و "حزب ایران نو - بین" - دست زد.

"حزب مردم" بدستور شاه در سال ۱۳۳۶ توسط اسداله علم ایجاد گشته و به حزب مخالف یا "پوزیسیون وفادار" معروف بود. این حزب در انتخابات با تقلابی دوره بیستم، ۶۰ نماینده به مجلس روانه ساخت که همگامی سلطنت طلب و در سیاست خارجی طرفدار سیاست درهایبازسوی کارتلهای آمریکائی بودند. در تابستان ۱۳۴۱، بعد از استعفای امینی، شاه از علم خواست که پست نخست وزیری را به عهده بگیرد. او جگیری مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری مردم در این موقع که بالآخره منجر به قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب آن گشت، در زمان نخست وزیری علم بوقوع پیوست. "حزب ایران نوین" در واقع اسم جدید "حزب ملیون" بود، که در سالهای ۳۸ تا ۱۳۳۴ توسط دکتر منوچهر اقبال بفرمان شاه بوجود آمده بود. این حزب در مجلس بیستم، که در اسفند ۱۳۴۲ بطور رسمی گشایش یافت، اکثریت را بدست آورد. رهبر این حزب سلطنتی، حسن علی منصور بود که بفرمان شاه در فروردین ۱۳۴۳ به نخست وزیری از طرف مجلس انتخاب شد.^۳

ترور موفقیت آمیز منصور در بهمن ۱۳۴۳ و بدنبال آن حادثه کاخ مرمر که در آن یکی از افراد گارد سلطنتی، بنام شمس آبادی، بسوی شاه بقصد کشت تیر - اندازی کرده ما موران سازمان امنیت که در این موقع تحت رهبری جدیدی سازماندهی کامل یافته بودند، فرصت داد که از موقعیت استفاده کرده و موج جدیدی از خفقان و حمله و سرکوب را علیه بقایای نیروها و گروههای مخالف رژیم آغا زکنند. اعضای گروه محمدبخارائی که متهم به قتل منصور بودند، بلافا - صله تیرباران شدند. آنها در واقع از بقایای فدائیان اسلام بودند. گروه

بیست و یک نفر (نیکخواه و چند نفر از یاران‌ش، که از اعضای سابق کنفدراسیون در لندن بودند)، بعداً زحاکمه با اتهام شرکت در سوء قصد علیه شاه به حبس محکوم شدند.

ترور منصور و سوء قصد علیه شاه، با اینکه سازمان نیافته نبودند، ولی نشان‌دهنده این بودند که عناصر ضد رژیم در آن زمان بعد از جریان سرکوب قیام پانزده خرداد بسوی قهر و مبارزات آشتی‌ناپذیر روی آورده‌اند.^۴

پرویز نیکخواه در تابستان ۱۳۴۲، بعداً ز سرکوب قیام ۱۵ خرداد به همراه چند نفر از یاران‌ش که از اعضای کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا بودند، وارد ایران شدند. طبق معمول آنها از همان ابتدا بعلت فعالیت‌های سیاسی خارج کشور و بعلت داشتن عقاید مارکسیست-لنینیستی همواره تحت نظر سازمان امنیت بودند. پنج نفر از گروه بکمک عده دیگری از روشنفکران داخل کشور دست بکار تحقیق در روستاهای ایران زدند و بدین منظور سفرهای نیز به آذربایجان شرقی و کردستان کردند. بعداً از وج‌گیری خفکان، رژیم این گروه را با اتهام شرکت در سوء قصد علیه شاه دستگیر کرد.

با احتمال زیاد رابطه‌ای بین حادثه کاخ مرمر و گروه بیست و یک نفر نیکخواه موجود نبوده است. ولی رژیم برای سرکوب این گروه، جریان حادثه را بهانه قرارداد. چهار نفر از اعضای این گروه منجمله خود نیکخواه به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند. با اینکه نیکخواه بعداً از ۵ سال حبس به همکاری با رژیم تن در داد و در خدمت ارتجاع قرار گرفت، ولی "گروه بیست و یک نفر"، اولین تشکلی بود که بلافاصله بعداً از ۱۵ خرداد، در حین تشکل و تدارک، کشف و سرکوب شد.^۵

بعداً ز سرکوب گروه بخارائی و گروه نیکخواه، رژیم به معتدل‌ترین گروه‌های مخالف نیز فرصت رشد داده و آنها را نیز نابود ساخت. رهبران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، منجمله خلیل ملکی و علیجان شانسلی، را دستگیر و به زندان روانه ساخت. حتی بعضی از پیشینیان سابق شاه، افرا-دی مثل احمد آرامش، رئیس سابق سازمان برنامه که با اتهام چاپ جزوه‌ای در باره جمهوریخواهی به سه سال زندان محکوم گشت، را نیز مورد پیگرد قرار داد.

بدین ترتیب با آغاز سال ۱۳۴۵، ارتجاع تسلط خود را بسرا سرایران بسط داده و تمام نیروهای اپوزیسیون را از بین برده بود. از سال ۱۳۴۵ به بعد ما در صحنه ایران شاهد نوع مبارزه، در دو سطح مختلف و با ابعاد گوناگون علیه رژیم می‌شویم. یکی مبارزات عشایر در جنوب، بویژه در فارس، و دیگری شکل‌گیری انقلابی در جهت تدارک و آغاز مبارزات مسلحانه علیه رژیم در ایران.

عشایر ایران از لحاظ عینی و اقتصادی و بعثت اینکه از نظر اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی در وضع بدی بوده‌اند، آرزو مند وضع بهتر و تغییر وضع موجودشان، بودند. در سال‌های بحرانی ۴۳-۱۳۳۹، بعضی از این عشایر، تحت بخشی از رهبری که دارای تمایلات مترقی و ضد امپریالیستی بودند، بمبارزه علیه دولت مرکزی برخاستند. در بهار ۱۳۴۳ این مبارزات به قیام مسلحانه ایل بویراحمدی منجر گشت که بعثت عدم درگیری دیگر عشایر، بزودی توسط قوا-ی دولتی نابود گشت. سال بعد در جریان پیاده ساختن اصلاحات ارضی در ایالت فارس، مبارزات عشایر علیه رژیم شاه دوباره اوج گرفت. در سال ۱۳۴۴ عشایر شورشگر با حملات متعددی در پی خود به پایگاه‌های ژاندارمری دهرم و آبگرم، توانستند نیروهای دولتی را خلع سلاح کرده و وعده زیادی از ژاندارمها و نیروهای دیگر دولتی را بقتل برسانند. در همان سال، مهندس ملک‌عابدی، یکی از مجریان "انقلاب سفید" در فارس، توسط شورشیان بقتل رسید. قیام عشایر موفق شد تلفات نسبتاً زیادی به نیروهای دولتی وارد کند. شورشیان حتی موفق شدند که به فرودگاه شیراز حمله کرده و آنرا به گلوله ببندند. با اینکه قیام عشایر بیش از یک سال دوام نیاورد ولیکن توانست در جریان رشدش، روشنفکرانی چون بهمن قشقای^۷ و افسران میهن پرستی چون سرهنگ حمیدی را بسوی خود برای مبارزه علیه رژیم شاه جلب کند. سرهنگ حمیدی، بخاطر سرپیچی از دستور فرماندهان ارتش، در مورد قتل عام مردم، تیرباران گردید. بعدها در پائیز ۱۳۴۵ با دستگیری و تیرباران بهمن قشقای، آخرین جرقه - های قیام نیز خاموش گشت.

در جریان سرکوب قیام، قوای شاه چنان کشتار وحشیانه‌ای از مردم غیر- مسلح چادر نشین فارس نمود که میتوان آنرا بعنوان یکی از بزرگترین جنایات رژیم شاه نام برد. بعضی از مناطق چادر نشینی، بکلی نابود گشتند

و تعقیب و تیرباران شورشیان ماهها بعداً شکست قیام، همچنان ادامه پیدا کرد.

نیروی عمده این قیام را، عشایر بویژه چادر نشین از قبایل بویرا حمدی، سرفی، ممسنی و جوانرودی تشکیل میدادند. توده های چادر نشین مثل همیشه ارتش و دولت مرکزی را، مخمل ادامه زندگی و فعالیت های اقتصادی خود محسوب می داشتند. اینان کوچ آزادانه و استفاده از مراتع، جهت پرورش حیوانات اهلی را، حق خود دانسته و در مقابل قوای دولت مرکزی برای گرفتن حق خود بمبارزه برخاسته بودند.^۸

علت اصلی شکست این قیام، عدم سازماندهی محکم تشکیلاتی در بین عشایر و عدم موفقیت پیوند با دهقانان فارس بود. قیام تا آخر صلت عشیره - ای خود را حفظ کرده و نتوانست توده های وسیع دهقانی را بسوی خود جهت تدارک و پیشبرد یک جنگ توده ای، جلب و بسیج سازد. حتی بعضی مواقع علیرغم کوشش بی حد بهمن قشقایی و یاراناش، عشایر در مواقع عادی، همواره روستا های اطراف خود را مورد چپاول قرار میدادند و بدین وسیله عوض اینکه دهقانان را بمبارزه بکشند، از قیام می راندند. در ضمن باید اضافه کرد که رژیم نیز از ایزوله بودن عشایر از بدنه مجموعه ایران و سانسور شدید خبری در اطراف مبارزات عشایر، نتوانست با یورش مسلح به پیشرفته ترین سلا - حهای جنگی هوایی و زمینی، قیام را سرکوب نماید.

با اینکه تیرباران بهمن قشقایی و دیگر شورشیان عشایر در رهبری باعث فروکشی قیام در جنوب گشت ولی این قیام در مبارزات سالهای آینده - بویژه در بین گروه های روشنفکر چپ و رادیکال های مذهبی، تا شیر قبال ملاحظه ای داشت.

تا آنجا که اطلاع داریم، اولین گروهی که در حال تدارک مبارزه مسلحانه توسط نیروهای امنیتی رژیم در سال ۱۳۴۵ شناسائی شده و اعضایش دستگیر گردیدند، "گروه ارانی" بود. اعضای این گروه که مجموعاً چهل و پنج کارگرو روشنفکر بودند، با تمام داشتن عقاید اشتراکی و کمونیستی، به حبس - های طویل المدت محکوم گردیدند. در همین سال گروه های دیگری مثل "گروه توده"، "گروه پیوند" و "گروه آرش" که با داشتن افکار مارکسیستی در

تدارک مبارزات مسلحانه عليه رژيم بودند، شناسائی و سرکوب شدند. این گروهها حتی موفق شده بودند که بهمراهی گروه "رانی"، تشکیلاتی بنام "گروههای متحده" بوجود آورند.^۹ اطلاعات زیادی در مورد این گروهها، در دسترس نویسنده نیست. ولی میتوان گفت که این گروهها اولاً هیچیک از تشکیلات حزب توده، که در این دوره در نقاط مختلف ایران دست به فعالیت مجدد زده بودند،^{۱۰} ارتباطی نداشتند. و ثانیاً اولین دستجاتی بودند که با داشتن افکار مارکسیستی، به پای تدارک مبارزات مسلحانه رفته بودند. بعدها بعضی از اعضای این گروهها، مثل صفاری آشتیانی، در جریان قیام سیاهکل و آغاز مبارزات مسلحانه چریکی نقشهای فعالی را بعهده گرفتند.

گروه دیگری که در همین زمان کشف شده و اعضایش به حبسهای طولی-المدت محکوم گشتند، "گروه ۵۵ نفر" رهبری بجنوردی (از ایرانیان مقیم عراق و خواهرزاده آیتالله اصفهانی) بود. اصفهانی بعد از کودتای بیست و هشت مرداد، بجهت تعقیب سیاسی به عراق متواری شده بود. سید کاظم - بجنوردی، تحت تاثیر تظاهرات سیاسی اصفهانی و جوسیاسی خود عراقی بود. یژه بعد از کودتای عبدالکریم قاسم در تابستان ۱۳۳۴ در عراق، به اندیشههای انقلابی روی آورده بود. در سالهای بعد، وقتیکه بجنوردی برای ادامه تحصیلش به ایران آمد، تحت تاثیر مبارزات مردم، با عدهای از دوستان نزدیک دست به ایجاد "حزب ملل اسلامی" زد. این حزب دارای اندیشههای اسلامی بود و بعد از سرکوب قیام پانزدهم خرداد در جهت تدارک مبارزات مسلحانه قدمهای موثری برداشت.^{۱۱} در سالهای ۴۳ و ۴۴ اعضای این حزب افزایش پیدا کرد. ارگان حزب بنام خلق مقالاتی درباره اسلام و انقلاب منتشر کرد. اعضای رهبری این حزب در موقع کشف آن عبارت از بجنوردی، حسن عزیزی، مجتبی کرمانی، میر محمد صادق، کاظم آیتالله زاده اصفهانی بودند.^{۱۲} مجموعاً ۷۰ نفر از اعضای این حزب دستگیر گشتند. بقایای این گروه منجمله خود بجنوردی بعد از انقلاب بهمین ۳۵۷ به "حزب جمهواری اسلامی" پیوستند.

علاوه بر "حزب ملل اسلامی"، در سال ۴۴-۴۵ سازمان اسلامی دیگری،

توسط رژیم‌شناسائی شدکه بتدارک مبارزه مسلحانه روی آورده بودند. این سازمان به اسم "جاما" معروف شدکه رهبریش در دست دکتر کاظم‌سامی و دکتر حبیب‌الله پیمان بود. در جریان محاکمهٔ اعضای این سازمان بنا مه‌های "گروه سامی" و "گروه پیمان" معروف گشتند.^{۱۳}

سامی و پیمان از فعالین "حزب مردم ایران" بودند که اعضایش بجهت داشتن تمایلات شدیداً سلامی از "حزب ایران" تحت رهبری حسین رازی و محمدنخشب انشعاب کرده و در جریان سالهای مبارزاتی ۴۲-۳۳۹ تحت نام سوسیالیستهای خداپرست "در داخل" جبهه ملی دوم "فعالیت میکردند. بعضی از فعالین این حزب نمیتوانستند با مشی رهبری این سازمان موافقت کنند. مخصوصاً در جریان قیام ۵ خرداد دوسرکوب آن، رهبری محافظه‌کاران را این سازمان، بویژه برخوردار و روش حسین رازی، باعث شدکه سامی و پیمان از حزب بریده و در سال ۱۳۴۳ سازمانی بنام "جنبش اسلامی مردم ایران" (جاما) تشکیل دهند.^{۱۴} جاما معتقد به مبارزات قهرآمیز بوده و در انتهای رات خود، ضرورت مبارزه مسلحانه و حتی نحوه تولید مواد منفجره را تبلیغ میکرد.^{۱۵} رهبران این سازمان، بعد از دستگیری در سال ۳۴۴ به حبس‌های طولیل‌مدت محکوم شدند.^{۱۶} سامی و پیمان در جریان سالهای انقلابی ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، نقش بزرگی را با بازی کردند که در فصول بعدی به تشریح آنها خواهم پرداخت.

در سالهای ۴۷-۱۳۴۵، بموازات ظهور و رشد گروه‌های معتقد و متعهد به مبارزات مسلحانه چریکی در شهرهای ایران، ملیت‌ها و عشایر مختلف نیز در اکناف ایران، بسوی مبارزات مسلحانه علیه دولت مرکزی رژیم شاه روی آوردند. عمده‌ترین این مبارزات در کردستان ایران بوقوع پیوست.

کردستان، همواره در تاریخ معاصر از مناطق طوفان خیز و انقلابی ایران بوده است. بعد از شکست جنبش دموکراتیک مردم کردستان، سرنگونی جمهوری دموکراتیک مها با دوا عدم قاضی محمد، پیشوای مبارزات مردم کردستان در ۱۳۲۴، "حزب دموکرات کردستان"، تحت ضربات پی‌درپی و یورشهای وحشیانه رژیم شاه، از نظر تشکیلاتی نابود شد. بخشی از نیروهای مسلح مبارزین کرد، که به عراق عقب‌نشینی کردند، در جریان رشد مبارزات

مسلحانه در ایران در اواسط دهه ۱۳۴۰، نتوانستند نقش موثری را در اوضاع سیاسی ایران بازی کنند. علت این امر، این بود که ملامصطفی با رزانی که رهبری حزب دموکرات را بعد از اعدام قاضی محمد ویارانش قبضه کرده بود، از سازش با رژیم شاه در آمده و به حمایت رژیم شاه و پشتیبانی آمریکا سالهای سال نه تنها به مبارزه علیه رژیم بغداد پرداخت، بلکه از مبارزات مردم کردستان علیه رژیم شاه نیز بطور موثری جلوگیری کرد.

بعد از سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، روشنفکران کرد نیز، چون اکثر روشنفکران میهن پرست ایرانی در جهت تدارک مبارزات مسلحانه، تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران را ترک کرده و عازم کردستان شدند. از طرف دیگر در سال ۱۳۴۵ انقلابیون کرد که اکثرشان در سالهای قبل به کردستان عراق عزیمت کرده و در آنجا آمادگی نظامی می یافتند، مورد یورش طرفداران ملامصطفی قرار گرفتند. این امر باعث شد که انقلابیون کرد پیش از موعد مقرر عراق را ترک کرده و پس از ورود به کردستان ایران به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه اقدام کنند.^{۱۷}

بدینوسیله مبارزات مسلحانه کردستان در سال ۱۳۴۵ شروع شد. با این که انقلابیون بقدر کافی تدارک آنرا ندیده بودند و هنوز با توده های دهقانی پیوند نیافته بودند، ولیکن جنبش مسلحانه کردستان بسرعت رشد پیدا کرد و در مدت دو سال، شکستهای چشمگیری به نیروهای انتظامی و نظامی شاه وارد ساخت. رهبری این جنبش را جناح مترقی و انقلابی حزب دموکرات کردستان بنام "کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان" بعهده داشت.^{۱۸} این جنبش عمدتاً در اطراف سردشت و بانه و نزدیکیهای مهاباد، در ماهان، اشنویه و بوکان و پاپویه ظهور و رشد کرد. اعضای رهبری "کمیته انقلابی"، عبارت از ملا آواره، شریفزاده، عبدالله معینی، مراد شیروش، خلیل محمد، ملامحمود زنگنه و ملارحیم بودند که همگی در جریان سرکوب جنبش از طرف رژیم شاه با همکاری نزدیک جناح راست حزب دموکرات کردستان بر رهبری ملامصطفی دستگیر گشته و بعد از شکنجه اعدام شدند.^{۱۹}

ملا آواره، پسر ملامحمدا مین جماعت و در سال ۱۳۱۳ در شلماش منطقه سردشت بدنیا آمد. بعد از تحصیلات مختصری در امور مذهبی، به حزب دموکرات

کردستان پیوست. و بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، تحت فشار پلیس دولت مرکزی، راهی کردستان عراق شد. او در جریان اوج گیری مبارزات مردم کرد در عراق تربیت نظامی دیده و بعدها بعنوان عضو اصلی "کمیته انقلابی" به ایران بازگشت تا در مبارزات مسلحانه شرکت جوید و در وارد ساختن ضربات شدیدی علیه نیروهای امنیتی رژیم شاه در سال ۱۳۴۶ نقش بزرگی بازی کرد. در نهم تیر ماه ۱۳۴۷ در حالی که با سه نفر از یاران پیشمرگه خود به دیوالان میرفت، دستگیر گردید و در جلدیان، محکوم به اعدام گردید.

شرفزاده از کارهای جوان و برجسته جنبش کردستان بود. او دانشجوی دانشگاه تهران بود و بعداً در کربلای خونین ۵ خرداد به کردستان بازگشته و در ۱۳۴۳، به جنبش مسلحانه پیوست. در بهار ۱۳۴۷ که رژیم شاه یورش جدیدی را علیه مردم کردستان آغاز کرد، شرفزاده همراه عده ای از پیشمرگه های انقلابی به محاصره ۳۰۰ سرباز ارتش افتاده و در جریان نزد خوردن بقتل رسید. سلیمان معینی و دیگر رهبران انقلابی جنبش کردستان نیز قتل و عوام و یا بعداً دستگیری اعدام شدند و بدین ترتیب در اواخر سال ۱۳۴۷، جنبش کردستان، دوباره فروکش کرد.^{۲۰}

جنبش کردستان در جریان قیام، از خصلت عشیره ای و ایلاتی خود، به یک جنبش توده ای تکامل یافته و موفق به بسیج و تشکل نسبی دهقانان گشت. علاوه بر آن، این جنبش توانست روشنفکران کرد را به مقیاس بزرگی در داخل ایران و در کشورهای همسایه و همچنین در اروپا و آمریکا به نفع خواسته های بحق خلق کرد، بسیج نموده و حرکت در آورد. با اینکه در مقابل حملات نظامی رژیم شاه که مسلح به فانتوم های آخرین مدل و هلیکوپترهای نظامی و ارتش زمینی مسلح و همراهی پیشمرگه های ملامصطفی، قلع و قمع و از بین رفت ولیکن بقایای اعضای "کمیته انقلابی" همانطور که در فصول بعد این کتاب به تفصیل از آنها صحبت خواهیم کرد، در سال های بعد، به ویژه در دوران انقلاب ۱۳۵۸-۱۳۵۶ ایران باز با بسیج و تشکل خلق کورده مبارزه در راه آزادی و استقلال برخاستند.

در دوره ۱۳۴۸-۱۳۴۵، بغیر از سازمانهای فعال در درون جنبشهای

عشایری و ملی و گروه‌های در حال تدارک برای آغا ز مبارزه مسلحانه، شخصیت‌های نیز به مبارزه علیه رژیم شاه برخاستند. این شخصیت‌ها با اینکه بهیچ‌سازمان ویا گروه مشخصی تعلق نداشته و خودنیز سازمان ییاحزب مشخصی بوجودنیا وردند، ولیکن بخاطر مقامی که در بین توده‌های مردم و روشنفکران داشتند، نقش بس‌مهمی را در مبارزات سال‌های بعد، بازی کردند.

در اینجا بعنوان نمونه با یاد از صمدبهرنگی نام‌برده و خدماتش رانه‌تنها به ادبیات مبارز و فولکلوریک ایران، بلکه مقام مهم او را در مرحله مبارزاتی این دوره نیز با زگوکنیم.

صمد در بحبوحه «جنگی» «انقلاب سفید» و خفقان و تاریکی رژیم شاه بعنوان یکی از درخشانترین و آشتی‌ناپذیرترین ستارگان آسمان فرهنگ پویا و پیرا زمان و مت ایران ظهور کرد. در اندک مدتی توانست خود را بمقام والای نویسنده توده‌ها، بویژه توده‌های روستایی، تبدیل سازد.^{۲۱}

آثار بهرنگی در واقع آئینه انقلاب ایرانست. زیرا او با استادی خارق‌العاده‌ای مهم‌ترین خصلت‌های زندگی در روستا را در آثار خود منعکس میکند و بایک نوع دقت، مبارزه‌پایان‌ناپذیر دهقانان علیه طبیعت، از یک طرف و علیه استعمارگران زمین‌خوار را از سوی دیگر نقاشی میکند. صمد بیرحمانه دست‌گاره‌ها از زبان ساده ولی موثر دهقانان محکوم میکند. بهرنگی در اکثر آثارش، احساسات و خواسته‌های توده‌های میلیونی را بیان میکند و در ضمن از این زمینه سودجسته و تیری در چشم اسفندیارهای روئین‌تن زمان «انقلاب سفید» و رژیم شاه‌رها میسازد.

عظمت بهرنگی در تقلای خستگی‌ناپذیر او، در جهت اعتلای سطح آگاهی توده‌ها برای مبارزه در راه‌های از ظلم و فقر نهفته است. این تقلای موضع‌گیرانه، این روشنی انقلابی در آثار بهرنگی، خود نطفه زهرخشی کینه‌توزانه را میپوراند و در فرم فولکلور و حماسه، به هنر او، بعدچندگانه میدهد. تجسس و تحقیقات بهرنگی در دهات ایران که نشانه‌گیری خلاق و هنری او را دقیق‌تر ساخت، سرانجام در شکل داستان محبوب «ماهی سیاه کوچولو» شلیک شد و وطنین آن، ارتجاع و دیگر نمایندگان بومی سرمایه‌داری بین‌المللی را

بوحشت انداخت و به ناگهان دستهای خون‌آلود رژیم بکا را فتا دو صمدبهر -
نگی را از میان برداشت. اما "افسانه محبت" او مثل دیگر آثارش، آثاری که
میخواهد متعهدانه توده‌های روستایی و تهیدستان شهری را به سرمزل بر -
سازد، بصورت وسیعی دردهات و شهرهای ایران رخنه کرد و با جنبش
توده‌ها تلفیق پیدا کرد. و در سالهای ۵۱ - ۱۳۴۸ در مبارزات دانشگاهها
نیز منعکس گشت.

در واقع قلم و مبارزات صمدعلیه فرهنگ استعماری حاکم در ایران را در
مبارزاتی که در این دوره در دانشگاههای ایران جریان یافته بود، میشود
بروشنی دید. یکی از مهمترین رویدادهای این دوره در تاریخ دانشگاههای
ایران، مبارزات و اعتصابات دانشجویی در دانشگاه تبریز بود که در ارد -
بیبهشت ۱۳۴۶ بوقوع پیوست و نزدیک به پنج ماه بطول انجامید. در این
اعتصابات در جریان تظاهراتی که در تبریز اتفاق افتاد، یک دانشجوی کشته
و چندین نفر دیگر زخمی شدند. و در خرداد همان سال دانشجویان دانشگاه
تهران نیز به پشتیبانی از تبریز، به زدو خورد خیابانی با پلیس پرداختند.
در همین اوان، حادثه ناگوار قتل تختی در تهران به خشم و مبارزات دا -
نشجویی علیه رژیم دو صدچندان افزود. تختی که در جبهه ملی فعالیت
میکرده، مدت‌ها عضو کمیته ورزشکاران و وابسته به جبهه ملی بوده و در آخرین
کنگره جبهه ملی در ۱۳۴۲، به عضویت شورای مرکزی آن درآمده بود. فعالیت -
های او برای جمع‌آوری کمک به زلزله‌زدگان قزوین و موارد دیگر، محبوبیت
بسیار بقیه‌ای برای او بین مردم کسب کرده بود.^{۲۲} فعالیت‌های خیرخواهانه او،
از یک طرف و مخالفت او با رژیم پهلوی بعد از زلزله خرداد ۱۳۴۲ از طرف
دیگر، دستگاره را بوحشت انداخت. در اسفند ۱۳۴۶ ساواک تحت توطئه‌ای
او را کشته وطنی تبلیغاتی، و انمود کرد که تختی خودکشی کرده است. مردم
که نسبت به ادعای رژیم مظنون بودند، تصمیم گرفتند که این دفعه نفرت خود
را از رژیم، بصورت شرکت در مراسم ختم تختی بروز دهند. تظاهرات نیم
میلیون نفری مردم در ختم تختی در اسفندماه در تهران بسیار بقیه بود.

جریان مراسم ختم و تظاهرات مردم، باعث رشد بازهم بیشتر جنبشهای
دانشجویی در دانشگاههای مختلف ایران گشت. در جریان این تظاهرات

نزدیک به ۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران، از جمله بیژن جزنی و حسن ظریفی بازداشت شدند و عده زیادی نیز از حق تحصیل محروم گشتند.

در این دوره دوباره رشدگرایشات بسوی مبارزات مسلحانه، شدت یافت. از دید دافقان از طرف رژیم، شکست فعالیت‌های صرفاً سیاسی - مخفی و سر - کوب جنبش‌های اعتراضی دانشجویی، از طرف دیگر، زمینه را برای تشدید مبارزات قهرآمیز و مسلحانه، بویژه بین جوانان و دانشجویان آماده ساخت. در صفحات قبلی، به پیدایش، رشد فعالیت و کشف حزب "ملل اسلامی" که دست بمبارزه مسلحانه زده بود، اشاره کردیم. ظهور و بر ملا شدن این حزب و محاکمه سران آن در افزایش تمایلات مسلحانه جوانان تا شرمه می گذاشت طی سالهای ۱۳۴۹-۱۳۴۸، عده‌ای از بازماندگان این حزب، که از زندان آزاد شده بودند، به تشکیل گروهی با تمایلات اسلامی و مشی چریکی بنام "حزب الله" همت گماشتند. "حزب الهی ها"، به جهت نقش مهم و در عین حال ارتجاعی که در جریان انقلاب و بویژه پس از پیروزی انقلاب در سرکوب دیگر نیروهای دموکراتیک و ملی در صحنه سیاسی ایران بازی کردند، احتیاج به تحلیل و بررسی بیشتری دارند. ما در فصول آینده در بررسی سازمانها و احزاب دوره انقلاب و بعد از آن به کم و کیف این گروه به طور جامع برخوردخواهیم کرد.

بطور کلی در جریان سالهای ۱۳۴۸-۱۳۴۷، بویژه بدنبال مرگ ناگهانی تختی و بعداً بهرنگی، گروهها و سازمانهای زیادی در ایران توسط انقلاب - بیون ایجاد گشتند که اکثر آنها بیای تدارک مبارزه مسلحانه رفتند. با اینکه عده زیادی از این گروهها توسط ساواک مورد شناسائی قرار گرفته و سرکوب شدند ولیکن بعضی‌ها توانستند به بقای خود ادامه داده و بعدها با ادغام و وحدت علیه رژیم، مبارزات مسلحانه را آغاز کنند.

معروفترین این گروهها در این زمان "گروه بیژن جزنی" و "گروه فلسطین" بودند.

گروه بیژن جزنی

در زمستان ۱۳۴۶، اعضای گروهی با تها م تبلیغ کمونیسم و تدارک برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم دستگیر شدند. اعضای اصلی این گروه، که بعدها

به گروه " ۱۴ نفر " و یا گروه بیژن جزنی معروف گشتند، عبارت^{۲۳} بودند از ازبیژن جزنی، حسین ضیاء ظریفی، محمدچوپا نزاده، عباس سورکی، محمد صفاری آشتیانی، عزیزسرمدی و علی اکبر صفائی^{۲۴} فرا هانی. این گروه بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، عمدتاً از درون " سازمان دانشجویان جبهه ملی " دانشگاه تهران عضوگیری شده بودند. خودبیژن جزنی و یارانش در سالهای بعد از ۱۳۴۲، نشریه پیام دانشجویان را منتشر میکردند و در جریان تشییع جنازه تختی در بسیج توده ها، نقش مهمی را بازی کرده بودند.

در دیماه ۱۳۴۶، برخی از اعضای این گروه بوسیله فردی بنام ناصر آقایی-ن، که توانسته بود خود را به گروه نزدیک کند، لو رفته و دستگیر شدند. بعد از ماهها شکنجه در زندان، رژیم گروه فوق را محاکمه کرده و جزنی را به ۱۵ سال و هفت نفر از یارانش را به ۱۰ سال زندان محکوم کرد. بیژن جزنی و یارانش در زندان نیز از مبارزه دست برنداشته و بعد از جریان قیام سیاهکل و ایجاد " سازمان چریکهای فدائی خلق " به آن سازمان پیوستند.

در فروردین ۱۳۵۴، روزنامه های کیهان و اطلاعات اعلام کردند که ۹ زندانی سیاسی- جزنی، ظریفی، سورکی، چوپا نزاده و پنج نفر از یارانشان- بهنگام فرار از اسارت هدف گلوله ما مورین امنیتی قرار گرفته و به قتل رسیده اند.

از بیژن جزنی آثار تئوریک بسیاری در دسترس است که عمده ترین آنها عبارتند از: طرح جامعه شناسی و مبنای استراتژی جنبش انقلابی ایران و چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود. با اینکه جزنی و اکثر یارانش بدست ما مورین رژیم از بین رفتند، اما بقایای گروه ۱۴ نفر، در سالهای بعد نقش مهمی در رشد مبارزات چریکی شهری و تحول " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "، بویژه در جریان انقلاب ایران بازی کردند که بعداً در این کتاب بشرح آن خواهیم پرداخت.

" ساکا " و دیگر گروههای مارکسیستی

این سازمان در اوایل سال ۱۳۴۷، از ادغام "یکا" و "گاما" بوجود آمد. "یکا" و "گاما" گروههای مارکسیستی بودند که تحت رهبری باقر امامی بعد از جریانات بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و پانزده خرداد ۱۳۴۲ در

تهران به فعالیت مارکسیستی روی آورده بودند. رهبری "سازمان انقلابی کمونیستی ایران" (ساکا)، که بعداً زمرگ اما می، تاسیس گشت، عبارت بود -
ند از: حمیدستارزاده، هونان عاشق، فشارکی و گوران. این سازمان ما -
رکسیستی هیچوقت موفق نشد که بوحث ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و سیاسی
بین اعضایش برسد. در نتیجه بی انضباطی‌ها و انشعابات، پلیس و ساواک
موفق شد که بدرون این گروه رخنه کرده و از درون آنرا متلاشی سازد. این
سازمان با اینکه صحبت از انقلاب و مبارزه مسلحانه میکرد، ولیکن موفق نشد
عملاً کاری از پیش ببرد. در سال ۱۳۴۹، عده‌ای از این سازمان، منجمله
هادی پاکزاد، عبدالله مهری و بهروز صنعتی، عملاً بیای آغاز مبارزه مسلحانه
رفتند. پلیس طی یورش‌های اکثر اعضای این سازمان را تحت شکنجه و داریه
همکاری کرده و بخش دیگری را به زندانهای طویل‌المدت محکوم ساخت.^{۲۵}

دیگر از سازمانهایی که در این دوره خود را مارکسیست محسوب داشته
و فعالیت‌های نیمه‌علنی میکردند، عبارت از "پروسه" یا "جریان" و مار -
کسیستهای "قانونی" و "یا آمریکا" بودند که طی سالها از درون مخالفتها
و مبارزات علیه حزب توده و "حزب دموکرات آذربایجان" بوجود آمده و رشد
کرده بودند. معروفترین اعضای رهبری این جریانات، عبارت بودند از
پیروز جو، که قبلاً با همکاری باقر اما می در ۱۳۲۸ از حزب توده جدا شده
و نشریه‌ای نیز بنام به پیش منتشر میساختند و محمود توکلی (از اعضای فرقه
دموکرات آذربایجان). از دیگر اعضای شناخته شده این جریانات محفلی
علی اکبر اکبری نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی، مصطفی شعاعیان نویسنده
تاریخ و میرحسین آریان پور (جامعه‌شناس معروف) بودند. اینان با اینکه
شرایط و امکانات خوبی را در سالهای ۱۳۴۷ و ۴۸ و ۴۹ بدست آورده بودند
ولی هرگز نتوانستند یک مبارزه موثر و صولی را علیه رژیم برآوردند. تنها
یک بخشی از این جریانات، که در ۱۳۴۷ بنام گروه "۲۱ نفر دامغانی"
معروف گشتند، توانست در جهت مبارزات مسلحانه حرکت کرده و به عملیات
نظامی بپردازد.

گروه تربیت حیدریه، معروف به دامغانی

منوچهر دامغانی وقتی که در دانشکده پزشکی تهران مشغول تحصیل بود،

با اعضای گروه "پروسه"، آشنا شده و به عضویت آن درآمد. بعد از مدتی دامغانی همراه بهروز راد و رحمانی در جهت تدارک مبارزات قهرآمیز در روستاها به کارزار و دهقانی روی آورده و با خریدن مزرعه‌ای در تربت - حیدریه، به بسیج روستائیان دست زدند. گروه بیست و یک نفر دامغانی توانست در مدت کمی نفوذ قابل ملاحظه‌ای بین روستائیان بکند. در نتیجه تماس این گروه با محفل پروسه و جهت نفوذ عمال پلیس در درون محفل‌های "پروسه" اعضای گروه دامغانی در دیماه ۱۳۴۷ لورفته و دستگیر شدند. بعد از شش ماه شکنجه و آزار، این گروه در سوم شهریور ۱۳۴۸، در تهران محاکمه و اعضای رهبری به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند. پرونده یکی از متهمین، جرم او را بقرار زیر اعلام کرد: "پیداختن به امر زراعت در نقاطی که دور از دسترس قوای انتظامی است". گروه دامغانی به مبارزات مسلحانه در روستاها و اندیشه‌های مائوتسه دون معتقد بود.^{۲۷}

گروه فلسطین

در دیماه ۱۳۴۸، رژیم شاه چندین نفر از روشنفکران انقلابی را در حین عبور از مرز ایران و عراق، در حالیکه قصد داشتند به انقلاب فلسطین بپیوندند، دستگیر ساخت. اعضای این گروه که بنا به گروه "فلسطین" معروف گشتند، از ادغام سه گروه و جریان بوجود آمده بودند. گروه اول، از بن جریانات دانش-جوئی دوران فعالیت‌های سیاسی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بیرون آمده و از فعالین جبهه ملی بودند. از جمله این افراد، شکراله پاکنژاد بود. پاکنژاد قبلاً عضو "حزب ملت ایران" بود ولی در سال ۱۳۴۵ با روی آوردن به مارکسیسم از آن حزب جدا شد. او همراه عده‌ای از عناصر فعال دانشجو مثل حسین ریاحی، رضوان جعفری، مسعود بطحائی و ناصر کاخساز در جریان تشییع جنازه تختی در پائیز ۱۳۴۶ شرکت کرده و بعداً با دو گروه دیگر رابطه برقرار ساختند. گروه دوم دانشجویان آذربایجان بودند، که انزابی، شالگونوی و سلطان زاده از اعضای شناخته شده آن بودند. گروه سوم محفلی بود شامل احمد صبوری، نواب بوشهری، سلامت رنجبر و محمد معزی که به مطالعات مارکسیستی بویژه آثار مائوتسه دون، روی آورده و خواهان تدارک مبارزات مسلحانه توده‌ای با سمت روستا بودند.^{۲۸}

در سال ۱۳۴۷، این سه گروه بهم نزدیک شده و به فعالیت پرداختند. گروه فلسطین یکپارچگی تشکیلاتی و ایدئولوژیک نداشت ولیکن خواهان اجرای مبارزه مسلحانه علیه رژیم بود. روی این خواست تصمیم گرفته میشود که بخشی از اعضاء عازم فلسطین شده و در آنجا راه و روش مبارزه مسلحانه توده‌ای را کسب کنند.

بعد از دستگیری، پاک نژاد، کاخساز، بطحائی و شالگونی به حبس ابد و بقیه بین ۳ الی ۱۵ سال زندان محکوم گشتند. گروه آنطور که پاک نژاد در دفاعیات خود مطرح کرد بقصدیا فتن آمادگی رزمی جهت ادامه مبارزه در ایران، قصد سفر به فلسطین را داشتند. پاک نژاد ضمناً " در دادگاه گفت که: "با لآخره در همان جریان مبارزه اجتماعی، پس از مطالعه زیاد، پس از تفکر زیاد، پس از بارها توقیف و زندان و کسب تجربیات زیاد، در عمل با این نتیجه رسیدم که سعادت ملت ایران و آزادی تمام بشریت، تنها در سایه مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی محروم‌ترین توده‌های مردم قابل وصول است".^{۲۹}

گروه فلسطین با اینکه سرکوب شد، و اعضایش در زیر شکنجه و عذاب در زندان ان اکثران اقصا اعضا گشتند و کاخساز و بینائی خود را از دست داد ولیکن دفاعیات دلورانه آنها، الهام بخش مبارزات میهن پرستان ایران در سال‌های بعد قرار گرفت. خود پاک نژاد بعد از سالها شکنجه در جریان انقلاب بهمین ماه ۱۳۵۷، از زندان توسط مردم آزاد گشت و بعد از پیروزی انقلاب به مبارزه علیه انحصار طلبی و ارتجاع رژیم حاکم، ادامه داد. ما در فصل هشت به فعالیت‌های او در دوره پس از انقلاب مشروحاً اشاره خواهیم کرد.

گروه جنگل

در حمله پلیس شاه به گروه جزنی، همانطوریکه قبلاً شرحش گذشت، اکثر اعضای آن گروه منجمله خود جزنی دستگیر و روانه زندان گشتند. اما دو تن از اعضای این گروه، محمد صفاری آشتیانی و علی اکبر صفائی فراهانی (که بعدها کتاب معروفش بنام آنچه که یک انقلابی باید بداند، در سطح جنبش در خارج و داخل ایران پخش شد) توانستند از دست پلیس فرار کرده و خود را از طریق عراق به فلسطین رسانده و به جبهه‌رهای بخش فلسطین بپیوندند.

ندند. اینان در جریان سال ۱۳۴۸ در داخل سازمان "الفتح" تعلیمات دیده و خود را برای بازگشت و آغاز مبارزات مسلحانه در ایران آماده کردند. در جریان سالهای ۴۸-۱۳۴۷، سه نفر دیگر از گروه جزئی، اسکندر صادقی-نژاد، رحمت‌پیروندیری و غفور حسن‌پور، که هویتشان برای پلیس ناشناخته مانده بود، در داخل ایران به ایجا سازمانی به نام "گروه جنگل" دست زدند. در زمستان ۱۳۴۸، اعضای این گروه به ۲۲ نفر رسیدند.^{۳۰}

در آغاز سال ۱۳۴۹، فراهانی و آشتیانی، که بعلت فداکاری‌هایشان در درون الفتح تحت اسامی "ابوفرهود" و "ابوالعباس" معروف بودند، به ایران برگشته و با گروه جنگل تماس گرفتند. بخاطر سابقه مبارزاتی و هم‌چنین تعلیمات نظامی در فلسطین این دو بلافاصله توانستند در رهبری گروه به فعالیت بپردازند. از دیگر رهبران این گروه در این دوره باید از حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، هادی فاضلی، اسمعیل معین عراقی و غفور-حسن پور نام برد.

در جریان نیمه اول سال ۱۳۴۹، هسته مرکزی گروه، سازماندهی جدیدی را برای گروه تدوین کرده و گروه را به تیمهای مشخص با وظائف مشخص تقسیم کرده و به فعالیت چریکی خود در روستا و کوه‌ها من‌زند. از این دوره "گروه جنگل" کارهای ابتدائی تدارکاتی را آغاز کرده و بمنظور حل مسئله مالی مو-فق شدند که بیانک ملی ایران (شعبه وزرا) حمله کرده و مبلغ ۶۰۰ هزار ریال موجودی آن بانک را بدست آورد. در این زمان گروه توانست با یک گروه دیگر بنام "گروه احمدزاده" که خود را برای جنگهای چریکی در شهر آماده میساختند، تماس حاصل کرده و دست به همکاری مشترک بزنند.

گروه احمدزاده - پیویان

"گروه احمدزاده" در اواخر سال ۱۳۴۶، توسط مسعود احمدزاده و امیر پرویز پیویان و عباس مفتاحی پایه‌گذاری شد.^{۳۱}

مسعود، پسر احمدزاده (یکی از شخصیت‌های مذهبی شهر مشهد و از همکاران نزدیک استاد علی‌تهرانی و استاد تقی شریعتی) در سالهای ۴۲-۱۳۳۹ هنگامیکه دوره دوم متوسطه را در شهر مشهد میگذرانید، به مبارزه روی آورد. در این دوره همانطوریکه قبلاً نیز شرحش گذشت، در ایران دوباره جنبشهای

سیاسی علیه رژیم استبدادی پهلوی شروع شده بود. با اینکه نهضت مقاومت ملی توسط ساواک از هم پاشیده شده بود ولیکن افرادی مثل مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی به فعالیت‌های خود ادامه داده و بازرگان توانسته بود که با کمک علی‌تهرانی و شریعتی و دیگران نهضت آزادی ایران را ایجاد کند. در تحت این شرایط مسعود احمدزاده به فعالیت‌های سیاسی خود شدت بخشیده و در سال ۱۳۴۴، بعد از شکست جنبش ۱۵ خرداد و تثبیت استبداد به تهران آمده و در دانشکده علوم در رشته ریاضی مشغول تحصیل شد. مسعود که قبلاً با پویان در مشهد آشنا شده بود، در تهران نیز به همکاری خود ادامه داد. خود پویان در مشهد در تحت جو مذهبی، جریان مستقلی بنام "نهضت علی" را پایه‌گذاری کرده و علیه رژیم فعالیت میکرد. در ارتباط با این فعالیت بود که پویان توسط ساواک بازداشت شده و دو ماه و نیم در زندان مشهد حبس گردید. پویان نیز در سال ۱۳۴۴ به تهران آمده و وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. در محیط دانشگاه تهران بود که پویان و احمدزاده توسط طلوع هاشمی، با عباس مفتاحی آشنا شدند. عباس در سال‌های ۴۲-۴۱ با صفائی‌فراہانی، که در ساری معلم هنرستان صنعتی بود، روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود. و بعد از شکست قیام پانزدهم خرداد در دانشکده فنی تهران مشغول تحصیل شده و در آنجا بعد از ارتباط با پویان و احمدزاده با هم به ایجاد هسته مرکزی یک گروه مطالعاتی دست زدند. در سال ۱۳۴۶ این سه دانشجو توانستند چند نفر دیگر، منجمله کاظم سلاخی، مجید احمدزاده و جواد سلاخی را نیز به گروه خود جذب کنند. سپس در سال ۱۳۴۷، این گروه توانست از طریق دوستان نزدیک خود در مشهد و سپس در تبریز هسته‌های شاخه‌ای خود را بوجود آورد. حمید توکلی، بهمن آژنگ و مهدی لویسانی اعضای هسته مرکزی مشهد، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، مناف فلکی و شرف دهقانی، اعضای هسته مرکزی تبریز را تشکیل میدادند. در سال‌های ۴۷ و ۴۸، این گروه به رشد خود ادامه داده و در میان زندان نیز شاخه خود را تحت همکاری احمد فرهودی، چنگیز قبادی، فاطمه ابراهیمی و دیگران بو-

جود آوردند. تا سال ۱۳۴۸، اعضای گروه احمدزاده و پویان، علیرغم رشد خود هنوز به مبارزات مسلحانه چریکی معتقد نشده بودند. ولی در سال ۱۳۴۹ این گروه، بویژه بعد از وحدت با گروه‌های دیگر، منجمله محفل مارکسیستی بیژن هیرمندپور، به بحث بزرگ درباره راه و روش مبارزات دست زدند. و با لایحه با مطالعه آثار رژی دبره و ترجمه آثار انقلابیون آمریکای لاتین، که تحت تاثیر کانون شورشی چه‌گوارا و نظرات کاستریستی بودند، بمبارزه مسلحانه چریکی شهری به عنوان تنها روش انقلابی مبارزه روی آوردند. این روش و مشی چریکی در کتاب ضرورت مبارزه مسلحانه و ردتئوری بقاء بقلم پویان و سپس در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بقلم مسعود احمدزاده، بروشنی شرح داده شده است. پویان در کتاب خود، مبارزه مسلحانه چریکی در شهر را تنها راه شکستن قدرت مطلق دستگاه حاکمه و فرو ریختن طلسم ضعف توده‌ها در جهت بسیج سیاسی طبقه کارگروا یجا د حزب "آرژیا بی کرده" و احمدزاده نیز در حمایت از این مشی در کتاب خود نوشت که "۰۰۰ ما یقین داریم که برای تامین هژمونی پرولتاریا و ۰۰۰ اتحاد گروه‌ها و سازمان‌های پرولتری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود. ۰۰۰ اما اینک بگذاریم مبارزه مسلحانه آغا ز شود. ۰۰۰ بدین جهت این گروه به خط مشی چریکی در مبارزات مسلحانه معتقد گشت.

در جریان سال ۱۳۴۹، گروه بعد از اتخاذ مشی چریکی در مبارزات مسلحانه دست به تدارک عملی زد. اعضای گروه بعد از دسترسی به مقداری اسلحه و دینامیت به مصادره بانک و نک دست زده و سپس با حمله به کلانتری پنج تبریز و کلانتری قلعهک در تهران، فعالیت‌های چریکی خود را گسترش دادند.

در همین سال گروه احمدزاده بعد از تماس با گروه جنگل، به بحث بزرگی در رابطه با آغا ز جنگ مسلحانه در شهرویا در روستا دست زد. احمدزاده، "متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل" نوشته‌های کارلوس ماریگا، معتقد به سازماندهی جنگ چریکی شهری بوده و رهبری گروه جنگل پیشنها داد. اما مبارزه همزمان در شهروستا را میداد. این بحث هنوز به نتیجه منسجم و فرموله خود نرسیده بود که قیام سیاهکل توسط گروه جنگل بوقوع پیوست. علیرغم مقاومت دلیرانه‌ای که اعضای گروه جنگل در این قیام از خود نشان دادند نیروی نظامی رژیم، این قیام را بشدت سرکوب نظامی کرده و بقایای گروه جنگل را در

پیگردهای بهمن ماه ۱۳۴۹ دستگیر ساخته و به جوخه اعدام فرستاد قیام سياهکل با اینکده شکست خورد ولیکن نقطه عطفی در مبارزات چریکی در ایران شد.

سازمان چریکهای فدائی خلق

پس از سرکوب قیام سياهکل، بقایای رهبری دو گروه - جنگل و احمدزاده - با پخش بیکرشته اعلامیه های توضیحی بوحثت کامل رسیده و از ادغام خود در فروردین ۱۳۵۰، "سازمان چریکهای فدائی خلق" را تشکیل دادند. در نیمه اول دهه ۵۰، این سازمان با الحاق دیگر گروههای چریکی به آن گسترش زیادی پیدا کرده و یکی از دوسا زمان قوی مسلحانه چریکی در ایران تبدیل گشت.

اعضای رهبری سازمان در جریان مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه، نقطه نظرات خود را در زمینه تئوریک جمع بندی کرده و پس از انتشار در سطح جنبش، بویژه در خارج در دسترس طرفداران و علاقمندان خود قرار داد. علاوه بر امیر - پرویز پویان و مسعود احمدزاده، دیگر تئوریسین های این سازمان در این دوره، عبارت بودند از علیرضا نابدل، صفائی فراهانی، حمید مومنی و بیژن جزنی.

اساساً از نظر تحلیل تکامل جامعه ایران، مرحله انقلاب و شرایط پیشبرد یک جنگ چریکی شهری (که در این دوره بعنوان شیوه عمده و اصلی مبارزه از طرف سازمان پذیرفته شده بود) اکثر نوشته ها و تئوریسین های این سازمان، نوشته های انقلابیون برزیل و آرژانتین و دیگر کشورهای آمریکای لاتین را مورد مطالعه قرار داده و در رهنمود خود، از تجارب آنان استفاده میکردند. یکی از معروفترین انقلابیون آمریکای لاتین که آثارش در نوشته های تحلیلی و تئو-ریکی رهبران چریکها، تا شیربسنائی در این دوره گذاشت، کارلوس ماریگلا بود. ماریگلا یک انقلابی از کشور برزیل بود. او در آثارش راه چریکی شهری را تبلیغ کرده و مبارزه مسلحانه را عالیترین و تنها راه های از ستم امپریالیسم و استثمار طبقاتی ارزیابی میکرد. او با اینکه در نوشته هایش مارکس، لنین و مائوتسه دون را رهبران زحمتکشان موردارزیابی قرار داده و خود را مارکسیست محسوب میداشت ولیکن ایجا دوسا ختمان حزب طبقه کارگر را، امرتابعی از مبارزه چریکی دانسته و آنرا وظیفه اصلی پرولتاریای آگاه محسوب نمیکند. آثار مهم این انقلابی عبارتند از: من چرا در مقابل دستگیری مقاومت کردم (۱۹۶۴)،

بحران برزیل (۱۹۵۰)، مبارزه درونی (۱۹۶۶) و نامه‌های ازها وانا (۱۹۶۷) دو کتاب از آثار ماریگلا با سامی عملیات و تاکتیکهای چریکی و درباره اصول و مسائل استراتژیکی، بیشتر از دیگر آثار او مورد استفاده و رهنمود چریکهای فدائی خلق در دهه ۱۳۵۰ قرار گرفت.

رهبری چریکها مبارزات دیگر مارکسیست - لنینیستها را در این دوره فرصت طلبانه و "سیاسی کار" ارزیابی میکرد. سا زمان معتقد بود که مبارزه علیه رژیم فقط میتواند مسلحانه به پیش برود. ^{۳۵} بعبارت دیگر، چریکها خود را نظامی کار نامیده و بر آن بودند که مبارزه و تبلیغ مسلحانه با ید محور کلیه فعالیتها قرار گیرد. در این دهه (نیمه اول دهه ۱۳۵۰)، سا زمان با انتشار ارگان خود بنام نبرد خلق، بکار توضیحی و ایدئولوژیکی این نقطه نظرات، عمدتاً بین جوانان روشنفکر پرداخته و علیه رژیم شاه، یکرشته عملیات چریکی منجمله انفجار پارسگاه ژاندارمری سلیمانیه و استانداری با بل، ترور فاتح یزدی سرمایه دار معروف جهان چیت (۱۳۵۳)، ترور سر تیپ ناهیدی معاون سا زمان امنیت خراسان (۱۳۵۴) و ترور سروان نوروزی (۱۳۵۳) افسر گارد دانشگاه را انجام دادند. این عملیات چریکی سروصدای زیادی بین دانشجویان و بخشی از کارگران در تهران بوجود آورده و اسم چریکها را به زبانها انداخت. ^{۳۶}

علیرغم پیشبرد این عملیات موفق، سا و اک طی یورش توانست در یک پروسه طولانی، اکثر رهبران چریکها را در درگیریهای مختلف از پای در آورده و یا بعداً زدستگیری در زندانها، زیر شکنجه از بین ببرد. بعداً زشاهدت رهبران اولیه سا زمان (پویان، احمدزاده، نابدل و حمید اشرف)، رهبری جدید فعالیتهای ۵ سال اول را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تغییراتی در سا زمان از نظر ایدئولوژیکی و تئوریک بوجود آوردند. رهبری جدید، مخصوصاً مشی چریکی شهری سا زمان را که در نوشته‌های پویان و احمدزاده منعکس بودند، مورد انتقاد قرار داده و به ترویج نظرات بیژن جزنی بعنوان مبانی استراتژیکی و ایدئولوژیکی سا زمان پرداخت. از این زمان بعد (یعنی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶) دو فراکسیون در داخل سا زمان در مقابل هم قرار گرفتند. درگیریهای سال ۱۳۵۵، بانیهای امنیت رژیم شاه، جنابح پویان - احمدزاده را،

بشدت ضعیف ساخته بود. اشرف دهقانی هم با اینکه از زندان رژیم فرار کرده و به نشر کتاب معروف خود با سم حماسه مقامت موفق شده بود، ولی او در خفا نتوانسته بود رابطه و همکاری خود را با ارگانهای بالای سازمان، دوباره برقرار کند.

در نتیجه در آستانه انقلاب ایران، رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق تحت جناح کادرهای جدید منجمله علی کشتگر، نعمانی، فرخ نگهدار و روقیه - دانشگری تمرکز یافته بود که عمدتاً از نظرات و طرز تفکر جزئی پیروی میکردند.^{۳۷} بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از بقایای گروه احمدزاده، تحت رهبری اشرف دهقانی طی مخالفت خود با مواضع جدید رهبران، از سازمان بریده و به مبارزه مسلحانه عمدتاً در کردستان علیه دولت مرکزی پرداختند که ما در فصل هشتم، به تفصیل به بررسی این انشعاب و دیگر اختلافات که باعث انشعاب - بات متعددی در سازمان گردید خواهیم پرداخت.

سازمان مجاهدین خلق ایران

بعبارت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در سال ۱۳۵۰، سازمان چریکی دیگری با اعلام موجودیت خود، مبارزه مسلحانه چریکی شهری را علیه رژیم شاه آغازید. بانیان این سازمان، عده‌ای از جوانان درون نهضت آزادی ایران بودند که بعداً از جریان‌های سرکوب قیام ۱۵ خرداد، رادیکالیزه شده و در جریان انتقاد از مضمون سیاسی نهضت آزادی به لزوم مبارزات مسلحانه شهری اعتقاد آورده و بعداً از انشعاب از نهضت آزادی در سال ۱۳۴۴ به ایجاد سازمان مجاهدین خلق ایران همت گماشتند.^{۳۸} در دوره ۱۳۵۰-۱۳۴۴، اعضای سازمان به تحقیق و مطالعه در مسائل سیاسی و اقتصادی ایران دست زده و خود را برای آغاز مبارزه مسلحانه آماده میساخت. در این دوره ایدئولوژی حاکم بر سازمان اسلام بود. اعضای سازمان معتقد بودند که جهان بینی اسلام دارای چنان دینا میسم و انعطافی است که نه تنها میتواند با تحولات انقلابی و خواسته‌های معاصر مردم ایران هماهنگی کند بلکه اگر اسلام از موضع و دید انقلابی آن مورد شناسایی قرار گرفته و در جوامع بکار گرفته شود، میتواند در رهگشای معضلات مادی و فکری و مشلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردد. از طرف دیگر اعضای سازمان مجاهدین بر آن بودند که امپری-

یالیسم و استثمار طبقه‌ای، سدره تکامل جوامع بشری بوده و برای رهایی و آزادی بایده استثمار طبقه‌ای در جوامع خاتمه داد.^{۳۹} گرن نتیجه از اول یک نوع ایدئولوژی التقاطی در درون سازمان رشد کرده بود که بعد در سال ۱۳۵۴ باعث انشقاق و دودستگی شد.

دردوره اول مبارزات مسلحانه (۱۳۵۴-۱۳۵۵)، سازمان تعدادی از کادرهای خود را جهت آموزشهای نظامی به فلسطین و پایگاههای الفتح اعزام داشت. این کادرها بعد از اخذ آموزشهای نظامی چریکی به ایران برگشته و دامنه مبارزات چریکی را گسترش دادند. در همین دوره در نتیجه درگیریهای متعدد با پلیس، بخش بزرگی از رهبری و کادرهای برجسته سازمان دستگیر شده و بعد از محاکمات قلابی تیرباران شده و یا در زیر شکنجه بقتل رسیدند. احمد رضائی در بهمن ۱۳۵۵ در یک رویارویی با پلیس شهید شد. و بعداً "علی اصغر بدیع‌زادگان، سعید محسن، محمد حنیف نژاد (پایه گذاران سازمان) مهدی و رضا رضائی و علی میهن دوست نیز بعد از محاکمه به اعدام محکوم گشتند. علیرغم این قربانیها، سازمان مجاهدین بمبارزات مسلحانه خود علیه رژیم ادامه داده و چندین عملیات مهم نظامی، منجمله انفجار مقر گارد دانشگاه صنعتی - بمناسبت سالگرد شهادت مجاهدین خلق - علی باکری، محمد بازرگانی، ناصر صادق، علی میهن دوست و علی اصغر منتظر حقیقی - در سال ۱۳۵۲ و اجرای یک سلسله عملیات انفجاری در مراکز اقتصادی شرکتهای آمریکائی و اسرائیلی در خرداد ۱۳۵۳، دست زدند.

در پائیز ۱۳۵۲ بعد از گذشت یکسال و نیم بحث و جدل و آموزش، مبارزه ایدئولوژیک بین جناح اسلامی و آنها تیکه خود را مارکسیست - لنینیست محسوب میداشتند، و از یک مرحله حاد گشته و حتی به مرحله شدید آشتی ناپذیر رسید. بخشی از رهبری، که ارگانهای تشکیلاتی را قبضه کرده بودند تحت رهبری تقی شهرام و بهرام آرام، بخش بزرگ دیگری از رهبری را از تمام سطوح تشکیلاتی سازمان بعنوان "ارتجاعی" و "عقب افتاده" اخراج کرده و رهبری کل سازمان را بدست گرفته و اعلام کردند که سازمان مجاهدین یک سازمان مارکسیست - لنینیستی^{۴۰} است. مجاهدین طرفدار اسلام تحت

رهبری صمدیه لباف و شریف واقفی، بعد از مدتی پراکندگی توانستند با سربرازگیری جدید از بین جوانان اسلامی - از جمله مسعود رجوی، محمد سعا - دتی و موسی خیابانی - و همکاران آنها نزدیک گروه مهندس میثمی، دوباره سازماندهی نموده و رشد کنند. با اینکه رهبری اصلی هر دو مجاهدین سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۴ توسط پلیس شاه مورد شناسایی قرار گرفته و از بین رفتند ولی سازمان مجاهدین تحت رهبری رجوی، سعادت میثمی نقش بزرگی را در جریان سال پرتلاطم و انقلابی ۱۳۵۷ بازی کردند. مجاهدین مارکسیست نیز در تلاطم و آستانه انقلاب، بعد از پراکندگی و عدم مرکزیت و با چند مرکزیت اسم خود را به "سازمان پیکار در راه طبقه کارگر" تغییر داده و در جریان انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب بهمن ماه بیکی از سازمانهای چپ در درون ایران تبدیل گشتند که فعالیتها و برنامه هایشان در فصلهای بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

* * *

دوره ۱۳۵۶-۱۳۵۰، بغیر از سازمان چریکهای خلق و سازمان مجاهدین خلق، گروهها و سازمانهای دیگری بوجود آمده و به مبارزه قهرآمیز علیه شاه دست زدند که مهمترین آنها عبارت بودند از:

- | | |
|---------------------------|---|
| ۱- گروه جاوید آرمان خلق | ۸- سازمان کمونها |
| ۲- گروه گل سرخی - دانشیان | ۹- سازمان آزادیبخش خلقهای ایران |
| ۳- گروه اعظمی | ۱۰- گروه داریوش نیکو (در کرمانشاه) |
| ۴- گروه انصاری | ۱۱- گروه ستاره سرخ |
| ۵- گروه مهدویون | ۱۲- گروه واعظ زاده (سازمان انقلابی) |
| ۶- گروه فریاد خلق | ۱۳- کومله |
| ۷- گروه ابونذر | ۱۴- گروه مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر |

این گروهها برخلاف چریکها و مجاهدین در همان اوان تدارک و آغاز فعالیت از طرف رژیم مورد شناسایی قرار گرفته و چون پراکنده و غیر منسجم بودند، بلافاصله و با سرعت سرکوب گشته و اکثر اعضایشان اعدام و یا روانه زندانها شدند.^{۴۱}

گروه جاوید آرمان خلق

رهبری گروه جاوید آرمان خلق، عمدتاً از جوانان انقلابی بروجرد تشکیل می‌شد. اینان عبارت بودند از همایون کتیرائی، هوشنگ ترگل، بهرام طاهرزاده و ناصر کریمی. رهبران آرمان خلق معتقد به مارکسیسم بوده و بر خلاف چریکها و مجاهدین کار سیاسی و عمده خود را در بین دهقانان و تماس بیشتر با کارگران بجلومیدرند. در سال ۱۳۴۹ در جریان مصاحبه بانک ملی جاده آرامگاه، اکثر اعضای این گروه در عملیات رویارویی با پلیس و ساواک دستگیر گشته و بعداً زمامت در زندان و دفاع در دادگاه بزندانهای طویل - المدت محکوم شدند.^{۴۲}

گروه گلسرخی - دانشجویان

این گروه شامل ۲۱ نفر از هنرمندان و شاعران و فیلمبرداران بودند که به مطالعات سیاسی با موضوع جهان بینی مارکسیستی روی آورده بودند. در مهرماه ۱۳۵۲ با آنها مقصد ترور و بگروگان گرفتن اعضای خانواده شاه دستگیر شدند. با اینکه چند نفر از افراد ضعیف این گروه در زیر فشار شکنجه رژیم، زبان به ندامت گشودند، ولی دفاعیات دلآورانه خسرو گلسرخی و دانشجویان و بطحائی از مبارزات خلق علیه رژیم و از مارکسیسم - لنینیسم خاطرهای این گروه را بعداً سرکوب در دل مردم حفظ کرد. گلسرخی و دانشجویان با اینکه اقدام شدند ولیکن دفاع و مقاموت آنها بویژه اشعار انقلابی گلسرخی بر سر زبانها افتاد. در سال ۱۳۵۳، پس از اقدام گلسرخی، گروهی از نویسندگان و شاعران سرشناس مانند غلامحسین سعیدی سلطانیور، دکتر علی شریعتی، فریدون تنکابنی، نعمت میرزاده، هوشنگ گلشیری و فریدون توللی بخاطر این بود از گلسرخی دستگیر و روانه زندان شدند.^{۴۳} در آستانه انقلاب، اشعار گلسرخی بویژه بین نیروهای چپ محبوبیت بینظیری کسب کرد.

گروه دکتر اعظمی

این گروه از بقایای گروه مسلح مجتبی خرم آبادی (که در اسفند ۱۳۵۲ در جریان رویارویی با رژیم سرکوب گشتند) و گروه هوشنگ اعظمی، که در دهات منطقه لرستان فعالیت میکردند، در سال ۱۳۵۳ ایجاد گشت این گروه

معتقد به ما رکیسیم بوده و در جریان تدارک برای آغامبار زارت مسلحانه در یک رویا روئی با نیروهای نظامی رژیم سرکوب شد. در مرداد ۱۳۵۳، اکثر اعضای این گروه که گویا به بیش از ۷۰ نفر میرسیدند، با زارت شده و بعد از محاکمات متعدد به زندانها روانه گشتند. دکتر اعظمی در میان مردم لرستان، دارای محبوبیت زیادی بود. اعظمی بین دستگیرشدگان نبود اما احتمال قوی می‌رود و مردم نیز معتقدند که اعظمی در جریان درگیری مرداد ۱۳۵۳ در حوالی روستاهای "پاپو - لک" و "چکش کش" با نیروهای ویژه دولت مرکزی به شهادت رسید.

گروه ابوندر

دراواایل تابستان ۱۳۵۲، گروه ابوندر توسط عده‌ای از جوانان اسلامی مخالف رژیم درنها وند بوجود آمد. اینان بلافاصله دست به عملیات مسلحانه علیه رژیم زده و در قم ونها وند چند عمل مسلحانه موفقیت آمیز انجام دادند. رهبری این گروه در دست عبا دخدا رحمی، ماشاء الله سیف، ولی الله سیف، حجت الله عبدلی، بهمن منشط و روح الله سیف بود. اکثر این افراد در بهمن ۱۳۵۲ بوسیله نیروهای انتظامی دستگیر و بلافاصله تیرباران گردیدند. اعضای گروه ابوندر درنها وند طرفداران زیادی داشتند. آنها معتقد به ایجاد دولت اسلامی بوده و بعد از انقلاب بقایای آنان به سازمانهای مذهبی پیوستند.^{۴۵}

بغیر از گروه ابوندر، در سالهای ۱۳۵۵ - ۱۳۵۲ گروههای دیگر مذهبی در مخالفت با رژیم قد علم کرده و بمبارات قهرآمیز و مسلحانه روی آوردند. این گروهها چون سازمان یکپارچه و منسجم کشوری نداشتند بزودی از طرف نیروهای پلیس و ساواک بازشناسی شده و مورد سرکوب قرار میگرفتند. در این زمان چون سازمان مجاهدین خلق نیز در بست از نظر تشکیلاتی در قبضه کامل جناح باصلاح م - لها افتاده بود بدین جهت این گروهها نتوانستند خود را در مقابل بیورش رژیم محافظت کنند. عمده ترین این گروهها عبارت بودند از "فریاد خلق خاموش شدنی نیست"، "گروه انصاری" در فارس، "گروه مهدویون" در اصفهان، بقایای این گروهها بعد از انقلاب به سازمانهای مختلف مذهبی پیوستند که مادر فصل بعدی بطور اجمالی به فعالیت آنها خواهیم پرداخت.

در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، بغیر از این گروهها و سازمانهای مسلح که تحت مشی چریکی مبارزه مسلحانه علیه رژیم پهلوی برپا شده بودند، سازمانهای دیگری نیز فعالیت های متشکل سیاسی روی آوردند که عمدتاً دارای اندیشه ها و نقطه نظرات مارکسیست - لنینیستی بودند.

این سازمانها و گروهها با اینکه مشی چریکی نداشته و مبارزه مسلحانه علیه رژیم دست نزنده بودند ولیکن اکثر آنها مثل اکثر سازمانهای مذهبی و چریکی آنزمان بعد از شناسائی از طرف نیروهای پلیس و ساواک بلافاصله مضمحل گشتند. بعضی از این سازمانهای مارکسیستی عبارت بودند از:

۱- گروههای شهری و روستایی، که در ۱۳۵۶ در ارتباط با سایر محافل مارکسیستی موفق به تشکیل "سازمان کومرها" شدند. بقایای اعضای این سازمان در جریان پیروزی انقلاب از زندان آزادگشته و به فعالیت خود ادامه دادند.

۲- سازمان آزادیبخش خلقهای ایران، که در نتیجه خیانت سیروس نهاوندی (که در سال ۱۳۵۰ از زندان به مهره فعال ساواک تبدیل شده و بعد از فرار ساختگی بدون رهبری این سازمان رخنه کرده بود)، اکثر اعضای رهبری بکلی لورفته و نابود شد.^{۴۷}

۳- گروه داریوش نیکو (در کرمانشاه)، که ما از کم و کیف این گروه اطلاعی نداریم.

۴- گروه ستاره سرخ، که معتقد به اندیشه ماوتسه دون بوده و در همان اوان فعالیتشان سرکوب گشتند.

۵- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله)، که بعد از یورش نیروها و انتظامی به بقای خود ادامه داده و بعد از انقلاب بیکی از بزرگترین سازمانهای مارکسیستی مسلح در ایران تبدیل شده و در کردستان پاییه وسیع توده ای کسب کرد.

۶- گروه مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر.

۷- گروه پرویزواغظ زاده (سازمان انقلابی)

پرویزواغظ زاده مرجانی در دهه ۱۳۴۰ در مبارزات دانشجویی خارج

از کشور فعالان شرکت کرده و در سال ۱۳۴۲ همراه واحدهای حزبی از حزب توده ایران در اروپا، بریده و به بنیان گذاران سازمان انقلابی پیوسته بود. و در سال ۱۳۴۸ همراه چند تن از اعضای سازمان انقلابی، مخفیانه جهت سازماندهی مبارزه به ایران آمده و به فعالیت پرداخت. در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، سیروس - نهانندی پس از فرار ساختگی خود از زندان بر اثر عدم هوشیاری گروه موفق میشود بعنوان رهبر "سازمان آزادیبخش خلقهای ایران" با آنها ارتباط برقرار کند. نهانندی که در زندان بیکی از مهره های ساواک تبدیل شده و تعلیمات پلیسی دیده بود، بالودادن اکثر اعضای "سازمان آزادیبخش" و گروه و اعطای ده توانست ضربه سنگینی به فعالیت این دو سازمان وارد آورد. در زیر ضربات ویورش ساواک، سازمان آزادیبخش بکلی نابودگشت و واعطای ده و پنج تن دیگر از اعضای رهبری و کادرهای سازمان انقلابی (خسر و صفائی، گرسیوز برومند، محمدتقی سلیمانی، شکوه طوافچیان و وفا جاسمی) نیز در آذرماه ۱۳۵۵ پس از ۷ سال مبارزه مخفی در اقامتگاه خود به محاصره نیروهای پلیسی ساواک درآمد و در یک روپاروئی به هلاکت رسیدند.

در آستانه انقلاب ایران (۱۳۵۶-۱۳۵۳)، گرچه بعلمت چپ روی های هیجان زده عناصر "مارکسیست شده" سازمان مجاهدین خلق (که به پراکندگی وحتى به دستگیری و قتل برخی از کادرهای مذهبی این سازمان منجمله شریف واقفی و صمدیه لبا ف انجام مید.)، بدبینی در صفوف خلق نسبت به کمونیستها بوجود آمد و گرچه بعلمت خیانت سیروس نهانندی و تبدیل او به مهره ساواک، ضربات شدیدی به جنبش م - ل وارد شده و بهانه ای بدست رهبری حزب توده افتاد که از "آب گل آلود ماهی بگیرد" ولی در صحنه مبارزات طبقاتی و ملی - جامعه ایران، حقانیت ارزیابیها و نقطه نظرات گروههای م - ل جا افتاد. آنها توانستند بتدریج با تحلیل از مسائیل انقلاب ایران، رشد بیشتری کرده و تلاش خود را برای گسترش نفوذ خود در میان توده ها و ایجاد پیوند با زحمتکشان دوچندان کنند و در مبارزات اعتصابی کارگران در پائیز ۱۳۵۷ فعالان شرکت جویند. در این دوره سیاست رژیم شاه نسبت بتمام سازمانها و گروهها تیکه چیه مسلحانه و چه غیر مسلحانه علیه نظام موجود مبارزه میکردند، سیاست سرکوبگری وحشیانه بود. شکست "انقلاب شاه و ملت" که با آغاز سال ۱۳۵۴ بطور

فزاینده ای آشکار شده بود، سیاست سرکوب و خفقان رژیم علیه مخالفین را شدت بخشید. شاه که قبلاً در سال ۱۳۴۲، بخاطر تجربه "دموکراسی" در ایران دوباره به ایجاد واحیای سیستم دوحزبی، از طریق احیای احزاب "ایران نو" و "مردم" دست زده بود در این دوره با گرایش بسوی اتحادسیاستها-ی فاشیستی حتی از مخالفین با وفای خود نیز (که هرازگاهی به انتقادهای ملایم از دولت وقت، آنهم با اجازه خود شاه دست میزدند) سلب آزادی کرد. این سیاست در فعالیتهای انتخاباتی سال ۱۳۵۴ (برای مجلس بیست و پنجم، زمانیکه بعضی از اعضای حزب مردم از عباس هویدا نخست وزیر (که رهبر حزب ایران نوین بود) انتقاد کردند، عیان گشت. در عرض چند روز بعد از انعکاس این انتقادات، عامری رهبر حزب مردم طبق تصمیم سری کمیته مرکزی از حزب اخراج گردید. چند روز بعد و در یک حادثه مرموز و وقتیکه ماشین سواری او با یک گاو تصادف میکند!، کشته میشود. بعد از این جریان بهر نوع انتقاد پایان داده شد و رسانه های گروهی، که اساساً تحت کنترل ساواک بودند، شروع به تبلیغ "اهمیت وحدت" و صحبت از "یکپارچگی" و "همبستگی ملی" کردند. هدف این تبلیغات ایجاد جو برای اعلام ایجاد سیستم تک حزبی از طرف شاه بود. چون رکود اقتصاد و ازدیاد بیکاری، وابستگی شدید ایران به آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی حتی از نظر کشاورزی و تورم مالی، نارضاییتی در بین توده های مردم را بیش از پیش ساخته بود رژیم برای سرکوب بیشتر مردم از یکطرف و پایان دادن به ظهور تضاد های مختلف در درون قدرت حاکمه دست به تاسیس حزب رستاخیز زد، تا بدینوسیله بقدرت استبدادی خود استحکام بخشد. حزب رستاخیز که رسماً در بهار ۱۳۵۴ از طرف شاه ایجاد شد، سه اصل ایدئولوژیکی داشت:

- ۱- ایمان و حمایت از قانون اساسی ایران
 - ۲- حمایت از نظام شاهنشاهی و خاندان پهلوی
 - ۳- حمایت و قبول پیروزیهای "انقلاب سفید" ۵۰
- علیرغم کوششهای رژیم شاه و از یاد خفقان، شاه و طرفدارانش نتوانستند ز ظهور و رشد جنبشهای توده ای که میرفت اوج بگیرد، جلوگیری کنند رژیم شاه که در سالهای ۵۶ و ۵۷ خود را در مقابل این جنبشهای عظیم توده ای

در خطرنا بودی و درماندگی می دید، دست به عقب نشینی زده و اعلام فضای باز سیاسی نمود. اما سیاست چماق و نان قندی رژیم این بار دیگر کارگر نیفتاد. دومبارزات توده ای، که از زاغه های بخش خارج از محدوده نشینان تهران در تابستان ۵۶ آغاز شده بود، تکامل یافته و در پائیز و زمستان ۵۷ به اوج خود رسید.

در این جنبشهای توده ای بقایای تمام سازمانها و احزاب و گروههای ملی گرا، مذهبی و چپ که در جریان بیست و پنج سال استبداد پهلوی یا سرکوب گشته و یا غیرقانونی اعلام شده بودند، دوباره به فعالیت های علنی روی آوردند.

پیروزی انقلاب ضد استبدادی و ضد امپریالیستی در سرنگون ساختن رژیم وابسته به امپریالیسم آمریکا و شور و شوق انقلابی عظیمی در صفوف توده های مردم برای اخذ دفاع از استقلال و آزادی و حقوق دموکراتیک ملی و مدنی بوجود آورده و فضای مساعد جدید برای ادامه مبارزات سیاسی توسط سازمانها، احزاب و گروههای مختلف ایجاد کرد. کم و کیف این سازمانها و احزاب بطور جامع در سه فصل بعدی این کتاب مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱- علل مختلفی را درباره بیعملی و عدم محبوبیت حزب توده در جریانات قبل و بعد از قیام خرداد میتوان ذکر کرد. سرکوب و قلع و قمع اعضای حزب توده و افسران توده ای از یک طرف و تبلیغات رژیم بر علیه حزب توده از طرف دیگر بویژه بعد از ایجاد ساواک مسلماً نقش بزرگی در بیعملی حزب توده بازی کرده بودند. علاوه بر این علل، دو علت دیگر، ولی مهمتر، در این دوره باعث بی اعتباری و تضعیف حزب توده گشت. یکی اینکه در همین دوره بعضی از شخصیت‌های مهم حزب، مثل رضا روستا و عبدالحسین نوشین، بدرود زندگی گفتند و بعضی دیگر مثل فریدون کشا و رزوبزرگ علوی از حزب کناره گیری کردند. دوم اینکه در دوره ۱۳۴۴-۱۳۴۱ (۱۹۶۵-۱۹۶۳) سه انشعاب در درون حزب بوقوع پیوست که بیشتر از هر عاملی در تضعیف و بی اعتباری حزب توده بویژه بین جوانان و نوجوانان نقش ایفاء کرد. انشعاب اول در اواسط ۱۳۴۳ توسط یک عده کوچکی از روشنفکران کرد که معتقد به مبارزات مسلحانه بوده و از این نظر بارهبری حزب توده، که از سیاست همزیستی مسالمت آمیز دولت و حزب شوروی پیروی میکردند، بوجود آمد. انشعاب دوم و سوم زمانی اتفاق افتاد که دونفر از کادرهای قدیمی حزب - احمد قاسمی و عبدالحسین فروتن - رهبری حزب توده را اپورتو- نیست و فرمیست خوانده و بعد از انشعاب در اروپای غربی با بخشی از فعالین سازمان جوانان حزب توده (که از حزب توده انشعاب کرده بودند) به وحدت رسیده و سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور را تشکیل دادند. تکامل و سیر سیاسی هر یک از این انشعابات به تفصیل در صفحات بعدی همین فصل و در فصل هشتم شرح داده خواهد شد.

۲- درباره سرکوب مخالفین و آزادیخواهان در دوره بعد از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و اصلاحات ارضی مراجعه کنید:

- John Fischer، "گزارش از ایران"، در مجله هارپر، آوریل ۱۹۶۵.

- Peter Avery، "ایران در ۶۸-۱۹۶۴..."، در مجله جهان

امروز، نوامبر ۱۹۶۸،

- ۱- R.E. Benedick، مالیه صنعتی در ایران، بوستون، ۱۹۶۴.
- ۲- Helmut Richards، "اصلاحات ارضی و کمپانیهای کشاورزی در مجله Merip، شماره ۴۳ (دسامبر ۱۹۷۵).
- ۳- درباره تاریخچه این دو حزب سلطنتی مراجعه کنید به :
- ۴- D.N. Wilber، ایران گذشته و حال، پرینستون، ۱۹۶۷، چاپ هشتم، صفحات ۱۵۶-۱۵۱، و ۲۲۹.۲۳۳ و
- ۵- Helmut Richards، شاه آمریکا و ایران شاهنشاه از انتشارات Merip، شماره ۴۰ (سپتامبر ۱۹۷۵)، صفحات ۱۲-۱۳.
- ۶- گزارش به ششمین سمینار سازمان دانشجویان ایرانی، تاریخچه مبارزات خلق، شیکاگو، ژوئیه ۱۹۷۱.
- ۷- بیژن جزنی، طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران، فصل اول، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۷، صفحات ۱۸۵-۱۸۴.
- ۸- درباره زندگی ایل بویراحمدی مراجعه کنید به :
- ۹- R. Locffler، از نظام عشایری به بوروکراسی : تکامل سیاسی بویراحمدی، تز دکترا، دانشگاه میشیگان غربی ۱۹۷۵، و
- ۱۰- F. Fitzgerald، "طبق دلخواه شاه"، در مجله هارپر، نوامبر ۱۹۷۴.
- ۱۱- بهمن قشقایی از ایل قشقایی و خواهرزاده ناصر و خسرو قشقایی بود. او از هواداران جبهه ملی ایران بود. در جریان تحصیلات در لندن، بهمن به اندیشه های مارکسیستی روی آورد. بهمن در راه پیاده کردن زمینه های کار در روستا، تدارک جنگ توده ای علیه رژیم شاه در اوایل خرداد سال ۱۳۴۲ همراه چند نفر از رفقایش، منجمه برادران کشکولی، به ایران برگشت. در جریان اوجگیری قیام در فارس نقش بزرگی را در بسیج و تشکل بخشهای از عشایر مسیح و دشتی ایفاء کرد. در جریان سال ۱۳۴۴، بهمن عملیات مبارزات مسلحانه را در شکل جنگ و گریز علیه قوای دولتی آغاز کرد. بهمن انسانی مومن به تشکیلات و نظم انقلابی بوده و خواهان استقرار یک دولت مستقل از نوع جمهوری توده ای در ایران بود. بهمن برادران کشکولی (ایرج و عطا) از فعالین کنفدراسیون جهانی در اروپا بوده و از اعضای کادر "سازمان انقلابی حزب توده" محسوب میشدند. درباره جزئیات مبارزه مسلحانه عشایر جنوب و نقش بهمن قشقایی در این دوره مبارزه مراجعه کنید به :

- توده، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، شماره -
های اول و دوم و سوم (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۵) و شماره مخصوص
توده (تیرماه ۱۳۴۵) و

- "مختصری درباره سازمان انقلابی"، در مجله ستاره سرخ، ارگان تئوریک -
سیاسی سازمان انقلابی دوره ی سوم، شماره اول (اسفند ۱۳۵۷)، صفحات
۴-۵

۸- تاریخچه مبارزات خلق، همانجا، صفحات ۱۳-۱۰.

۹- جزئی، همانجا، صفحات ۱۱۱-۱۱۰.

۱۰- علی‌رغم سه انشعاب مهم، که مادرپا ورقی شماره یک همین فصل به آنها
اشاره کردیم، حزب توده توانست با کمک شوروی و دیگر احزاب کمونیست
اروپائی به فعالیت‌های خود چه در داخل و چه در خارج از ایران ادامه دهد.
در دهه ۱۹۶۰، حزب توده نزدیک به پنجاه عضو فعال تمام وقت داشته که
با موفقیت ایستگاه رادیو به اسم "پیک ایران" را اداره کرده و دوشربیه
روزنامه مردم و مجله تئوریک دنیا را توزیع میکردند. در اواسط دهه ۱۹۶۰،
حزب توده حتی موفق شد که از طریق همکاری با طرفداران جبهه ملی در
تشکیل کنفدراسیون جهانی دانشجویان نقش نسبتاً مهمی را ایفاء کند. در
این دوره رهبری حزب بعهدۀ افرادی افتاده بود که سابقه همکاری‌هایشان
به اوایل دهه ۱۹۴۰ بر میگشت. عمده‌ترین این رهبران عبارت بودند از
رادمنش، جودت، طبری و مریم فیروز. ضمناً در همین دوره بود که رهبری حزب
توده با بقایای فرقه دموکرات آذربایجان به وحدت رسیده و غلام یحیی
دانشیان، رهبر فرقه را به عضویت دفتر مرکزی حزب توده قبول کرده و با انتشار
روزنامه آذربایجان به زبان آذری ترکی‌ها وقت کردند. مراجعه کنید به :
- ح. فروردین، "پنجمین سالگرد وحدت"، مردم، شماره ۶ (ژوئن و ژوئیه -
۱۹۶۵)، صفحات ۵-۱.

- ر. رادمنش، "جنبش بیست و یک آذر" دنیا، شماره ۶ (زمستان ۱۹۶۵)،
صفحات ۱۸-۹

- "درباره جنبش بیست و یک آذر" دنیا، شماره ۴ (سپتامبر ۱۹۶۳)،
صفحات ۱۶۹-۱۵۶ و

- حزب توده، برنامه و اساسنامه حزب، چاپ اروپا، ۱۹۶۶، صفحات ۷-۸.
۱۱- انتشارات دوازده محرم (پانزده خرداد)، اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، جاما و حزب ملل اسلامی، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳، صفحات ۵۵-۵۲.

۱۲- به غیر از بنجوردی، دیگر اعضای فعال این حزب عبارت بودند از حسن حامد عزیزی (معلم مدرسه)، محمد سید محمودی قمی (معلم مدرسه) و علی نور صادقی دانشجوی پلی تکنیک، اینان بعد از دستگیری به حبس ابد محکوم گشتند. مراجعه کنید به همانجا، صفحه ۶۲.

۱۳- کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۴۴.

۱۴- کاظم سامی کرمانی، متولد ۳۱۳ اروان پزشک مقیم تهران بوده که در دهه ۳۳۰ به فعالیت های سیاسی روی آورده بود، حبیب الله پیمان متولد ۳۱۳ دندان پزشک مقیم تهران بود. او نیز مثل سامی در ۳۳۰ به فعالیت های سیاسی روی آورده بود. مراجعه کنید به اسنادی از جمعیت های مؤتلفه همانجا، صفحات ۲۳-۱۷.

۱۵- دیگر اعضای فعال جاما به غیر از سامی و پیمان عبارت بودند از: رسول رزق جو قناد عضو سابق "حزب مردم ایران"، حسین زادعیسی (از طرفداران سابق جبهه ملی و حزب مردم ایران) هاشم منفرد ضیا بیری (آموزگار فرهنگ بندر پهلوی) مصباح تلقینی (کارگرافنده در بندر پهلوی) و طاهر خوش خلق (خیاط ساکن بندر پهلوی). مراجعه کنید به همانجا، صفحات ۲۳ به بعد.

۱۶- در همین دوره به غیر از جاما و حزب ملل اسلامی، گروهها مختلف اسلامی دیگری فعالیت های قهر آمیز روی آوردند که مهم ترین آنها عبارت بود از "جمعیت های مؤتلفه اسلامی" یا "هیئت های مؤتلفه اسلامی". این مجموعه ائتلافی از چندین گروه اسلامی بود که در سال ۳۴۰ بصورت مخفی تشکیل یافته و فعالیت میکرد. بعد از جریانات خرداد ۱۳۴۲ این سازمان بیای تدارک مبارزات قهر آمیز رفت. یکی از گروه های تشکیل دهنده این سازمان "مکتب توحید" بود که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ همراه با دیگر گروه های درون هیئت مؤتلفه حزب جمهوری اسلامی را پایه گذاری کردند. نشریه انتقام ارگان این سازمان بود که ماهی یکبار منتشر می گشت. گروه بخارائسی

که در بهمن ۱۳۴۳ احسنعلی منصور را بقتل رساند، بخشی از این سازمان را تشکیل میداد. بغیر از محمد بخارائی دیگر اعضای این گروه، که بعد از دستگیری و محاکمه اعدام شدند، عبارت بودند از صادق امامانی همدانی، رضا صفاهرندی، مرتضی نیک نژاد، اعضای دیگر این گروه که به حبس‌های طولانی - المدت محکوم گشتند عبارت بودند از هاشم امامانی همدانی، مهدی عراقی، حبیب الله عسکراولادی، عباس مدرس و آیت الله محی الدین انواری، عباس مدرسی فر، مرتضی لاجوردی و مجتبی لاجوردی.

این سازمان در ارگان خود و در دیگر نوشته‌هایش از ضرورت ایجاد حزب و عضوگیری سخن رانده و مبارزات قهرآمیز را تبلیغ میکرد و در اعلامیه‌های خود عمدتاً آزادی آیت الله خمینی را خواسته و از مراجع تقلید پشتیبانی میکرد. شخصیت‌های معروف درون این سازمان بغیر از اعضای گروه بخارائی عبارت بودند از آیت الله مطهری، آیت الله منتظری و مهدی عراقی. رجوع کنید به همانجا، صفحات ۸-۲.

۱۷- برای بررسی رشد مبارزات خلق کرد در ایران در این دوره مراجعه کنید به: "جنبش مسلحانه در کردستان". در مجله توده، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور، شماره ۱۹ (تیر ۱۳۴۹) و حمید مومنی (م. بیدسخی) درباره مبارزات کردستان، تهران، ۱۳۵۸.

۱۸- در سال ۱۳۴۲، بعد از جریان‌ات پانزده خرداد، عده‌ای از روشنفکران کرد، که تا آن زمان در داخل حزب توده ایران فعالیت میکردند، از حزب انشعبا کرده و به احیای حزب دموکرات کردستان ایران پرداختند. این روشنفکران در جریان کنگره دوم حزب دموکرات شعار "دموکراسی برای ایران و خود-مختاری برای کردستان" را مطرح ساخته و برای مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه شروع به تبلیغ کردند. اینان در این کنگره اعلام کردند که چون ایران نیز مثل یوگوسلاوی کشوری کثیرالمله است، پس میتوان برای استقرار یک دولت فدراتی در ایران مبارزه کرد. برای جزئیات، مراجعه کنید به:

- "کنگره دوم حزب دموکرات کردستان"، طوفان، ارگان سازمان م-ل طوفان شماره ۱۵ (شهریور ۱۳۴۴)،

- "جنبش مسلحانه در کردستان"، همانجا، صفحات ۳-۱

- ۱۹- کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج، درباره ساواک ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۹۶۹، صفحات ۶۸-۱۶۵ .
- ۲۰- "جنبش مسلحانه در کردستان" همانجا ، صفحات ۲۲-۱۴ و حمید مومنی همانجا ، صفحات ۶۰-۴۷ .
- ۲۱- درباره مقام ادبی و خدمات صمدبهرنگی به ادبیات فولکوریک و مبارز ایران ، رجوع کنید به :
- مجله ادبی آرش شماره مخصوص ، "درباره صمدبهرنگی" ، سال دوم ، شماره ۱۸ (آذر ۱۳۴۷) ،
- Thomas Ricks ، "صمدبهرنگی و ایران معاصر: هنرمند در مبارزه انقلابی" ، در کتاب نقدی بر ادبیات نوین ایران ، واشنگتن ۱۹۸۴ ، صفحات ۳۷-۳۶۳ .
- منوچهر هزارخانی ، "جهان بینی ماهی سیاه کوچولو" ، آرش ، سال دوم شماره ۱۸ (آذر ۱۳۴۷) ، صفحات ۲۹-۱۷ ،
- "یادی از صمدبهرنگی" دانشجو ، دوره ۲۶ ، شماره یک (بهمن ۱۳۵۶) ، صفحات ۴۶-۵۰ و
- یونس پارسیناب ، "درباره صمدبهرنگی" ، ستارخان بایراغی ، شماره ۱۶ (شهریور ۱۳۵۸)
- ۲۲- درباره زندگی سیاسی و فعالیت های جهان پهلوان تختی مراجعه کنید :
- "تختی فرزند نهضت" دانشجو ، شماره بیست و ششم ، شماره یک (بهمن ۱۳۵۶) ، صفحات ۲۲-۱۶ و
- مسلم اسکندر فیلابی ، "مقابله عشق و کین و بازتاب آن در زندگی جهان پهلوان" ، علم و جامعه ، سال ششم شماره ۳۷ (بهمن ۱۳۶۳) ، صفحات ۱۷-۳ .
- ۲۳- درباره بیژن جزنی و گروه او مراجعه کنید به :
- سازمان چریک های فدائی خلق ایران ، هشت سال مبارزه مسلحانه ، تهران ۱۳۵۹ ، صفحات ۲۹-۱ و
- سازمان چریک های فدائی خلق ، تاریخچه سازمان چریک های فدائی ، تهران ۱۳۵۹ ، صفحات ۲۸-۱ ،
- سازمان چریک های فدائی خلق ایران ، تحلیل یک سال مبارزه ، بدون ذکر

مکان چاپ، ۱۹۷۴، صفحات ۲۴-۱ و

- دانشجو، شماره مخصوص سیا هکل، نشریه تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، دوره ۲۵، شماره (۲ فوریه ۱۹۸۸) صفحات ۲۵-۱۹.

۲۴- جزئی زمانیکه در زندان بود موفق شد که یک سری کتابهای سیاسی بر اساس تجارب خود بنویسد. عمده ترین آنها عبارتند از: نبرد دیکتاتوری شاه، تاریخ سی ساله ایران، چگونه مبارزه مسلحانه، توده ای میشود؟ و طرح جامعه شناسی ومبانی استراتژیکی جنبش انقلابی ایران. حسن ظریفی قبل از شروع همکاری با جزئی، از کارهای سازمان دانشجویان جبهه ملی بوده و همراه عده ای از اعضای آن در سال ۱۳۴۲ با زداشت شده بود. او سابقه عضویت در سازمان جوانان حزب توده را داشت ولی بعد از جریانات بیست و هشت مرداد، از حزب توده بریده و به جبهه ملی پیوسته بود. بعد از قیام ۱۵ خرداد و آشنائی با جزئی و عباس سورکی، وی وارد کار در مرکزی گروه شده و در موقع دستگیری به مقام رهبری رسیده بود.

عباس سورکی، محصل علوم سیاسی بود. او اکثر عمر خود را در سازمان گذرانده و در تهران بعد از ورود به دانشگاه با جزئی و ظریفی آشنا شده بود. صفائی فرا هانی محصل رشته مهندسی از گیلان بوده و با یاران هم مسلک در دانشگاه تهران ملاقات کرده و به جرگه آنها پیوسته بود. یکی از نوشته های معروف او، آنچه یک انقلابی باید بداند، بعدها در اواسط دهه ۱۹۷۰، در خارج از ایران بین دانشجویان سیاسی ایرانی بصورت وسیعی پخش گردید. آشتیانی محصل دانشکده حقوق بود. او بخاطر دو سال سربازی در ارتش اطلاعات مفیدی در امور نظامی کسب کرده بود، که از آنها بعدها، در عملیات نظامی علیه ما مورین انتظامی استفاده کرد. علی اکبر صفائی فرا هانی، متولد فراهان اراک، فارغ التحصیل در رشته مهندسی از دانشگاه تهران بود. او سالها در خارج از ایران با جنبش فلسطین همکاری کرده و به اسم "ابو فرهود" معروف بود. او نیز مثل آشتیانی بعدا به ایران برگشته و به ایجاد "گروه جنگل" پرداخت. رجوع کنیده به دانشجو، شماره مخصوص سیا هکل همانجا، صفحات ۲۷-۲۰ و

- "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشنا ز جزئی - ظریفی"، ۱۹، بهمین

- تئوریک، شماره ۴ (اردیبهشت ۱۳۵۵)، صفحات ۳۰-۱۱.
- ۲۵- جزئی، طرح جامعه‌شناسی...، همانجا، صفحات ۱۲۰-۸۰ پویا،
 سخنی با پویندگان انقلاب، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۴، صفحات ۱۹۵-۱۹۲.
- ۲۶- پویا، همانجا
- ۲۷- راد، که یکی از اعضای سابق نهضت آزادی ایران بوده و سپس به
 مارکسیسم گرویده بود، بعد از محاکمه به حبس طویل‌المدت محکوم گشت.
 بعدها تعدادی از بقایای این گروه با همکاری دیگر عناصر چپ مارکسیستی
 "گروه کمونرها" را بوجود آوردند. رجوع کنید به شانزدهم آذر، ارگان مرکزی
 کنفدراسیون دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی، دوره سوم، شماره ۳۶ (ژوئن
 ۱۹۸۲) صفحات ۴-۵ و جزئی، همانجا، صفحات ۲۰۴-۲۰۳.
- ۲۸- درباره ترکیب گروه فلسطین و مواضع ایدئولوژیکی-سیاسی آن مراجعه
 کنید به:
- جزئی، همانجا، صفحات ۲۰۷-۲۰۴،
- سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، دفاعیات گروه فلسطین در دادگاه
 نظامی، برکلی، دسامبر ۱۹۷۱،
- دانشجوی، شماره مخصوص، همانجا، صفحات ۹۴-۸۷.
- ۲۹- دفاعیات گروه فلسطین...، همانجا.
- ۳۰- درباره گروه جنگل و قیام نوزده بهمن ۱۳۴۹، رجوع کنید به: دانشجو،
 شماره مخصوص، همانجا، صفحات ۳۵-۳۶،
- A. Farougy and J.L. Reverier، ایران بر علیه شاه، پاریس
 ۱۹۷۹. صفحات ۱۶۳-۱۶۱ (به زبان فرانسه) و
- ۱۹ بهمن تئوریک، همانجا، صفحات ۴۵-۳۷.
- ۳۱- درباره فعالیت‌های گروه احمدزاده - پویان از تشکیل سازمان چریک-
 های فدائی در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۴، رجوع کنید به:
- "زندگی پویان"، ایران‌شهر، شماره ۱۱ (۵ ژانویه ۱۹۷۹) چاپ لندن
 صفحه ۵،
- ح. اشرف، جمع‌بندی سی ساله، تهران ۱۳۵۸، صفحات ۱۰۷-۱،
- ی. زرکار، خاطرات یک چریک در زندان، تهران ۱۳۵۲، صفحات ۲۴۱-۱،

- اشرف دهقانی، حماسه مقاومت، بدون ذکر مکان چاپ، صفحات ۲۴۸-۱،
- "بهر روز دهقانی که بود و چه شد؟" نامه پارسی، ارگان کنفدراسیون جهانی
محصلین و دانشجویان ایرانی، سال یازدهم شماره ۳ (آذر ۱۳۵۲) صفحات
۴-۵ و

- Shahram Chubin، "نیروهای چپ در ایران"، مسائل
کمونیسم، سال بیست و نه، شماره ۴ (ژوئیه - اوت ۱۹۸۰) صفحه ۱۱.
- امیر پرویز پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء، بدون ذکر
مکان چاپ، ۱۹۵۱، صفحات ۷-۹.

۳۳- مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه: هم استراتژی وهم تاکتیک، تهران
۱۳۵۸، صفحات ۲۷-۳۰.

۳۴- در سال ۱۳۴۳، محفلی از مبارزین آذری در تبریز - بهروز دهقانی،
علیرضا نابدل، مناف فلکی تبریزی - دور صمدبهرنگی جمع شده و تحقیقات
اجتماعی و ادبی خود را در نشریه "مهد آزادی آدینه" منعکس کردند.
اینان بعد از درگذشت نابهنگام بهرنگی در نتیجه تماسهای مستقیم و
مذاکرات با اعضای گروه احمدزاده - پویان و تماس با گروه مخفی اسدالله
مفتاحی، که در این زمان (۴۹-۱۳۴۸) در تبریز فعالیت میکرد، شاخه
چریکی تبریز را تشکیل دادند. دیگر اعضای این شاخه عبارت بودند از اشرف
دهقانی، اصغر عرب هریسی، محمدتقی زاده چراغی، جعفر اردبیلچی و کاظم
سعادت. اعضای این گروه عمدتاً ضدرویزیونیست و ضدشوروی و طرفدار
اندیشه‌های مائوتسه دون بودند. در سال ۱۳۴۹، حول محور مبارزات مسلحانه
با گروه احمدزاده - پویان و بقایای گروه جنگل به وحدت رسیده و سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران را تشکیل دادند. مراجعہ کنید به شانزده آذر،
همانجا، صفحه ۱۰۵. علیرضا نابدل نوشته‌های زیادی منجمله آذربایجان و
مسئله ملی و اشعار انقلابی بزبانهای آذری و ترکی و فارسی باقی مانده
است. کتاب آذری او به اسم رازلیق و مجموعه اشعار آذری او به اسم
ایشیق، شهرت دارند. برای جزئیات زندگی اعضای شناخته شده چریکهای
فدائی خلق در تبریز، مراجعہ کنید به یادنامه نه (۹) چریک فدائی خلق
چاپ انتشارات بهروز با همکاری معلمین پیشگام آذربایجان شرقی،

۳۵- رهبری چریکها، بویژه بخش معروف به طرفداران جزئی، سازمانهای ضد رویزیونیستی طرفدار اندیشه مائوتسه دون مخصوصاً " سازمان انقلابی" را متهم به الگوبرداری از چین کرده و مائوتستهارا " سیاسی کار" و طرفدار تئوری بقاء محسوب داشته و برآن بودند که ایران دیگر یک کشور عقبنگه داشته‌ای " نیمه مستعمره - نیمه فئودال " نبوده و بلکه کشور پست که در آنجا " سرمایه داری وابسته " قدرت سیاسی را در دست دارد و روابط بر اساس " مناسبات سرمایه داریست." مراجعه کنید به " اندیشه های مائو و انقلاب ما"، در نبر- خلق شماره ۲ (فروردین ۱۳۵۲) صفحات ۳۸-۴۸.

۳۶- در مورد جزئیات این عملیات علیه رژیم شاه مراجعه کنید به نبرد خلق، ضمیمه (اسفند ۱۳۵۳).

۳۷- در همین زمان، گروه کوچکی از چریکها تحت تاثیر نوشته های تئوریکي رهبران و تئوريسينهاى حزب توده نظر خود را نسبت به مبارزات چریکی تغییر داده و مخالف مبارزه مسلحانه شده و مبارزات سیاسی را تبلیغ میکردند این گروه بالاخره از بدنه سازمان، به اسم " منشعبین " جدا گشت. برخی از نوشته ها عبارت بودند از:

- ف. جوان، چریکهای خلق چه میگویند؟ (چاپ سال ۱۳۵۱)،

- احسان طبری، " این مارکسیسم لنینیسم نیست"، دنیایا، سال ۱۲، شماره ۴، پاییز ۱۳۵۰، صفحات ۳۱-۴۱،

- نورالدین کیا نوری " درباره روش مبارزه"، دنیایا، شماره ۲ (ژوئیه ۱۹۷۴) صفحات ۱-۱۰،

- " پیام به فدائی"، دنیایا، شماره ۵ (نوامبر ۱۹۷۴)، صفحات ۷-۱،

- نورالدین کیا نوری، "دوباره یک پیام به فدائی"، دنیایا، سال دوم، شماره ۳ (ژوئن ۱۹۷۵) صفحات ۷-۱۶،

- نورالدین کیا نوری، "فدائی و حزب توده"، دنیایا، سال دوم، شماره ۴ (ژوئیه ۱۹۷۵)، صفحات ۱-۲،

- م. اخگر، "نظراتی درباره نوشته های فدائی"، دنیایا، سال سوم شماره ۲، (آوریل ۱۹۷۶)، صفحات ۱۸-۱۱.

۳۸-۱ این جوانان که ۹ نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه تهران بودند، عبارت بودند از:

محمد حنیف نژاد، سعید محسن، محمد بازرگانی، محمد عسکری زاده، رسول - مشکین فام، علی اصغر بدیع زادگان، احمد رضائی، ناصر صادق و علی میهن - دوست. محمد حنیف نژاد (مهندس کشاورزی) اهل تبریز، بازرگانی (دانشجوی علوم بازرگانی) اهل تبریز، محسن (مهندس راه و ساختمان) از تبریز، عسکری زاده (فارغ التحصیل مدرسه بازرگانی) از اهالی اراک، مشکین فام (مهندس کشاورزی) از تهران، صادق (مهندس برق) از شیراز، میهن دوست (مهندس برق) از قزوین بودند. رهبری اینان بدست حنیف نژاد، بدیع - زادگان و سعید محسن بود. رضائی تئوریسین گروه و مشکین فام نیز محقق و زحمتکش در امور زندگی دهقانان در کردستان ایران بود. تحقیقات او در سال ۱۳۵۱ تحت نام روستا و انقلاب سفید از طرف سازمان مجاهدین - انتشار یافت. درباره تولد و رشد و کم و کیف سیاسی و ایدئولوژیکی رهبران اولی این سازمان مراجعه کنید:

- سازمان مجاهدین خلق ایران، اسناد منتشره: مدافعات، ویلمنت، ایلینوی ۱۳۵۴،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، شرح تاسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۸۷-۱،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، از زندگی انقلابیون درس بگیریم، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۳، صفحات ۳۲-۱،

- زندگی مهدی رضائی، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱۳۵-۱،

- کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، آخرین دفاع دونفر از سازمان مجاهدین خلق در دادگاه نظامی، اروپا، خرداد ۱۳۵۱، صفحات ۲۲-۱۶،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، علی میهن دوست و مهدی رضائی، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۲، صفحات ۱۳۵-۱،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، متن دفاعیات شهید سعید محسن، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۱، صفحات ۴۵-۱،

- سازمان مجاهدین خلق ایران سا زماندهی و تاکتیک ها، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۹۷۳، صفحات ۱-۱۳۱،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، درباره جناح بندی وصف بندی درون احزاب، تهران، ۱۳۵۸،

- سازمان مجاهدین خلق ایران، فرازی از تاریخ، بدون ذکر مکان چاپ ۱۳۵۴.

۳۹- درباره پیروی مجاهدین از اسلام و اعتقادیه جامعه توحیدی و عدالت اجتماعی رجوع کنیده؛ حمدرضائی نهضت حسینی، بدون ذکر مکان چاپ ۱۳۵۱ و شرح تا سیس...، صفحات ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و ۴۲.

۴۰- درباره این "نشعاب" ویا "غصب" و "گودتا" و "تصفیه"، مراجعه کنید: - سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی، گامی فراتر در افشای منافقین، ویلمت ایلینوی، ۱۳۵۶،

- از طرف بخشی از واحدهای کنفدراسیونی (در آمریکا)، نامه سرگشاده به هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی ضمیمه نظریه ای از سازمان آمریکا، بدون ذکر مکان چاپ ۱۳۵۵،

- "انتشاربانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان و انعکاس آن در محافل خارج از کشور"، مجاهد، ارگان خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق ایران شماره ۶ (مرداد ۱۳۵۵) صفحات ۳۶-۹.

۴۱- اکثر این گروهها عمدتاً محلی و منطقه ای بوده و هیچوقت نتوانستند رشد کرده و بعد کشوری و سرتا سری پیدا کنند. "گروه ابوندر" در آنها وند، "گروه الفجر" در زاهدان که اسلامی بودند نیز جزو این گروهها محسوب میشوند.

۴۲- این گروه طرفدار مشی مسلحانه بوده و افراد آن عمدتاً اهل بروجرده و کردستان بودند. در زندان در مقابل وحشیگریهای رژیم و شکنجه ساواک مقاومت کردند. مراجعه کنیده شانزدهم آذر، همانجا، صفحه ۵ و دانشجویان، مخصوص همانجا، صفحات ۸۶-۸۳.

۴۳- دانشجویان، مخصوص، همانجا، صفحات ۹۴-۹۱، نبرد خلق، شماره ۲، (فروردین ۱۳۵۲) و

- فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی،

"هنر و ادبیات یک سلاح... و هنرمندان انقلابی، یک مبارز،" فرهنگ انقلابی:
یک جبهه مبارزاتی خلق، آلمان، ۱۳۵۳، صفحات ۱۵،
۴۴- دانشجو شماره مخصوص همانجا، صفحات ۹۷-۹۵.
۴۵- همانجا، صفحات ۹۹-۹۵.

۴۶- همانجا، صفحه ۹۹.

۴۷- پایه‌های اصلی این سازمان را گروهی تشکیل میداد که بخشی از آن توسط "سازمان انقلابی حزب توده" به ایران اعزام شد. این گروه در سالهای ۴۹-۱۳۴۸ زمشی جنگ توده‌ای، که سیاست و خط مشی کلی سازمان انقلابی بوده، عدول کرده و مشی چریکی شهری را برگزید. بیژن جزنی در کتاب خود تاریخ سی ساله ایران مینویسد که سیروس نهاوندی، محمود جلایروچند تن دیگر بعد از آغاز کار مستقل خود با گروهی دیگر، سازمان‌رهای بخش خلق‌های ایران را بوجود آوردند. همکاری نهاوندی با پلیس باعث شد که پلیس ضربات شدیدی به سازمان‌های سیاسی، منجمله سازمان انقلابی زده و مسبب اصلی کشته شدن پرویز واعظ زاده در ۳۵۵ اگرود. مراجعه کنید به:
شانزدهم آذر، همانجا، صفحه ۵.

۴۸- این گروه موفق شد که از اواسط دهه ۱۳۵۰، بخشی از اعضای فعال خود را برای تدارک مبارزه به ایران گسیل دارد. درباره فعالیت این گروه در جریان و بعد از انقلاب در فصل نهم به تفصیل سخن خواهیم گفت.
۴۹- درباره فعالیت‌های سیاسی واعظ زاده و یارانش در ایران و همچنین درباره تحلیل و بررسی اوضاع ایران در آستانه انقلاب از موضع این گروه مراجعه کنید به:

- "تحقیقی درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما"، توده، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران، شماره ۲۴ (آذر-دیماه ۱۳۵۶)، صفحات ۴۲-۵،
- سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، بولتن دفاعی، شماره ۳ (فوریه ۱۹۷۷) صفحات ۸-۱،

- شانزدهم آذر، همانجا، صفحه ۵۰

- "مختصری درباره سازمان انقلابی" در مجله ستاره سرخ، دوره سوم، همانجا صفحات ۸-۶.

۵۰- درباره پیدایش و تشکیل حزب رستاخیز و ایدئولوژی مسلط بر آن مرا-
جعه کنیدبه :

- حزب رستاخیز، فلسفه انقلاب ایران، تهران، ۱۳۵۵،

- " مصاحبه با شاهنشاه " کیهان انترناسیونال ۱۰ نوامبر ۱۹۷۶،

- کیهان انترناسیونال، ۳۱، مه ۱۹۷۵،

- اطلاعات، ۱۱۲ اسفند ۱۳۵۶،

- " رستاخیز... " گزارش کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، سال اول،

شماره ۲ (ژوئیه ۱۹۷۷) به انگلیسی و

- حزب رستاخیز راهی زباله‌دان تاریخ است، دانشجو، شماره ۳ (خرداد

۱۳۵۵)، صفحات ۱۲-۱۱.

(رزمندگان آزادی طبقه کارگر)

برخی نکات درباره تکامل جنبش کمونیستی ایران

جنبش کمونیستی هر کشوری، با وجود قوانین عام و خصائل مشترک با جنبش کمونیستی همه کشورها، راه خود ویژه‌ای را تحت شرایط ملی و بین‌المللی متفاوت تکامل طی کرده و میکند. برای شناخت صحیح از هر جنبش معین، حکم آنست که این ویژگی‌ها در ارتباط با شرایط وجودشان بدقت در نظر گرفته شوند و نقش مخصوصشان در تحول جنبش کمونیستی و آن طرقی که با پیدا ز سرگذرانند حتما بحساب آیند.

یک خصیصه پراهمیت و عمده در رابطه با جنبش کمونیستی ایران، قدرت و نیروی فوق العاده اپورتونیسیم چه در سطح ملی و چه بین‌المللی بوده و هست. هرگز در هیچ دوره‌ای از تکامل جنبش کمونیستی اپورتونیسیم تا این حد گسترده و متنوع نبوده است و درست بدین علت که تضادهای جهانی و امپریالیسم بچنان درجه‌ای از حدت خود رسیده اند که بقای جهان امپریالیستی مدیون قدرت اپورتونیسیم است، بر همین بستر چه کمونیسیم بین‌المللی و چه کمونیسیم در ایران برای پیروزی پرولتاریا در انقلاب اجتماعی، برای تحکیم وحدت مبارزه جویانه طبقه کارگر هیچ وظیفه‌ای مهمتر و تعیین‌کننده تر از تصفیه جنبش کارگری از مباحثان و همدستان بورژوازی ندارد، ما از همان آغاز پیدایش خود تا بحال برای یک لحظه هم فراغت نسبی از این نبرد سنگین حاصل نکرده و نمی‌توانستیم هم بکنیم. جنبش کمونیستی ایران در جنگ مداوم، بی‌امان و آشتی ناپذیر با اپورتونیسیم بوجود آمد.

خود این مبارزه بر حسب اوضاع و احوال و چرخشهای سیاسی - اجتماعی متوجه جوانب گوناگونی از مسائل مارکسیسم و انقلاب میشد. کمونیستها با برجسته کردن این جوانب و قرارداد آنها در مرکز فعالیت خود در هر لحظه مشخص تاریخی و ارائه راه حل انقلابی در قبال آنها مبارزه علیه اپورتونیسیم را پیش می بردند. نفهمیدن آنکه در هر شرایط معین کدام شکل از اپورتونیسیم و در چه زمینه ای بایست مورد تعرض قاطعانه نقد پرولتری واقع شود تا کل اپورتونیسیم نیز در این رهگذر عقب رانده شده و مغلوب شود، عدم درک اساسی - ترین مسئله در تاکتیک و ارتباط لاینفک آن با استراتژی کمونیسم است. ما در هر شرایط با کل اپورتونیسیم و در هر هیئت آن می جنگیم مع هذا این زنجیر را با پیدا ز حلقه ای کشید و از آنجائی چسبید که کل زنجیر را در دست ما بگذارد. تعیین حلقه اصلی بر خورد هم عبارتست از تحلیل همه جانبه و دیالکتیکی هر وضعیت و شاخص نمودن سیر تحول در آن.

علیه انحلال طلبی و جانب مکمل آن سانتریسیم جنبش کمونیستی آن حلقه اساسی و تعیین کننده ای را چنگ انداخت که بمسئله برنامه و تاکتیک - های اصلی پاسخ نهائی را ارائه میداد. از این راه سلاحی نیرومند بر ضد خروش چفیسیم، سه جهان و اوروکمونیسیم (یعنی رایج ترین مسالک اپورتونیسیم بین المللی معاصر) را میقل داد، و کلیه گرایشات و جریانات سانتریستی را به نقادی عمیق کشاند و هم شرایط غلبه بر انحلال طلبی لگام گسیخته ای که همه و هر گونه مبارزه و جنبش کمونیستی را در لوای عدم وجود برنامه و تاکتیک محکوم میکرد، را فراهم ساخت. انحلال طلبی در برابر تکامل جنبش کمونیستی، به واپسگرایی مبتذل محفل بازی و تبدیل مارکسیسم به شریعت مرده، بی - جان و جامدی در دست روشنفکران رویگردان و هراسان از انقلاب و پرولتاریا روی آورد. راه مقابله با آن دفاع از مارکسیسم و تکامل جنبش کمونیستی بود. انحلال طلبی و جزء مکمل آن سانتریسیم فقط در اوضاع و احوال سلطه ارتجاع و عدم بلوغ جنبش کمونیستی میتواندست تا آن حد قدرتمند شود و بوجود آید، و راه مبارزه با آن هم تدارک عظیم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بود. رابطه انحلال طلبی و سانتریسیم از لحاظ شرایط مشخص سالهای ۶۰ - ۵۹ بسیار جالب توجه است: اولی وسیله ای برای سد پیشرفت

وتکامل جنبش کمونیستی و محکوم ساختن آن به سیرقه‌قزائی و دومی — وسیله‌ای برای تثبیت همه انحرافات کوچک و بزرگ گذشته جنبش (۶۰-۵۷) در یک خط مشی بود. از این رو است که سانترسیم فقط می‌توانست بریستر انحلال طلبی شکل منسجم و سازمانی خود را در "حزب کمونیست ایران" بیابد. مبارزه در راه جمع بست دستاورد های جنبش کمونیستی و تکامل به برنامه و تاکتیکهای اصلی، برای تکامل جنبش پرولتری ایران در سالهای ۶۲-۵۹ دارای این اهمیت حیاتی بود که در دو عرصه فوق اگرچه با مشقتی ناگفتنی و مصائبی بزرگ، بر مانع انحلال طلبی فائق آمده و این مانع را از برابری شرفت بلا واسطه خود و ایران ساخت. رسوائی، بی برنامه‌گی، ابتذال تئوریک، عبارت پردازیهای روشنفکرانه و فلسفه بافی — های جا مد و انواع مهممل گوئیها بورژوائی انحلال طلبان محفلها، ز، که جنبش را دعوت به بی "موضعگی" و بازگشت به پراکندگی و محفلگرایی به مثابه یک "خط مشی اصولی" میکردند، و بریستر خود به خودی تعرض ارتجاع به انقلاب و بحران ایدئولوژیک سیاسی آنرا ترویج میکردند، امروزه چنان آشکار شده که کتمان و پرده پوشی اش ناممکن گردیده است. همه آن احتجاجات پیرامون متدولوژی، فلسفه و دیالکتیک، "برنامه" و انحرافات جنبش که به هزار طریق بیان میشد، بالاخره ماهیت خود را یعنی وسیله اختفای پاسیفیسم و همزیستی با سانترسیم بر ملا نمودن تضاد درون این محافل سرانجام پدیدار شد و معلوم گردید که دیگر توجیحات کهنه بکار نمی آیند. کوشش محفلها و مجامع کوچک و بزرگ انحلال طلب بمنظور آنکه به مدد یک سلسله ادعای کاذب، تباهی محفلی را حفظ کنند و حیات خود را تداوم — بخشد، روز بروز ناممکن تر میشود. تاریخ سه ساله اخیر جنبش، ابتذال لیبرال — لیسم آنها را در همه زمینه‌ها برای العین متجلی ساخت و مفهوم همه ادعای ریز و درشت آنها را در نزد آندسته افراد گیج سروناتوانی که قادر به درک ماهیت انحلال طلبی نبودند، در یک عبارت بورژوالیبرالیسم، خلاصه کرد.

با همین کیفیت از وقتی جنبش کمونیستی رشد خود به سطح برنامه و تاکتیک را اثبات نمود و جنبش انقلابی و مبارزه توده‌ای — خود بخودی به

ویژه بر علیه جنگ ارتجاعی و هم چنین اعتصابات کارگری و جنبشهای دهقا-
نی در سطح اجتماعی هویدا شد، محفلهای بیش از پیش امکان حیات سابق
خود را از کف داده و به روال نوینی افتادند. باید در نظر داشت که هم-
ا پورتونیستها بلااستثناء، و اشرجریان خود بخودی و تحولات ملی و بی-
المللی مجبور به تغییر پاره‌ای مواضع خود، در همان چهارچوب کهنه-گرد-
ییدند و انحلال طلبان از این اجبار در امان نماندند. دیالکتیک تاریخ چنان
است که این دشمنان جنبش کمونیستی ایران مدتی است وادار به تکرار
پاره‌ای وظایف ۴ سال قبل همین جنبش در برابر وضع فعلی آن شده‌اند.
همین نکته بخصوص است که میخواهیم در اینجا ارزیابی کنیم .

محلگرایان و انحلال طلبان امروزه به صرافت آن افتاده‌اند که "نیا-
یستی بدون برنامه بود مسئله اصلی برنامه است" و یا آنکه "بایستی به
به مبارزه طبقاتی هم توجه داشت و در آن شرکت کرد". و از این قبیل ابرازات
که بعنوان کشفیات محیر العقول معرفی میشوند. طرز دیگری از برخورد آنها
تدوین عاجل "برنامه‌هایی تماما التقاطی و بی پایه و اساس بر مبنای همان
تفکرات انحلال طلبی (آنها از جانب مدعیان دیروزی متدولوژی و فلسفه
و کاربرد ما تریا لیسیم در تاریخ*) است که آمیزه‌ای از نظریات روشنفکرانه
و انواع ایده‌های اپورتونیستی کهنه و نو میباشند. اکنون محفلهای بقای خود
را اینطور توجیه میکنند که "راه اصولی طی شده جنبش کمونیستی ایران" را
که به برنامه و تاکتیک مسلح شده بایستی عینا طی کنند! اگر تا دیروز علی-
العموم نافی همه و هرگونه دستاوردهای جنبش کمونیستی بودند و راه محفل
های روسیه را در سالهای ۹۵-۱۸۸۰ توصیه میکردند امروز نافی پروسه
تکاملی هستند که جنبش کمونیستی ایران بر اساس دستاوردهای گذشته
و در مبارزه علیه اپورتونیسم منجمله انحلال طلبی گذرانده و اکنون بکلی پشت
سر گذاشته است!

نقطه حرکت اخیر محفلهای هم بکلی ضد کمونیستی وادامه همان انحلال-
طلبی سابق محسوب میشود که حالا با بن بست کامل روبرو شده و نمی‌داند
چگونه خود را نجات دهد. زیرا تماما با جنبش کمونیستی کنونی و دستاوردهای
دوران ساز آن بیگانه بوده و بجای حرکت از این نقطه از زاویه تنگ منافع

محفل حرکت میکند جنبش به خاطر " تکامل مستقل " ! محفل شروع میکنند ولی چنین شروعی ضمانتی جنبش کمونیستی در مرحله فعلی آنست . راه سابق این جنبش را - آنها بطرز انحلال طلبانه در برابر وضع فعلی آن قرار دادند ، راه را در برابر نتیجه مانع ساختن برای فرار از تائیدی بی چون و چرای کمونیسم علیه انحلال طلبی ، آخرین سلاح محفلهاست !

برای لحظه ای هم نمی توان گمان برد آن محفلها ئی که در گذشته محفل - گرائی را تئوریزه کرده و امروزه همان چهارچوب را به هر طریق در نقطه مقابل جنبش کمونیستی میخوانند حفظ کنند ، محفلبانان مدرن معارضینی پاک - نیت اند ! توجه ما به آن سیر ذاتی تحول انحلال طلبی است که هیچگاه از خصومت با جنبش کمونیستی منفک نبوده و در وجود محافل و توجیحات عدیه خود را نمایان میساخت . ما کمونیستها به تجربه و با اتکاء به واقعیات بیشمار تماما بر ما هیت هدفمند تحول محفل های انحلال طلب انگشت می گذاریم که تا دیروز در پایشیسم لیبرال منشا نه خود غرق بودند و امروزه انقلاب و جنبش کمونیستی این را به حد کفایت افشاء کرده است ، ردای برنامه طلبی و . . . را بخود میپوشند و با زهم در زیر لوای کهنه ، جنبش کمونیستی را مردود می شمردند : این سلاح آخر انحلال طلبان است ! کوشش دوران دیش ترین آنها در برخورد جدیدشان به وضع فعلی جنبش فقط و فقط نشانه انحطاط کامل آنهاست و نه نشانه بهبود اصولی اوضاع آنست . این انحطاط درجائی به وضوح تبارزمییا بد که جهت حفظ حال و وضع محفلی و برای تداوم بخشیدن به همان خط مشی پایشیستی سابق که دیگر بهیچ وجه یا رای ایستادگی در برابر کمونیسم را ندارد ، مقاومت انحلال طلبی بصورت تکرار پاره ای وظایف گذشته جنبش کمونیستی و بعنوان " مجاهدت در راه برنامه و شرکت در جنبش انقلابی " خود را ظاهرمی سازد . این ممکن بود ۴ سال قبل بطور ناقص ، مشروط و فوق العاده نسبی مبین یک تمایل ناقص به رشد اصولی باشد (زیرا یک تمایل اصولی نبود و نمی توانست بعلت یکجانبگی خود وظیفه تام کمونیستها باشد) اما امروزه فقط نشانه عظیم ترین تمایلات انحلال - طلبانه است که در برابر پیشرفت غیر قابل جلوگیری کمونیسم مقاومت ورزد و در عوض به هزار دلیل طنین افکن شانه از زیر بار بر خورده و وضع فعلی

جنبش خالی کند .

آنچه تا دیروز هنوز نمیتوانست تا حدودی از لحاظ دیا لکتیک اصولی تلقی شود امروزه دیگر فاقد جنبه اصولی کمونیستی است . محفلهای ریزودرشت انحلال طلب یا از درک این نکته عاجزند و یا تعمداً آنرا انکار میکنند . انحلال طلبی همانطور که در شرایط بحرانی سال های ۶۰-۵۹ ز فراکسیونیسیم و تکه پاره کردن جنبش کمونیستی به بهانه "فقدان مواضع" و "دست آورد" و اپورتونیستی بودن این جنبش" و اقسام گوناگون انتصابات دیگر دفاع میکرد و حتی فراکسیونیسیم را بمقام یک "نظریه حزبی و تئوری کمونیستی" ارتقاء میداد یعنی همزیستی با اپورتونیسم را توجیه مینمود و یا آنرا باشکاف کیت بورژوازی خود لازم می شمرد و نمیگذاشت کمونیستها قاطعانه در مبارزه علیه سائتریسیم که در سالهای ۶۰-۵۹ وج گرفت به موفقیت نایل آیند ، امروزه هم مبلغ ناشی سکتاریسیم محفلی میباشند . در گذشته فراکسیونیسیم و محفلبارزی را که اپورتونیسم برجنبش تحمیل میکرد یک "تئوری لنینی" میخواندند و بجای مبارزه کمونیستی با آن آنرا تمجید میکردند امروز سکتاریسیم را . این نکته اخیر علی الخصوص موقعی مورد نظر است که دیگر برای محفلها راه و چاره و قدرت و امکان ایجاد خط و مرزهای ایدئولوژیک کاذب و تصنعی در زیر افشای بی امان کمونیزم باقی نمانده و میکوشند بکمک اعلام تمایل به " برنامه نویسی" یا برنامه و تاکتیک کمونیستی یا بوسیله کوشش " در راه تدوین مستقلانه برنامه " و " برنامه مستقل" (مستقل از کمونیسیم !) کارگران و روشنفکران انقلابی را بفریبند و در همان حوزه محفلی ابقاء کنند و از نفوذ و همه گیری مواضع و برنامه کمونیستی جلوگیری کنند . " فلسفه " دیروزی جایش را به " تمایل برنامه نویسی " داده است ! و نه برخورد اصولی و مسئولانه به برنامه کمونیستی که حاصل مبارزه پیگیرانه و مداوم کمونیستها و فعالیت نظری جنبش ما است ، نه انتقاد از انحطاط مفرط و کتمان نا پذیر انحلال طلبی محفلبارزه ! نه گسست از انحلال طلبی بلکه تداوم آن . نقطه حرکت محفل به حفظ محفل در برابر زمان کمونیستی و در این راه ترسیم حدود و دودهای بکلی اپورتونیستی در برابر برنامه پرولتاریائی و تن دادن به مبارزه ایدئولوژیک با آن تقلیل می یابد : " ایجاد " موضع بهر قیمت بجای مبارزه

ایدئولوژیک و اشاعه سکتاریسم بجای توسعه وحدت جنبش کمونیستی!

* * *

برای جنبش کمونیستی تغییر چهره انحلال طلبی، که بخودی خود در شرایط جدید انجام شده - نمی تواند خالی از اهمیت باشد، جنبش کمونیستی لبه تیز و اصلی مبارزه خود بر علیه اپورتونیسم را در جهت تشکیل حزب کمونیست انقلابی کارگران ایران، اکنون مبارزه علیه سانتریسم ح. ک. ا. از بدو تولدش در هئیت ا. م. ک. قرارداد داده و از این جا است که همه نظریات اپورتونیستی دیگر را، که در محیط پرولتاریا ارتداد، تفرقه و لیبرالیسم را دامن میزند، نیز مورد حمله بیرحمانه قرار میدهد. از یک زاویه عمومی بدیهی است یک خصوصیت ح. ک. ا. (و همه احزاب اپورتونیستی) در مواجهه با جنبش کمونیستی انحلال آنست. انحلال طلبی در قبال جنبش کمونیستی یکی از اشکال ذاتی فعالیت سانتریسم ح. ک. ا. می باشد. همه مدارک گذشته این حزب بویژه در جریان جنگ ارتجاعی وقتی کمونیستها تا کتیک تبدیل، یگانه پرچم ما رکسیسم - لنینیسم و انقلاب را در عرصه مبارزه طبقاتی قاطعانه طرح کردند، انحلال طلبی ح. ک. ا. را عیان میسازد. ولی شاخص تعیین کننده ح. ک. ا. در وضع حاضر سانتریسم است که در عین حال مبین انحلال طلبی آن علیه جنبش کمونیستی (نه فقط در سطح ایران که بین المللی) می باشد. انحلال طلبان غیر حزبی مکمل انحلال طلبان حزبی اند. شرط لازم و ضرور آند. نیروی ذخیره دائمی آن بحساب می آیند. همانطور که انحلال طلبی در سالهای اخیر هرگز در هئیت یک جریان منسجم بروز نکرد و مرتباً تجزیه شد و فقط در شکل معین سانتریستی برج ح. ک. ا. تکامل یافت همانطور هم امروزه انحلال طلبان محفل باز در حالیکه به انواع و اقسام جریانات اپورتونیستی پروبال میدهند، در مقابل جنبش مقاومت میورزند. اهمیت انحلال طلبی در آخرین ملجاء غیر رسمی اش - و این آخرین ملجاء است زیرا از آن جلوتر پناهی نداشته و ناگزیرند که رسماً به اپورتونیسم در اشکال متداولش بپیوندند - در به تاخیر افکندن لایروبی طویله و ژیا س اپورتو - نیسم است و لاغیر.

تاخیر در این لایروبی، با پیدایز جهت دیگری ارزیابی گردد. پایان

بخشیدن به دوران کنونی جنبش بر مبنای برنا نه و تاکتیک کمونیستی و با مجاهدت در راه ایجاد سازمانی حقیقتاً پرولتاریائی و گسترده که هر چه بیشتر پیوند خود را با جنبش طبقه کارگر بسط دهد و سیاست کمونیستی را با این جنبش تلفیق کند ممکن است. این مجاهدت مستقیماً متوجه بسط دامنه فعالیت کمونیستی در صفوف پرولتاریا و جنبش انقلابی است. در حالیکه انحلال طلبی آخرین وظیفه خود را تا خیر در انجام چنین وظیفه‌ای نهاده است. نیاستی این خودویژگی انحلال طلبی را در لحظه کنونی فراموش کرد. در زیر ضربات کوبنده جنبش کمونیستی و فشار انقلاب برای انحلال طلبی دیگر بهیچوجه امکان ادامه زیست مستقلانه وجود ندارد. بطرز بازگشت ناپذیری انحلال طلبی به آخرین نقطه محتوم تکامل خود رسیده و دیگر نه فقط نمی تواند بر بستر ارتجاع، پراکندگی و بی برنامگی جنبش کمونیستی تجدید حیات کند بلکه مدت‌هاست سیر انحطاط خود را با زوال در انواع خط‌مشی‌های اپورتونیستی موجود و سردرگمی فزاینده طی میکند. برای کمونیست‌ها مبارزه علیه انحلال طلبی که تا بحال آنرا موفقانه پیش برده‌اند، اکنون در آخرین نقطه عبارتست از افشای یگانگی بلاتریدید انحلال طلبی با گذشته، و نشان دادن سیر انحطاطی که نتیجه محتوم آن می‌باشد.

هیچ چیز در این راه، که فقط جزئی از مبارزه ما را تشکیل میدهد، مهم‌تر - ارزنده‌تر - و موثرتر از توسعه سازماندهی کمونیستی، ترویج برنام‌های کمونیستی و گسترش دامنه فعالیت نیست. فقط بدینوسیله میتوان بر تاخیری که محفل‌های انحلال طلبان به حرکت نیرومند جنبش کمونیستی در زدودن اپورتونیسم و سانتریسم بویژه تحمیل میکند و بر محیط لیبرالی که از تجزیه حتمی و دائمی آن اشاعه می‌یابد، غلبه کرد. انحلال طلبی در حال ناپذیری قطعی است.

* * *

این پیروزی گرانبهای برای جنبش کمونیستی است که در مبارزه آشتی ناپذیر انحلال طلبان محفل‌ها را وادار به عقب نشینی نموده و شرایط امحای آنها را فراهم ساخته است. انحلال طلبان بسیار سعی کردند تا در فاصله ۵۹ تا بحال بانفی و مردود شمردن جنبش کمونیستی، با ایجاد شکافی پرنشدنی میان تئوری و پراتیک و با تبدیل تئوری به شریعتی بیجان و مرده

بالاخره با غرق ساختن خود در انواع فلسفه با فیهای پوزیتیویستی و متدهای متافیزیکی ارزشکلی یا بی جنبش کمونیستی ایران در تکامل بعدی اش به برنامه و تاکتیک و... ممانعت کنند. آنها بطور قطع و برای همیشه در این زمینه ها شکست خوردند! تنها در سایه مجاهدت سترگ مارکسیست لنینیستها دفاع فعالشان از انقلاب و کمونیسم و دستاوردهای کمونیسم در ایران ممکن بود بر ارتداد و محیط ارتداد بیگران انحلال طلبی فائق شد. این افتخار برای کمونیستها در تاریخ ثبت شده است که در شرایط ارتجاع و محاصره بیسن - المللی اپورتونیسم، برای یک دقیقه در دفاع از کمونیسم و انقلاب دست نکشیدند و بهای مشقات و مصائب شکست آوران انحلال طلبی را شکست دادند.

این پیروزی امکان خواهد داد تا مبارزه علیه سانتریسم که به اپورتونیسم بین المللی پشت گرم است بطور نیرومند تر و با نفوذ بیشتری عملی گسرد. کمونیستها ی ایران گام بگام همراه با مبارزه علیه سانتریسم، نبرد علیه انحلال - طلبی را هدایت کردند، ولی سانتریسم در ایران نیرومند تر از انحلال طلبی بوده و انحلال طلبی زمینه ای جهت انسجام حزبی سانتریسم شد. با پدید آید اینرا فهمید و به دقت در آن تعمق ورزید. بخصوص آنکه امروزه در سطح جهانی نیز بر بسترا انحلال طلبی، سانتریسم رواج عامی می یابد و در جای دیگری بدان خواهیم پرداخت. قبلا توضیح داده ایم که راه تشکیل حزب کمونیست انقلابی کارگران ایران از مبارزه علیه سانتریسم میگذرد. اکنون اضافه می کنیم که با سقوط انحلال طلبی محفل با زانه، که علیرغم موجودیت کنونی اش و مبارزته به تغییر شکل آن تکمیل شده است، وظیفه سنگین ما در راه تشکیل حزب کمونیست انقلابی ایران بیش از پیش جدیت، پشتکار و مداومت خستگی ناپذیر را می طلبد.

از شکست و سقوط انحلال طلبی بطور مشخص نتیجه نمی شود که مبارزه علیه سانتریسم بخودی خود به هدف خواهد رسید، چون زمینه انسجام حزبی آن نابود شده است. برعکس سانتریسم حزبی که بر پایه مستقلی قرار گرفته و در بسترا اپورتونیسم بین المللی و ملی به حیاتش ادامه میدهد، وارث انحلال طلبی نیز مینماید. سانتریسم حزبی را سا در انحلال جنبش کمونیستی میگوید. محو جزء کمکی آن، انحلال طلبی خالص، امکان بیشتری در پاک کردن

محیط پرولتاریا از اپورتونیسیم بطور کلی و سائتریسیم بطور خاص خواهد داد .
خود انحلال طلبی تا آن حدی که سیر انحطاط طبیعی اش را طی خواهد شد
نیز به ایندو تجزیه خواهد شد .

* * *

ما کمونیستها با دفاع از ایدئولوژی طبقه کارگرو انقلاب، انحلال طلبی را شکست دادیم . بدون شک با نیروی صدچندان سائتریسیم حزبی را که هم اکنون نه تنها بیان کامل و منسجم انحرافات گذشته جنبش و از این لحاظ حاوی انحلال طلبی است، بلکه همچنین مانع عمده ای در مبارزه همه جانبه علیه اپورتونیسیم چه در سطح ملی و چه بین المللی است به عقب خواهیم راند . مصالح و مطلوب پرولتاریای کمونیست ایجاب میکنند که با ترویج وسیعتر کمونیسیم و تئوری انقلاب ایران گستردن نفوذ بر نامه و تاکتیک اصولی و توسعه دامنه فعالیت در صفوف طبقه کارگرایین مانع نیز از سر راه برداشته شود .

برای اجرای این وظیفه مهم و اساسی ، یکدنیا کار و فعالیت در پیش رو قرار دارد . پیشرفت پیروزمندان کمونیسیم در این مرحله تماما در گرو انجام این وظایف است . در راه انجام این وظایف به پیش!

" رزمندگان آزادی طبقه کارگر "

آذربایجان و زبان آن از گذشته تا حال

مقدمه

اگر از یک آذربایجانی پرسید که "زبان مادری تو چیست؟" در جواب خواهید شنید: ترکی (Türki). دیگر ایرانیان و از جمله فارسی زبانان نیز زبان مردم آذربایجان را ترکی می نامند. در ترکیه اغلب به اصطلاح "آذری" برمیخوریم (شاید آنها فقط زبان خودشان را ترکی میدانند). در آذربایجان شوروی تا چندده سال پیش به تعابیر مختلف "آذربایجانی"، "ترکی آذربایجان" و یا "آذری" برمیخوریم. ولی شمالیها حالمدتی است که با اصرار فقط از "آذربایجانی" (آذربایجان) و "زبان آذربایجان" (آذربایجان دیلی) نام می برند. شاید علت این اصرار در آنست که آنها میخواهند استقلال زبان خود را از ترکی ترکیه تصریح کنند. این حساسیت چندان هم بی دلیل نیست، زیرا بین ترکی آذربایجان و ترکی ترکیه حداقل همانقدر فرق هست که بین آلمانی و هلندی، سوئدی و دانمارکی و یا روسی و اوکرائینی. ولی با این وجود این دوزبان نه که از هم دیگر بیگانه و دور نیستند، بلکه حتی چه از نظر خویشاوندی زبانی و چه از بابت ساختار دستوری و لغت و دستگاه صوتی به هم دیگر خیلی نزدیکند. هم ترکی آذربایجان و هم ترکی ترکیه جزو شاخه جنوبی زبانهای ترکی بشمار می آیند. زبانهای ترکی خانواده وسیع و پراکنده ای را تشکیل میدهند. از این جهت ترکی آذربایجان با دیگر زبانهای ترکی از قبیل ترکمنی، قشقایی، ئوزبکی، تاتاری و قزاقی نیز خویشاوند است. با وجود نزدیکی زبانهای ترکی ترکیه و آذربایجان، بین آنها فرق جدائی و اختلاف هم هست. بهمین جهت است که من باب تمایز اغلب به این "ترکی تبریز" و یا "ترکی آذربایجان" و به آن

دیگری "ترکی استانبولی" ویا "ترکی ترکیه" گفته میشود. بنظر میرسد مربوط کردن یک زبان به شهری که گویش آن مهر خود را بر آن زبان زده چندان صحیح نباشد. بدین جهت بنظر نویسنده اصطلاح "ترکی آذربایجان" بجای تراست زیرا بدین طریق هم تعلق زبان آذربایجان به خانواده زبان - های ترکی معین میشود و هم ویژگی و استقلال آن از دیگر زبانهای ترکی - تصریح میگردد. ولی بیشک نامگذاری و عنوان دهی امری قراردادی و جنبی است. مسئله اصلی بر سر خود زبان آذربایجان و وضعیت آنست.

"حکایت است که ..."

هزار سال قبل و پیشتر چیزی بعنوان و نام "ترکی آذربایجان" به مفهوم کنونی آن موجود نبود. هزار سال پیش (اگر کمی دقیقتر بگوئیم در قرون نهم و دهم میلادی) اقوام و قبایل ترک زبان آسیای میانه (عمدتاً شاخه - ها و غوز آن) شروع به حمله و کوچ به آذربایجان و آناتولی (بیزانس سابق) کردند و در این مناطق سکنی گزیدند. زبان ترکی را هم همین اقوام و قبایل ترک زبان به آذربایجان آورده و آنرا رواج داده اند. قبل از آنها مردم بومی آذربایجان به لهجه ها و گویش های پارسی (که آنها البته با فارسی امروز متفاوت بوده) تکلم میکردند. ولی ترک زبانان در عین آمیزش با مردم بومی آذربایجان و تشکل مردم ترک زبان آذربایجان (به مفهوم کنونی آن) زبان خود را جانشین گویشهای پارسی کرده اند. این دوره که فاصله زمانی بین قرون یازدهم و پانزدهم میلادی را دربر میگیرد در طبقه بندی پروسه تکاملی ترکی آذربایجانی بعنوان "دوره تشکل" ویا "زبان شفا هی" و "مردمی" نامیده میشود. البته تاریخ زبان (ویا گویش های) ترکی قدیمی ترا ز این تاریخ است و به آسیای میانه مربوط میشود. ولی در آذربایجان اولین آثار کتبی ترکی آذربایجانی متعلق به قرن سیزدهم میلادی است، هر چند این آثار تا قرن پانزدهم بسیار محدود است و زبان ترکی آذربایجان عمدتاً زبانی شفا هی بشمار میرود. قرن پانزدهم شروع دوره رواج، گسترش و تحکیم ترکی آذربایجان است. در اینجا بخصوص شاه اسماعیل صفوی نقش مهمی بازی کرده که خود با تخلص "خطائی" به آذربایجانی شعر میسروده و

شاعران و ادیبان را به نوشتن به زبان ترکی آذربایجان تشویق و ترغیب مینموده. زبان کتبی آذربایجان بعد از قرن پانزدهم شکوفائی پیدا کرده و شاید بتوان گفت که نقطه اوج این پروسه در این مرحله ظهور فضولی بزرگترین غزلسرای ترکی آذربایجان است (۱۵۵۶-۱۴۹۸). بعضی ها نوشته اند که در زمان شاه اسماعیل ترکی آذربایجان زبان رسمی اعلان شده است. این را نمی توان رد کرد زیرا در این دوره علاوه بر اینکه شعرا و دب آذربایجانی رغبت بیشتری نسبت به فارسی یافته، دستگاه حکومتی علاوه بر ترویج ادبیات، از ترکی آذربایجان بعنوان زبان دربار و دولت و دیپلماسی نیز استفاده کرده است، ولی البته این اصطلاح "زبان رسمی" را نباید به مفهوم امروزی آن درک کرد، زیرا آن موقعها آموزش، مطبوعات، دستگاه اداری و نظامی با ندازه کنونی گسترده و متمرکز نبود و لزومی هم به "زبان رسمی" بمعنای کنونی وجود نداشت. در این دوره ها (حتی بنظر نویسنده تا اوایل قرن حاضر یعنی بیستم) نباید مسئله "زبان رسمی" را با آنچه که مثلا امروز در آذربایجان ایران مطرح است یکی گرفت. خود فضولی هم به ترکی آذربایجان، هم به فارسی و هم حتی به عربی شعر سروده است ولی نه در شعرا و ادبیات و نه از نظر اداری و دولتی (حداقل بعد از شاه اسماعیل) علی الاصول اجباری در کار برد این یا آن زبان موجود نبوده است، گرچه بعد از شاه اسماعیل فارسی رونق و اعتبار بیشتری یافته است.

در قرون هجدهم و علی الخصوص نوزدهم آذربایجان هم مثل دیگر مناطق ایران (و در عین حال دیگر کشورهای مشرق زمین از قبیل عثمانی) و در یک مرحله تغییر و تبدیل اقتصادی و اجتماعی شد. علت اساسی این پروسه فروریختن تمدن ریجی نظام کهن فئودالی، نفوذ و رشد تجارت و سرمایه داری بود که دگرگونی در سطح فرهنگی، زبان و ادبیات را نیز با خود به همراه آورده بود. در این دوره (علی الخصوص نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم) آموزش و مطبوعات شروع به توسعه یافتن می کند. در مقابل مکتب خانه های سنتی و دینی مدارس "اصول جدید" افتتاح میشود. مسئله آموزش دختران به موضوع مهمی در مبارزه بین کهنه اندیشان و ترقی پروران میگردد. ادبیات مشرق زمین چارچوب تنگ شعر را میشکند، ژانرهای جدید از قبیل نمایشنامه، داستان و رمان داخل ادبیات میشود

و در شعر نیز - هم در فرم و زبان و هم در محتوی آن - نوگرائی و مردم منشی آغاز میشود. زبان کتبی بتدریج از انحصار عده قلیلی ملا و تحصیل کرده و آخوند و میرزا خلاص شده بین اقشار وسیعتری از مردم گسترش می یابد. در عین حال هم زبان ساده ترمیگردد (چون قلمبه سلمبه نویسی مانع توسعه و رشد آموزش و تحصیل و مطبوعات بود) و هم نویسندگان و شعرا و ادبیان در عین پرداختن به مسائل همیشگی (مانند عشق، موضوعات دینی و اخلاقی) و ادامه فرمهای سنتی (مانند غزل) به مسائل و مشکلات روزمره مردم و اجتماع (مثل ظلم و تعدی حاکمین، رشوه خوری، فقر، بیعدالتی، خرافات و عقب گرائی، استعمار خارجی) رومیا ورنه و پیاپی خود را در قالببهای ساده تر (نوگرائی در شعر) و ژانرهای جدید (داستان و نمایشنامه) عرضه میکنند.

به جرات میتوان گفت که اگر این جانب پیشرفت فرهنگی را در نظر بگیریم تغییر و تبدیل در زبان و ادبیات آذربایجان پیشتر و سریعتر از تحولاتی است که در زبان و ادبیات فارسی انجام گرفته است. این دوره در عین حال - بطور طبیعی - مصادف است با پیروسیگانه شدن و با اصطلاح "استاندارد - یزاسیون" در زبان آذربایجان.

در اینجا باید کمی حاشیه رفت و به یک حادثه بسیار مهم در تاریخ آذربا - یجان اشاره نمود. این حادثه جنگهای ایران و روس در اوایلین دهه های قرن نوزدهم و شکست ایران است. در نتیجه این شکستها در سال ۱۸۱۳ معاهده گلستان بین طرفین امضاء گردید و بر طبق آن آذربایجان شمالی که جزو سرحدات ایران بود به روسیه تزاری الحاق شد. بر اساس معاهده ترکمن - چای (۱۸۲۸) بخشهای دیگری از قفقاز و آذربایجان شمالی به روسیه الحاق گردید. این تاریخها و معاهدات آذربایجان را که در اصل سرزمینی واحد بود دو تکه کرد که این وضعیت هنوز هم ادامه دارد. تقسیم آذربایجان نه فقط از نظر سیاسی و اجتماعی، بلکه در عین حال از دیدگاه زبان و ادبیات آذربایجان نیز اهمیت بسیاری دارد، چه پیروسیگانه شدن ملی زبان و ادبیات آذربایجان در شمال و جنوب در اصل تابع روندا اجتماعی در کشور مربوطه (ایران و روسیه تزاری) بوده است.

با اینهمه جدائی بین دو آذربایجان آنموقعها مثل امروز نبود که

سرتا سر مرزسیم خاردا روبرج نگاهی بگذا رندونزدیک شدن به مرزرا ممنوع کنند در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را بطه و تماس بین دو آذربایجان بسیار عادی و حتی خوب بوده. رفت و آمد بین دوسوی ارس شق القمر حساب نمی شده، چون هیچکدام از طرفین ترس چندانی از این آمد و شد نداشتند. برعکس وقتی که در باکو شروع به بهره برداری از معدن نفت شده صدها هزار زحمتکش آذربایجان جنوبی برای کار و تاملین معاش به آذربایجان شمالی رو آورده اند و با روشنفکران شمال و جنوب در حرکات و کار گروههای سیاسی (از جمله "حزب عدالت") و با نشر مطبوعات (مثلا مجله "ملانصرالدین") با همدیگر همکاری بسیار نزدیکی داشته اند. در سال ۱۸۷۵ احسن بیگ زردابی اولین روزنامه آذربایجانی زبان را در آنسوی ارس منتشر میکند. در آذربایجان شمالی عباسقلی آقا باکیخانوف سیدعظیم شیروانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلیل محمدقلی زاده و میرزا علی اکبر طاهرزاده (صابر) با مغز و قلم خود نه فقط در تنویر افکار، رهائی از قید و بند خرافات و واپس گرائی مردم آذربایجان (و حتی ایران و ترکیه) میکوشند و در این امر مهم موفق هم میشوند، بلکه در عین حال خدمت بی نظیری به تکامل، شکوفائی، و احداث استانداردهای آذربایجان و غنای فرهنگ و ادبیات آن میکنند.

فاصله زمانی ۱۹۲۰-۱۹۰۵ هم در روسیه و هم در ایران، یعنی هم در شمال و هم در جنوب آذربایجان دوره ای توفانی و سرنوشت ساز است. غلبه اجتماعی و سیاسی، جنگ، تجار و زحارجی، انقلاب، شورشهای صنفی، تشکیل و تعطیل دهها و صدها حزب، گروه و سندیکا، روزنامه و مجله، ائتلاف و دشمنی بین این و آن گروه و دسته بندی، قتل و پیگرد، مبارزه و مقاومت، تغییر و تبدیل مداوم در صحنه های اجتماعی و سیاسی و بالاخره نقطه عطف های تاریخی از نظر روند بعدی در اوضاع و احوال آذربایجان جزو مشخصات این دوره است. در این دوره سه انقلاب در روسیه، یک انقلاب در ایران و یک انقلاب در ترکیه و یک جنگ جهانی بوقوع پیوسته و آذربایجان دوبار (یک بار از طرف عثمانی و بار دیگر از سوی انگلیس آذربایجان ایران در ضمن از طرف روسیه) اشغال شده است.

اول به اوضاع آنسوی ارس اشاره کنیم: انقلاب دمکراتیک روسیه در سال ۱۹۰۵ باعث تضعیف حکومت مرکزی و تعدیل اوضاع گردید. در این دوره

آذربایجان شاملی فعالیت‌های ادبی و فرهنگی خود را شدت بخشیدند. روشنفکران در زمینه‌های زبان، ادبیات و هنر آذربایجان با جدوجهد کوشیدند. مدارس جدید افتتاح شد و تدریس به زبان آذربایجانی گسترش یافت. بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ اصددها کتاب و تخمیناً ۶۳ روزنامه در آذربایجان منتشر شده است که مشهورترین آنان "فیوضات"، "حیات"، "ارشاد" و در عین حال روزنامه فکا هی - انتقادی "ملانصرالدین" بود. در سال ۱۹۰۸ اوزبیر حاجی بیگوف اولین اوپرای آذربایجان موسوم به "لیلی و مجنون" را به صحنه آورد. اگر فقط به برجسته‌ترین چهره‌ها اشاره کنیم در شعر با ایدازما بر، در نمایشنامه، داستانتان کوتاه و "فیلیه تون" از میرزا فتحعلی آخوندزاده و جلیل محمدقلی زاده و در رمان از محمد سعید اردوبادی نام ببریم. در زمینه سیاست ده‌ها روشنفکر، چه موافق و مخالف با همدیگر، چه افراطی و چه معتدل، چه ناسیونالیست و چه سوسیال دمکرات در این یا آن روزنامه و مجله و کتاب قلم زده و در مجموع به غنی شدن زبان و ادبیات آذربایجان یاری رسانده‌اند.

در زمینه زبان و احاد ملی کتبی در این دوره به چند جریان فکری بر میخوریم. از آن جمله بعضی‌ها طرفدار یک زبان مشترک ترکی (علی‌الخصوص بصورت التقاط ترکی آذربایجان و عثمانی) بوده و به هم‌چو زبانی هم نوشته‌اند. بعضی دیگر از جمله آخوندزاده برویژگی ترکی آذربایجانی تاکید کرده‌اند و آن‌ها را قوام و استحکام زبان کتبی بر اساس لهجه آذربایجانی ترکی و زبان ساده مردم بودند. این مسائل در آن زمان اهمیت داشته‌اند زیرا با وجود تکامل پیرویه تشکل زبان و احاد کتبی این پیرویه هنوز به مرحله نهایی (ویا موقتاً نهایی) خود نرسیده بود. زبان کتبی دیگر منحصر به شعر (آنهم در چارچوبی فقط سنتی) نبود، بلکه میبایست تمام زمینه‌های ادبیات، تعلیم و تربیت، علم و هنر، امورا داری، سیاسی و اقتصادی را در برگیرد. اگر مقوله "زبان واحد و استاندارد" کتبی را به این معنی بگیریم باید بگوئیم که این دوره مرحله تعیین تکلیف نهایی و یک نوع نقطه عطف در تکامل و تشکل زبان استاندارد ترکی آذربایجانی بوده است. فرق و اختلاف لغوی و حتی دستوری بین آثار مربوط به این دوره و مثلاً مقایسه زبان صابروحتی خود آخوندزاده و محمدقلی زاده با زبان استاندارد شده کنونی آذربایجان شوروی دلیل این مدعاست. مسئله تغییر خط ترکی آذربایجانی از عربی

- فارسی به لاتین نیز در این دوره (مخصوصاً از طرف آخوندزاده) طرح می‌شود.
انقلاب سوسیالیستی اکتبر (۱۹۱۷) باعث از هم پاشیدن کامل قدرت مرکزی روسیه و ضحلال شوینیزم روس در آذربایجان قفقاز گردید، منتهی انقلاب سوسیالیستی روس به آذربایجان سرایت نکرد.

در جنگ جهانی اول که آذربایجان از طرف عثمانیها و سپس انگلیس به اشغال درآمد، ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌های آذربایجان شمالی از این فرصت استفاده کرده در ۱۹۱۸ "جمهوری دمکراتیک آذربایجان" را گه می‌بایست بصورت کشوری مستقل در آید اعلان کردند. با تشکیل این دولت ترکی آذربایجان زبان رسمی و دولتی آذربایجان شمالی گردید. ولی شکست ایران در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ و دوتکه شدن آذربایجان، سرنوشت آذربایجان شمالی را به روسیه و تحولات آن وابسته کرده بود. در ۱۹۲۰ ارتش سرخ با اتکاء به حرکات بلشویک‌های آذربایجان وارد باکو شد.

بعد از برقراری حکومت شوروی در آذربایجان، زبان و ادبیات ترکی آذربایجان بصورت رسمی باقی ماند گرچه زبان و فرهنگ روسی از آن موقع تا کنون از هر نظر نفوذ بسیاری در آذربایجان داشته است (اساس این نفوذ نه در دوره شوروی بلکه بعد از الحاق آذربایجان شمالی به روسیه تزاری گذاشته شده، منتهی این پروسه با شهری شدن، تمرکز دولتی و اداری و گسترش سیستم ارتباط جمعی بخصوص پس از جنگ جهانی دوم سرعت بیشتری یافته است.

بعثت سرنوشت منقسم آذربایجان ما باید دوباره برگردیم و نظر کوتاهی به اوضاع و احوال آذربایجان ایران بیا فکنیم. در نیمه دوم قرن نوزدهم و علی‌الخصوص ربع آخر آن و اوایل قرن بیستم جنبش دمکراسی، تجددخواهی و ترقی پروری - همانند شمال - در آذربایجان ایران هم مطرح بود. لیکن روند زبان و ادبیات آذربایجان ایران با آنچه که در قفقاز مشاهد می‌کنیم تا حد زیادی فرق میکند. میرزا حسن خان رشیدیه در سال ۱۸۹۳ اولین مدرسه معاصر را در تبریز افتتاح میکند و کتاب درس او تحت عنوان "آنا دیلی" در همین شهر منتشر می‌شود. ولی کار رشیدیه در آذربایجان ایران چندان پایا نمی‌گیرد و ادامه داده نمی‌شود. البته آذربایجان در این دوره نوعی مشعل

آزاد بخواهی، ترقی پروری، دمکرات منشی و شکوفائی ادبی - هنری بوده است. در اینجا کافیسیت علاوه بر سردستگی آذربایجان در جنبش دمکرا-تیک ایران و انقلاب مشروطه (۱۹۱۱ - ۱۹۰۴) اشاره کنیم که نامدارانی از قبیل عبدالرحیم طالبوف، زین العابدین مراغه‌ای، میرزا آقا تبریزی، محمد علی خان تربیت، احمد کسروی، اسماعیل امیر خیزی، سید حسن تقی زاده، جعفر خامنه‌ای، شیخ محمد خیا بانی، میرزا علی ثقه الاسلام و دیگران در تکامل و تعالی فرهنگی، معنوی، ادبی و هنری مردم سخت کوشیده‌اند. لیکن شایان دقت است که همه این روشنفکران در کوشش جانانه و فداکارانه خود نه فقط آذربایجان، بلکه تمام ایران را در نظر داشته‌اند. آنان در عین حال عمدتاً به فارسی نوشته و - حداقل در نوشتجات خود - کارچندانی با ترکی آذربای-جان نداشتند. آثار ترکی زبان این دوره عمدتاً بخشی از آثار و اشعار میرزا علی خان لعلی، صراف، عندلیب قره‌داغی، محمد باقر خلخال‌سی-هیدچی، حیران خانم را تشکیل می‌دهند که آنها اساساً محدود به شعر بود. خلاصه در شمال حداقل از آخرین ربع قرن نوزدهم تا ۱۹۲۰ - یعنی استقرار حکومت شوروی در آذربایجان روسیه - یک جریان در حال رشد ادبی و فر-هنگی تکوین یافته که هم‌درزمینه‌های گوناگون ادبیات شمر بخش بوده و هم‌زبان ترکی آذربایجان را تقویت کرده و زمینه‌نهایی استنادار شدن و مدرن گشتن آنرا فراهم آورده، ولی در جنوب، یعنی آذربایجان ایران (با وجود بعضی نمونه‌ها و تاثیرات شمال بر جنوب) این پیرویه قدرت و نتیجه بخشی شمال را نداشته است. بررسی چگونگی و علل این فرق و اختلاف هم از نظر علمی و تاریخی می‌تواند جالب باشد و هم همچون تحلیلی از نظر فهم اوضاع کنونی ترکی آذربایجان مهم و لازم است. شاید آذربایجان شمالی که در آن موقع قریب صدسال تحت حاکمیت روسیه بوده‌اند، به زبان و ادبیات روسی بیگانه‌تر از آن بوده‌اند که در آموزش و پرورش و مطبوعات و ادبیات از زبان خودی دست بردارند و شاید آذربایجان ایران که درگیر انقلاب مشرو-طه در سرتاسر ایران بودند نه فقط ایران را بطور طبیعی سرزمین مادری و سنتی خود می‌دانستند بلکه زبان و ادبیات فارسی را نیز تنها (و یا عمده) وسیله ارتباط جمعی بین ایرانیان می‌دیدند و چنین نیز می‌خواستند. البته

این وضع چندان هم حیرت انگیز نیست. بعد از حمله و حاکمیت اعراب، ایران (به استثنای چند دوره کوتاه مثل صفاریان و سامانیان) تحت حاکمیت ترک-زبانان بوده است. قاجاریان، صفویان، افشاریان و غزنویان همه ترک زبان بوده اند و زبان فارسی اتفاقاً در دوره خود آنان رواج و قوام بیشتری نسبت به ترکی یافته است. در دوره مشروطه نیز میتوان گفت که هم رهبری ارتجاع و حاکمیت قاجار و هم مشعلداری انقلاب و دمکراسی در دست ترک زبانان بوده، یعنی بنظر میرسد که اساساً زمینه‌ای برای معاندت و ضدیت ملی و زبانی موجود نبوده و مسئله ترکی یا فارسی یا اصلاً مطرح نبوده و یا جزو مسائل درجه سوم و چهارم بشمار می‌آمده است.

استقرار سلسله پهلوی و دیکتاتوری رضا شاه محصول و تاءئیدیه شکست انقلاب مشروطه بود زیرا استبداد رضا شاه بی‌بیشتر از همه به جوهر انقلاب مشروطه یعنی دمکراتیزه کردن اجتماع ایران ضربه و لطمه وارد آورده است. نه تنها انقلاب مشروطه مسخ و قیامهای مردمی (نظیر خیزش خیابانی در تبریز) سرکوب شدند بلکه نهادهای دمکراتیک که در جریان مشروطه شکوفه زده بودند، پریپر گشتند. اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن، انجمن‌های ولایتی و ایالتی، مجلس، احزاب، گروهها و سندیکاها یا لغو و سرکوب شدند و یا به ارگان‌های پوشالی، بی‌قدرت و آلت دست شاه و دربار تبدیل گشتند. ولی رضا شاه همزمان با تهی کردن انقلاب مشروطه از مغز و هسته آن یعنی دمکراسی، آن رشته از تغییرات تشکیلاتی، اداری، نظامی و روبنایی که یک انقلاب مشروطه موفق نیز می‌بایست در نهایت بصورتی بدان منجر گردد، عملی کرد. اساس این تغییرات، مرکزی کردن دستگاه دولتی، اداری، نظامی و فرهنگی بود. تا آن موقع ایران با وجود داشتن یک حکومت مرکزی، صاحب یک سیستم خانخانی بود. به فرض خان خوی یا ماکوبرای خود در محدوده خویش پادشاه کوچکی بشمار می‌آمد که در عین تبعیت از دولت و ارتش مرکزی (جهت حفظ خود) و پرداخت مالیات، حاکم مطلق محل بود. "نظام" آموزشی هم که بهر صورت "نظام" و "سیستم" بحساب نمی‌آمد. نه وزارت فرهنگ

و آموزشی بود، نه برنامه تدریس و نه سیستمی مرکزی. هر که میخواست و در آموزش علم و فرهنگ مضر بود به مکتب خانه میرفت و عمدتاً تحت نظارت روحانیون محل قرائت و تفسیر قرآن، فقه و فلسفه، عربی و فارسی یا دمیگرفت. مدارس اصول جدید از قبیل آنچه که در قفقاز و سپس در آذربایجان ایران پدید آمده بودند هنوز "آلترناتیو" جدی و اجباری در مقابل اصول قدیم تشکیل نمی دادند. کار مطبوعات هنوز مثل امروز یا نگرفته و رادیو-تلویزیون هم اساساً موجود نبود.

منتهی حداقل پس از آغاز قرن بیستم معلوم شده بود که ادامه این وضع غیر ممکن است. هم دستگاہ اداری و دولتی و نظامی، هم آموزش و پرورش احتیاج به یک دگرگونی به یک نظام واحد و مرکزی داشتند. رضا شاه به این خواست جواب داد. قدرت خانهای محلی و نیروهای مسلح و مستقل آنان درهم کوبیده شد. ارتش واحد و مرکزی ایران با رهبری واحد وجود آمد. قدرت دولتی در تهران، دربار و شخص شاه متمرکز شد. تقسیم بندی سیستم اداری کشور مورد تجدید نظر قرار گرفت و سیستم تبعیت از مرکز یعنی تهران تقویت یافت. موردینی و دولتی تا حد زیادی از هم دیگر تفکیک گردید. آموزش و پرورش نیز متمرکز و منسکل شد.

این تحولات رانمی توان از دیدگاه محافظه کارانه (بمعنی حقیقی آن یعنی حفظ اصول و ساختارهای پیشین دوره قاجار) مورد انتقاد قرار داد. این یک نوع خواست زمان، خواست آن مرحله از تاریخ بود، زیرا سیستم خانخانی و آن اقتصاد بسته و "خودکفا"ی فئودالی، آن پراکندگی تولید و دستگاہ اداری و فرهنگی قابل دوام نبود. لیکن در زمان رضا شاه بجای آنکه این تمرکز و تشکل به دمکراسی و ایده آلهای انقلاب مشروطه خدمت کند، در جهت تقویت و استحکام یک نظام استبدادی، دیکتاتوری و قلدرمنشی نظامی بکار بسته شد.

در زمینه زبان و ادبیات آذربایجان هم ما - موافق با مجموع نظام دیکتاتوری رضا شاهی - میشود گفت برای اولین بار در تاریخ ایران شاهد یک سیاست و نظام اختناق و تضییق، زور و حق کشی هستیم که به تبعیت از ادبیات سیاسی آنرا "شوینیزم" می نامیم. در دوره رضا شاه فارسی به

مقام تنها زبان رسمی، اداری و دولتی، تنها زبان آموزش و مطبوعات و ارتبا -
 طات نشانده شد. آموزش به زبان ترکی آذربایجان اکیدامنوع گردید و
 کودکان ترکی زبان ناچار شدندحتی از کلاسهای ابتدائی شروع به صحبت
 و تحصیل فقط و فقط به زبان فارسی بنمایند. نشر وپخش کتب و مجلات وروز-
 نامه های غیر فارسی قدغن شد. ازسوی دیگر فارسی بعنوان نردبان ترقی
 درآمد. آنان که خوب فارسی بلد نبودندعلی الاصول قادر به ترقی و پیشرفت
 در مراتب اداری و دولتی و نظامی و فرهنگی نشدند. همزمان با این جریان
 یک سیاست تبلیغاتی ناسیونالیستی و شووینیستی براه انداخته شدکه
 برای اولین بار بصورتی کاملا جاهلانه و خنده دار (و در عین گریه آور) ادعا
 میکرد که در ایران فقط و فقط زبان فارسی زیبا و نافذ و بحق و معتبر است
 و زبانهای دیگر، مثلاً ترکی آذربایجان، نه تنها ابتدائی و ضعیف است بلکه
 اصلاً زبان نیست و فقط معجونی است ساختگی و قلابی از فارسی و ترکی
 و عربی و غیره که با دید آنرا بزور هم که شده لغو کرد و از زمین بردتا مردم ایران، نه
 فقط در ادارات و مدارس بلکه حتی در خانه خودشان فقط فارسی حرف
 بزنند، فارسی بخوانند و بنویسند.

همزمان با دیکتاتوری رضا شاه زبان و ادبیات آذربایجان برای اولین
 بار قدغن میشود و قدرت، متمرکز و متشکل دولتی و اداری در جهت سرکوبی و
 لغو آن بکار انداخته میشود. در شرایط ممنوعیت و پیگرد البته آذربایجانیان
 زبان مادری خود را نمی توانند در مدارس و از طریق کتب و مطبوعات فرا
 گیرند. از همین دوره است که نسلهای با سواد و روشنفکر آذربایجانی بتدریج
 از زبان و ادبیات کتبی خود بیگانه میشوند و در مقابل تنها و تنها به فارسی رو
 میاورند (البته میتوان گفت که این در گذشته هم به نوعی موجود بوده، ولی باید
 دقت کرد که اولاد گذشته سیستم گسترده و متمرکز آموزشی وجود نداشته، ثانیاً
 آموختن فارسی یا ترکی یا حتی عربی بر پایه دا و طلبی و خواست افراد مطرح
 بوده نه زور و قدرت دولتی و ثالثاً بارضا شاه زمینه اولیه آموزش و پرورش به
 زبان ترکی که قبلاً بوجود آمده بود تماماً و قهرانا بود میشود).

دوره رضا شاه از نظر تولیدی در زمینه ادبیات و زبان برخلاف دوره پیر
 جوش و خروش و پیر بار مشروطه، مرحله افت، خاموشان و باصطلاح "سکوت

قبرستان" بوده. در این مرحله اغلب شاعران و روشنفکران آذربایجان از قبیل پروین اعتصامی، شهریارویا کسروی، تقی زاده، دکتر ارانی، اسماعیل امیرخیزی و دیگران آثار خود را به فارسی نوشته‌اند. ولیکن بعضی‌ها، علی‌الخصوص میرزا علی شهبستری (معجز) درخفا و بطور غیررسمی هم‌که شده سنت شعرنویسی به ترکی آذربایجانی را ادامه داده‌اند و یا بعضی دیگر با نوشتن نوحه و مرثیه به ترکی آذربایجانی در حد امکان خود در حفظ و گسترش مخفی و غیررسمی زبان کتبی ترکی آذربایجان کوشیده‌اند. کوشش معجز شهبستری که سنت طنز مرقی و اجتماعی صابر را ادامه داده بخصوص شایان تقدیر و احترام است، اگرچه اولین مجموعه اشعار معجزنه در دوره رضا-شاه بلکه پس از وفات شاعر، در زمان حکومت فرقه دمکرات (۱۹۴۵) در تبریز چاپ شده است. شعر معجزه هنوز هم نفوذ و اعتبار و حرمت خود را در بیمن آذربایجان حفظ میکند.

حکومت رضا شاه که به رشد تجارت و صنایع اهمیت بسیاری میداد، این رشد اقتصادی را اساساً در تهران، اصفهان، مازندران و گیلان متمرکز کرد. به آذربایجان هیچ توجه نشد. از طرف دیگر تجارت با اتحاد شوروی که برای آذربایجان ایران و تجاران اهمیت بسیاری داشت تقریباً قطع گردید و در مقابل، تجارت با آلمان (بخصوص در اوایل دهه ۱۹۳۰) تقویت یافت. این عوامل بعلاوه این حقیقت که آذربایجان بیش از هر استان دیگر به تهران مالیات می‌پرداخت باعث رشد خشم و کینه آذربایجان نسبت به تهران و حکومت رضا شاه شد.

در کشاکش جنگ جهانی دوم ایران تحت اشغال قوای متفقین درآمد آذربایجان از طرف ارتش سرخ اشغال شد (۱۹۴۱) و رضا شاه سقوط کرد. این شرایط باعث ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های ادبی و فرهنگی در رابطه با ترکی آذربایجان گردید. انتشار روزنامه و کتاب به ترکی از سر گرفته شد، یک نسل جدید و جوان شاعر بوجود آمد و صحبت و نوشتن به ترکی - بخصوص تحت شرایط اشغال ارتش سرخ و بهبودی روابط با آذربایجان شوروی - دوباره اعتبار یافت. "فرقه دمکرات آذربایجان" به رهبری پیشه‌وری از این فرصت استفاده کرد و در ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) حکومت

ملی آذربایجان " را اعلان نمود.

همزمان با حکومت پیشه‌وری ترکی آذربایجان بصورت زبان رسمی، اداری و دولتی درآمد. در فاصله یکسال صدها روزنامه و مجله و کتاب چاپ شد. انجمن شعرای آذربایجان تشکیل گردید. فعالیت "عاشیق" های آذربایجانی (خوانندگان دوره‌گرد که خود شعری سرایند و آنرا همراه با ساز خود میخوانند) اروج یافت. در مدارس آذربایجان ابتدا زبان ترکی آذربایجانی و در درجه دوم فارسی تدریس شد. در ادارات و دستگاه‌های دولتی و نظامی نیز ترکی رسمیت یافت. تا سیس دانشگاه تبریز، رادیو تبریز و چندین موسسه مهم دیگر مربوط به همین دوره است.

منتهی حکومت فرقه دمکرات با ارتش سرخ آمده بود و با عقب نشینی ارتش سرخ رفتنی بود. پس از عقب نشینی ارتش سرخ و فرار رهبری فرقه و حکومت دمکرات به آذربایجان شوروی (۱۹۴۶ میلادی، ۱۳۲۵ شمسی) ارتش مرکزی که وارد تبریز و آذربایجان شده بودند تنها فعالین و طرفداران حکومت ملی بلکه تمام دست آوردهای این دوره را که مربوط به زبان و ادبیات آذربایجانی میشد قلع و قمع کرد، نه فقط رسمیت ترکی آذربایجانی لغو گردید، بلکه استفاده از این زبان در ادارات، رادیو، مطبوعات مدارس و کلیسه سطوح رسمی و عمومی ممنوع شد. روزنامه‌ها و کتب ترکی محو گردید و دوباره جوخفقان و خاموشان نسبت به ترکی آذربایجانی برقرار شد.

بعضی از شاعران این دوره از آن جمله محمد بی‌ریا (وزیر فرهنگ پیشه‌وری)، میرمهدی اعتماد، علی فطرت و شاعران (آتموق) جوانتر از قبیل مدینه گلگون، علی توده، حکیمه بلوری، بالاش آذرا و غلوبه آذربایجان شوروی پناه بردند. از این دسته بی‌ریا که پس از مهاجرت، از رژیم شوروی روی بر تافته بود مورد بی‌مهری حاکمین آنجا قرار گرفت و ممنوع القلم شد. منتخب اشعار بی‌ریا پس از بازگشت او به آذربایجان ایران (بعدها انقلاب اسلامی) در تبریز منتشر شده است. دسته دیگر شاعران که به شوروی گریخته بودند (از قبیل مدینه گلگون، حکیمه بلوری، علی توده و بالاش آذرا و غلوبه) با وجود تمام حسرت به آذربایجان ایران به هیات شاعران شوروی درآمده و آنجا ماندگار شده‌اند. آن دسته از شاعران که در ایران باقی مانده بودند "ممنوع

القلم" شدند. حبیب ساهر، بولودقاراچورلو (معروف به سهند) و یحیی شیدا از این دسته‌اند. آثار آنان که در عرض دیکتا توری محمدرضا شاهی در خفا نوشته شده بودند در ۱۰-۱۵ سال آخر دوره پهلوی و یا بعد از انقلاب اسلامی در تهران و تبریز منتشر شده‌اند.

آثار ادبی دوره ۱۹۴۶-۱۹۴۱ یعنی بین سقوط رضا شاه و سقوط پیشه‌وری عهد تا در ژانر شعر نوشته شده‌اند. با وجود بعضی تمایلات نوگرائی سبک این اشعار عمدتاً سنتی است. از نظر مضمون موضوعات غالب بر اشعار این دوره مسائل سیاسی-اجتماعی روز (اساساً از دیدگاه فرقه دمکرات) از جمله عشق به آذربایجان، زبان و وحدت آن، انتقاد از مرتجعین و "خائنین به آذربایجان"، حمایت از زحمتکشان، پشتیبانی از شوروی و یا موضوعات سنتی از قبیل عشق و مسائل اخلاقی - تربیتی بوده‌اند. تبلیغات و درعین حال طنز در این اشعار نقش مهمی بازی کرده‌اند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) آن مقدار ره‌وای باز"ی راهم که برای زبان و ادبیات آذربایجان باقی مانده بود از بین برد. از این به بعد دوره استحاله قومیت و ملیت آذربایجانی در زبان و فرهنگ فارسی به سبک دوران رضا شاهی ادامه پیدا میکند. میشود گفت تنها استثنای این دوره که درعین حال روزنه امید برای خودآگاهی ملی و زبانی آذربایجان گشته انتشار جلد اول "حیدر با به سلام" اثر محمد حسین شهریار است. شعر روان بویا، ساده، خودمانی و درعین حال زیبا و لیریک "حیدر با" به سرعت تبدیل به نوعی "فولکلور" شد و در دل آذربایجان جا گرفت.

از کودتای ۲۸ مرداد به بعد پروسه قهری فارسی زبان کردن آذربایجان - نیان با شدتی بیشتر از سر گرفته شد. اکثریت قریب به اتفاق شاعران، نویسندگان، محققین و دانشمندان آذربایجانی که در زبان فارسی تربیت یافته بودند آثار خود را به فارسی نوشتند. در کنار غلامحسین سعدی (گوهر مراد) و رضا براهنی ده‌ها اهل علم و قلم، استاد دانشگاه و متخصص در علوم انسانی و فنی آثار خود را به فارسی نوشته‌اند. در این مدت آذربایجان نیان آنچنان از زبان کتبی خود بیگانه شده‌اند که بجز معدودی، کسی به زبان مادری خود نمی‌تواند بنویسد. البته این امری طبیعی و محصول ممنوعیت استفاده از

زبان آذربایجان در آموزش و پرورش، مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی است. پدیده‌های شووینیزم عنان گسیخته از قبیل تحقیر زبان آذربایجان و تلفظ فارسی ترکی زبانان ویان "جوک"های تهوع آور نیز مربوط به همین دوره است. طبیعی است که ترکی زبانان آذربایجان برای انطباق خود با شرایط روز و ادامه بقای اجتماعی و ترقی و تعالی در جامعه با لاجباز زبان مادری خود محروم شده و تنها از زبان فارسی استفاده کرده‌اند.

تقریباً ۱۰ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد جنب و جوش جدیدی در زمینه زبان و ادبیات آذربایجان مشاهده میشود. در این دوره قصه‌ها و مجموعه مقالات صمد بهرنگی و جلداول "دستور زبان آذربایجان" نوشته م. ع. فرزانه با وجود آنکه همه به فارسی نوشته شده‌اند نقش مهمی در بالا بردن شعور ملی آذربایجانیان بازی میکند. جنگ شعر بهرنگی موسوم به "پاره پاره" در سال ۱۳۴۲ در تبریز منتشر میشود و بهرنگی سه ماه به زندان می‌افتد. بهرنگی و بهروز دهقانی در روزنامه‌های تبریز فولکلور آذربایجان را تبلیغ میکنند و در فعالیت‌های اجتماعی خویشتش جوانان را به آموزش و یادداشت دفاع از زبان مادری تشویق مینمایند. در همین دوره هم هست که کتابهای شعر حبیب ساهر، سه‌سند، علی تبریزی، مفتون امینی و در عین حال نمونه‌های دیگر ادبیات آذربایجان با هزار مصیبت و قبول ریسک و با وجود سانسور و جمع‌آوری از کتابفروشی‌ها، بطور مخفی و غیر رسمی چاپ و پخش میشوند. منتهی آثار ادبی میشود گفت اولاً تنها در محدوده شعر باقی میمانند (چند داستان کوتاه گنجعلی صبا حی "قارتال" - بعد از انقلاب منتشر میشود). و ثانیاً قابل توجه است که حداقل دوشا عرترکی زبان یعنی ساهر و سه‌سند چه از نظر فرم و چه از نظر مضمون تا حد زیادی تحت تاثیر شاه‌عرا ن آذربایجان شوری و مسائل و سلوهای و تعابیر و اندیشه‌ها و تشابهات آنان هستند. البته این آنچنان هم حیرت‌انگیز نیست چونکه - بجهت فشار و سرکوب در آذربایجان - نایران - تنها منبع یا دگیری و الهام و اقتباس عمدتاً آذربایجان شوری باقی میماند و ثانیاً ستمی که به زبان مادری آذربایجانیان روا میشود این دسته از شاه‌عرا ن را به اعتراض و ازسوی دیگر همبستگی با همزبانان شمالی و میدارد. در تاریخ ادبیات ترکی آذربایجان (حداقل آنچه که مربوط به این دوره میشود) از یک نوع "ادبیات حسرت" ("سنگل ادبیات") یا دمیشود. مقصود اینست

که بعضی از شاعران آن سووا ینسوی ارس در آثار خود با احساساتی ملی از جدائی دو آذربایجان، دوتکه شدن یک خلق، ستمی که بر زبان جنوبیان وارد میشود و نقش جداکننده ای که ارس بین شمال و جنوب بازی میکند، شکوه میکنند، و آرزوی نزدیکی و وحدت دوباره، امید برقراری حقوق زبان مادری را به قلم میاورند. البته اکثر شاعران ترکی زبان اشعاری درمیه " ادبیات حسرت " نوشته اند (بنظر میرسد " حسرت " شمالیها در این مورد شدیدتر است) ولی اگر مثلاً شهریارویا حتی خود سا هر را در نظر بگیریم این سبک چریان غالب را تشکیل نمی دهد. در حالیکه شهریار بیشتر هویتی ایرانی دارد، سا- هر در شعرش هم متاثر از شمال و هم تحت تاثیر شعر و زبان ترکیه است.

انقلاب اسلامی سلطه پهلوی را درهم کوبید و باعث استقرار جمهوری اسلامی گردید. ولیکن در دوره جمهوری اسلامی نیز از نقطه نظر حقوق ملی آذربایجانیا ن زبان و فرهنگ آنان تغییر چندانی بوجود نیامد. هنوز هم که هنوز است زبان آموزش و پرورش، مطبوعات، دولت، ادارات و وسایل ارتباط جمعی فقط فارسی است. واستفاده از ترکی آذربایجان در مدارس، دانشگاهها، ادارات و مراجع رسمی و دولتی هنوز اجازه داده نمی شود.

بخشی از برنامه های رادیو تلویزیون آذربایجان به ترکی آذربایجانی است منتهی این برنامه ها که در زمان محمدرضا شاه هم برقرار بودا و لادردی را دوا نمی کند و ثانیاً ترکی آذربایجان را به حدیک زبان عوام و فولکلور تنزل میدهد بعد از انقلاب اسلامی چندین مجله ترکی در تبریز و تهران منتشر شد. لیکن اکثر آنان یا ممنوع شدند یا خودکاراً انتشار را متوقف نمودند. تا آنجا نیکه ما میدانیم اکنون تنها چیزی که بصورت نسبتاً منظم منشر میشود گاهنامه " وارلیق " (تهران) و یک صفحه ویژه در روزنامه " فروغ آزادی " (تبریز) بنام " آذری صحیفه سی " است. کار مجله " وارلیق " را که تنها مجله ترکی زبان ایران و در عین حال نشریه ای جدی و فرهنگی است باید ستود. " وارلیق " که به همت جواد هیأت و حمید نطقی منتشر میشود اکنون تبدیل به نوعی ارگان بخش مهمی از ترکی نویسان ایران شده است. صفحه آذربایجانی روزنامه " فروغ آزادی " به همت یحیی شیدا چاپ میشود. به گفته دکتر جوادهیئت پس از انقلاب تاکنون قریب ۲۰۰ کتاب و مجله به ترکی آذربایجانی چاپ شده است.

از این دسته آثار میتوان از "دوستلارگو و روشو" بکوشش سلام الله جاویدجلد اول "ادبیات اوجاعی" بکوشش یحیی شیدا و فرهنگ آذربایجانی - فارسی نوشته محمد پیفون نام برد.

البته اینکه کتابهای ترکی زبان (با وجود انواع محدودیتهای شرط و شروط) اصولاً حق انتشار مییابند نمی توانند باعث خوشحالی نباشد (اگرچه در زمان شاه هم گاه و بیگاه با وجود سانسور و پیگردنا شربین و مولفین و جمع آوری بعدی از کتابفروشی ها، ده ها کتاب ترکی زبان منتشر شده بود). شاید علت سیاسی این تغییر جزئی در اوضاع آنست که جای آن نژادپرستی آریائی و شوونیزم فارسی را حاله یک نوع "وحدت امت اسلام" و رای هرگونه فرقی زبانی و قومیت گرفته است. منتهی این "وحدتی" است که بر پایه تساوی حقوق استوار نیست و اگر از نظر حقوق اجتماعی - سیاسی دوزبان فارسی و ترکی بگیریم وحدت ظالم و مظلوم است، زیرا امروزه هم مانند شصت سال پیش حقوقی را که زبان و ادبیات فارسی در سطح ایران دارد، به ترکی آذربایجان در خود آذربایجان قائل نمی شوند، مردم از آموزش و پرورش در زبان مادری و استفاده از آن در سطوح رسمی و اداری محرومند و عواقب این سیاست هنوز هم بر زندگی مردم آذربایجان سایه افکن است.

ادامه دارد

منابع

- آرین پور، یحیی : از صباتانیم (دوجلد) . تهران ۱۳۵۱ .
- پیگولوسکایا مان و (ودیگران) : تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی . تهران ۱۳۵۴ .
- تالوار، م . : زبان آذربایجانی و باقی قضایا . در : اختر ، دفتر سوم ، پاریس ، بهار - تابستان ۱۳۶۵ .
- ؟ : گذشته چراغ راه آینده است . پاریس ۱۳۵۵ .
- فرزانه ، م . ع . : چشم انداز شعر مبارز آذربایجان در دوران اختناق ، در وارلیق ، ۱-۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴) و ۳-۴ (خرداد - تیر ۱۳۶۴) - هیأت ، جواد :

Benzij, / Menges, K.H: Classification of the Turcic Languages. Lu: Deny, J. (e. a) (eds.): Philologiae Turcicae Fundamenta, vol.1, Wiesbaden 1959.

- Caferoğlu, Ahmet/Doerfer, Gerhard: Das Aserbeidschanische Lu: Deny, J. (e. a) (eds.): Philologiae Turcicae Fundamenta, vol.1, Wiesbaden 1959.

Caferoğlu, Ahmet: Die Aserbeidschanische Literatur. Lu: Deny, J. (e. a) (eds.): Philologiae Turcicae Fundamenta , vol.2, Wiesbaden 1959.

- Cahangirov, Muradxan: Azərbaycan milli ədəbi dilinin təsəkkülü. (1-ci cild), Bakı 1978.

Çağın, Sabahittin: Güney Azerbaycan da yayınlanan Siirantolojileri ve "Edebiyat Ocağı", Kardeş Edebiyatlar 13, Erzurum 1986.

-Ememi-Yenganeh, Jody: Iran vs. Azerbaijan (1945-46):
Divorce, Separation or Reconciliation? In: Central Asian
Survey, vol. 3 Nr. 2, Oxford 1985.

Good, Byron J./Good, Mary-Jo: Azeri (Iran), In: Weeks, R.
(e.a) (eds.): Muslim Peoples. A World Ethnographic
Survey; vol. 1, London 1984.

-Swietochwski, Tadeusz: The Russian Azerbaijan
1905-1920. Cambridge 1985.

Heyet, Cavad: 20-ci Asirda Güney Azerbaycan
Edebiyati. BK.: Milletleraras, Türkoloji; Kongersi
Tebligler II, Türk Edebiyati I (119-129). Istanbul 1985.

Wimbuşh, S. Enders: Divided Azerbaijan: Nation Building,
Assimilation and Mobilization between three States,
In: McCogg, W.O./Silver, B.D. (eds.): Soviet Asian Ethnic
Frontier. New York 1979.

شکاف هسته‌ای و استفاده آن در راکتورهای اتمی و بمب اتمی

۱- مقدمه :

برای درک شکافت هسته‌ای ابتدا باید شناخت سطحی ای از ساختار اتم و فعل و انفعالات آن داشت که در این مقدمه بطور خلاصه به آن اشاره میشود.

ساختار اتم از یک هسته و پوسته الکترون تشکیل میشود. هسته اتم از پروتون ها که دارای بار الکتریکی مثبت و نوترون ها که فاقد بار الکتریکی هستند، تشکیل میشود. در پوسته اتم معمولاً درست به اندازه تعداد پروتون ها الکترون موجود است که دارای بار الکتریکی منفی میباشند. بدین ترتیب یک اتم در مجموع از لحاظ الکتریکی فاقد بار میباشد. مشخصه هر اتم تعداد پروتونی میباشد که در هسته خود متمرکز ساخته و تمام اتم هایی که دارای تعداد پروتون مساوی میباشند متعلق به یک عنصر مشخص هستند. به تعداد پروتونهای یک عنصر عدد اتمی میگویند و جدول عناصر نیز بر اساس عدد اتمی تنظیم شده است.

مثال: اتم هلیوم دارای دو پروتون، دو نوترون و دو الکترون میباشد.

(وزن این ذرات در جدول صفحه بعد نشان داده شده است.)

جرم اتمی عبارت از تعداد پروتون ها و نوترون های یک عنصر.

جرم اتمی یک عنصر همیشه ثابت نیست زیرا در بسیاری عناصر تعداد نوترونها متغیر میباشد. به اتمهایی که دارای تعداد مساوی پروتون ولی نامتساوی نوترون میباشند، ایزوتوپهای یک اتم میگویند. بعنوان مثال اتم معمولی هیدروژن دارای یک پروتون در هسته و یک الکترون در پوسته میباشد. هسته

هیدروژن	ایزوتوپ های هیدروژن دوتریوم تری‌تریوم		هلیوم
${}^1_1\text{H}$	${}^2_1\text{H (D)}$	${}^3_1\text{H (T)}$	${}^4_2\text{He}$
جرم به گرم		بار الکتریکی	
1.6723×10^{-24}		+e	● پروتون
1.6746×10^{-24}		-	○ نوترون
0.0009×10^{-24}		-e	⊕ الکترون

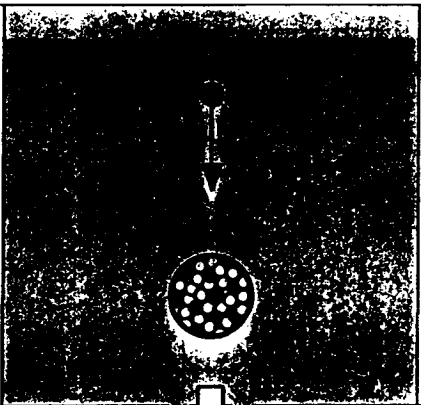
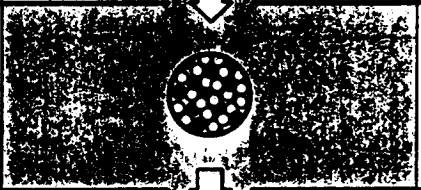
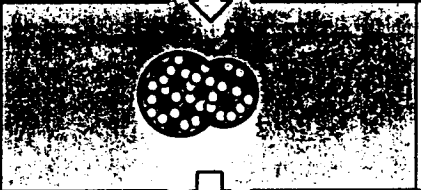
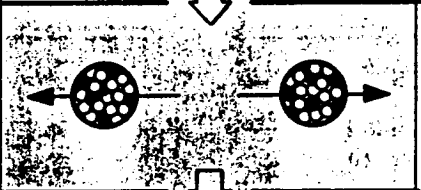
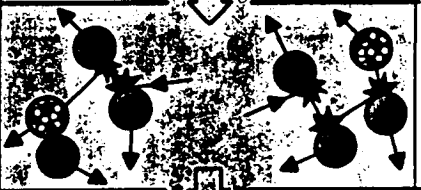

هیدروژن سنگین (Deuterium) دارای یک پروتون و یک نوترون است و هیدروژن بسیار سنگین (Tritium) دارای یک پروتون و دو نوترون است. تقریباً در پایان جدول عناصر، اتم‌هایی قرار دارند که در راکتورهای اتمی از آنها استفاده می‌شود. همه اینها دارای ایزوتوپ‌های گوناگون می‌باشند. مهمترین اینها اتم اوران است که دارای عدد اتمی ۹۲ می‌باشد. جرم اتمی ایزوتوپ‌های اوران از ۲۲۷ تا ۲۴۰ می‌باشد که در طبیعت ایزوتوپ‌های ۲۳۵ و ۲۳۸ یافت می‌شوند. اکثر عناصری که در طبیعت یافت می‌شوند "پایدار" می‌باشند. "پایدار" بدین معنی که ترکیب ساختمان اتم این عناصر در زمان‌های طولانی تغییری نمی‌کند. اما طبیعت دارای بسیاری از عناصر می‌باشد که "ناپایدار" هستند و ساختمان اتمی آنها در طول زمان تغییر می‌کند و در این فعل و انفعال، اشعه‌های آلفا (α)، بتا (β) و گاما (γ) منتشر می‌کنند. بدین عناصر که دارای هسته ناپایدار هستند عناصر رادیواکتیو می‌گویند و اشعه‌های فوق را اشعات رادیواکتیو مینامند.

اشعات فوق که در هنگام تجزیه عناصر ناپایدار بوجود می‌آیند دارای خصوصیات متفاوت هستند و هنگامیکه این اشعات در سر راه خود به جسمی برخورد می‌خورند انرژی خود را به این جسم پس می‌دهند. اشعات آلفا و بتا انرژی خود را در هوا پس از چند سانتیمتر از دست می‌دهند ولی برای متوقف کردن اشعه

آلفا اجسامی با چگالی بسیار زیادمانندبتون، فولادوچدن لازم است. خطر اشعات فوق در این است که این اشعات اتمهای اجسامی را که به آنها برخورد می کنند یونیزه میکنند یعنی در سر راه این اشعه ها بار مثبت در یک طرف و بار منفی در طرف دیگر قرار میگیرد. این یونیزه کردن در سلولهای انسان فعل و انفعالات شیمیایی بوجود میآورد که رشد سلولی را متوقف میکند، روی ژنها تا شیر منفی گذاشته و یا سلولهای سرطان را بوجود میآورد.

۲- شکافت هسته‌ای:

عنصر رادیو اکتیو اوران یک فلز می باشد که در طبیعت در سه ایزوتوپ یافت میشود. در هر تن از پوسته زمین دو گرم اوران بطور متوسط موجود است که از این مقدار $\frac{3}{99}$ ٪ ایزوتوپ اوران ^{238}U ، $\frac{7}{100}$ ٪ ایزوتوپ اوران ^{235}U و $\frac{5}{10000}$ ٪ ایزوتوپ اوران ^{234}U شکافت هسته‌ای اوران بدین ترتیب است که اگر یک اتم اوران با یک نوترون که از خارج بدین اتم پرتاب شده است برخورد کند بر اثر فعل و انفعالاتی این اتم " منفجر " میشود. فیزیکدانان عقیده دارند که اتم نسبتا سنگین اوران بواسطه انرژی که نوترون با خود آورده است شروع به نوسان کرده و این نوسانات مرتباً افزایش پیدا میکنند و بدین ترتیب در هسته اوران شکاف ایجاد میشود. بدین ترتیب اتم اوران به دو قسمت تجزیه شده که با سرعت زیاد از هم دور میشوند. در این تجزیه دو یا سه نوترون نیز بوجود میآیند از طرفی این دو هسته بوجود آمده به اتمهای دیگر برخورد میکنند. سرعت این اتمها را زیاد میکنند و این درست همان چیزی است که ما گرما مینامیم زیرا گرما چیزی نیست جز چگونگی سرعت حرکت اتمهای یک جسم. و از طرف دیگر نوترون های آزاد شده با اتمهای هنوز تجزیه نشده اوران برخورد میکنند و آنها را تجزیه میکنند. بدین ترتیب با پرتاب یک نوترون که به یک هسته اوران قابل تجزیه برخورد کرده میتواند یک فعل و انفعال زنجیره‌ای بوجود آورد. که در آن از تجزیه اتمهای یک عنصر در زمان بسیار کوتاهی مقدار زیادی انرژی بدست آورد. در رآکتورهای امروزی از 97% اوران ^{238}U و 3% اوران ^{235}U که قابلیت تجزیه زیاد دارد استفاده میشود. تصویر شماره ۲ (در صفحه بعد)

<p>آوران ۳۵ قابل تجربه طبیعی</p>		<p>آوران تا ۳۶</p>		<p>محول تجربه = پودمان آورنده گریبا = زمانه آئینی = بسیار آسان و گستر</p>		<p>محول تجربه = پودمان آورنده گریبا = زمانه آئینی = بسیار آسان و گستر</p>		<p>توزیع برای تکات بیعی</p>		<p>توزیع برای تکات بیعی</p>	
<p>توزیع ۳۵ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>هسته آوران ۳۵ مشکل از ۲۲ اندوزی ۱۳۳ توزیع</p>	<p>توزیع ۳۶ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>هسته آوران ۳۶ کریک توزیع بیشتر داره بسیار زیاد استرویت عمر آن نقطه تکامل خامنه است</p>	<p>توزیع ۳۶ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>هسته آوران ۳۶ به دوخته جدید تجربه میشود</p>	<p>توزیع ۳۶ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>دوخته جدید یکدیگر را از سمت با را اکثریگی هسته ام (بسیار) دهنگر و به سمت ریا دارم دور میشود.</p>	<p>توزیع ۳۶ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>دوخته جدید با اندوزی دور : به جهت آوران پس داده و بسیارگیه و را اکثر و آموده میاورند.</p>	<p>توزیع ۳۶ سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>	<p>دور برای تکات ن هسته آوران توزیع سریع نیز از آموده. سرعت ۳۰۰۰ اندوزی ۰۰۲۵ EV</p>

۳- بمب اتم :

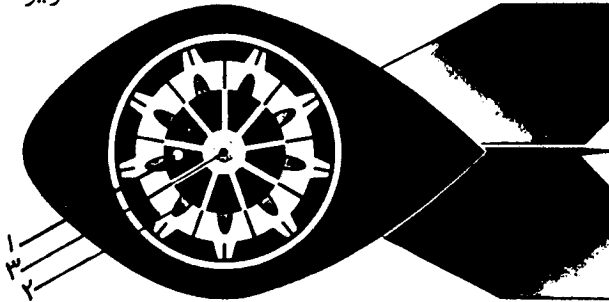
برای اینکه فعل و انفعال اتمی خودبخود ادامه پیدا کند و از طرفی مقدار انرژی آزاد شده آنقدر زیاد باشد که خاصیت تخریبی و انفجاری زیاد داشته باشد. باید درصد مقدار اوران ۲۳۵ که در طبیعت ۰/۷٪ و در راکتوهای اتمی ۳٪ می باشد، تا ۹۵٪ بالا برد.

دومین نکته مهم در بمب اتم مسئله "جرم بحرانی" می باشد. جرم بحرانی عبارت است از حداقل لازم برای اینکه تجزیه اتمی خود ایجا دو ادامه پیدا کند. در مورد اوران جرم بحرانی ۲۲/۸ کیلوگرم می باشد.

در بمب اتم، اوران ۹۵٪ در محل های مختلف با جرم های کمتر از جرم بحرانی تعبیه شده است، بوسیله مواد منفجره معمولی در موقع انفجار این جرم ها به هم وصل شده و جرم بحرانی را ایجا میکنند و بوسیله نوبرون های سریع شکافت هسته ای یا به عبارتی انفجار اتمی بوقوع می پیوندند.

سرعت ترکیب زنجیره ای در بمب اتم به آن اندازه زیاد است که انفجار در یک میلیارد ثانیه بوقوع می پیوندد و انرژی آزاد شده گرمایی تا صد میلیون درجه ایجا میکند. بعنوان مثال بمب اتمی امریکا در هیروشیما با اندازه ۱۲۵۰۰ تن ماده منفجره T.N.T قابلیت تخریب داشت.

تصویر شماره ۳



برش مقطعی از یک بمب اتمی :

- (۱) پلوتونیوم در قطعه های غیر بحرانی بدور مرکز قرار داده شده است
 - (۲) در اطراف این قطعات مواد منفجره (TNT) تعبیه شده است
 - (۳) در مرکز بمب نوترون های آزاد قرار دارند
- در موقع انفجار بوسیله انفجار مواد منفجره قطعات غیر بحرانی بمب بمب ضلک میشوند و با یکدیگر تماس پیدا کرده جرم بحرانی را بوجود می آورند و بوسیله نوترون ها انفجار اتمی را سبب میشوند.

